ترجمهٔ کتاب حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام

مؤلف کتاب

دولتلو جناب صبحی پاشا

تاریخ بدایع

مترجم

اسکندر افندی صاحب امتیاز اختر دارالخلافه

برخصت معارف

در دارالخلافهٔ اسلامبول

نزدیک بابعالی در جادهٔ ابو السعود در مطبعهٔ محمود بک

طبع شده است عدد مطبوعه ۷۲

۱۲۹۸

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

ستایش ونیایش مر مبدعی را سزد که نقاش قدرتش صحیفهٔ زمین را باشجار وازهار کوناکون وانهار و احجار بوقلمون وانواع حیوانات عالی ودون مشحون. وبهزاران هزار قنادیل انجم کیتی افروز منور ومزین ساخته وچنانچه نوع انسانرا باحسان قوهٔ ناطقه بر جمیع حیوانات امتیاز بخشیده است افرادش رانیز بعطیهٔ خرد وذکا و فضل و دها بر یکدیکر فضیلت داده. و درود نامحدود بر جمیع انبیاء عظیم الشان باد که بوحی والهام جناب یزدان مشرف شده بندکان ناتوانرا بموعظهٔ حسنه ازبادیهٔ ضلالت براورده براه راست دعوت نموده اند. بعدازین بر ضمیر منیر هنروران صاحب تدبیر مخفی نماند که درین ایام بعضی ذوات کرام شبدیز کلامرا بمیدان فصاحت و بلاغت بدین وجه جولان داده بیان نمودند که اکرچه ازقدیم الایام موافق عادت ابنای زمان بسیاری نوع انسان زندکانی درازرا ازدل وجان ارزومی نمایند. مکر بحکم (فرد) الناس فی الارض کالاشجار قام بها. حلو ومر ومعوج ومعتدل. ازسبب اختلاف طبایع بعضی از ایشان تنها برای خوردن ونوشیدن وخوابیدن وپوشیدن ودر ایفای لذایذ نفس کوشیدن. و کروهی نیز بجهت استحصال رتبه ونشان وافتخار نمودن بر امثال واقران وآزردن مظلومان وزیستن

بمال دیکران. وطایفهٔ نیز برای طاعت وعبادت وتحصیل مراتب اهل سعادت طول حیاترا می‌خواهند. فاما بالفرض اکر افراد طایفهٔ نخستین مدت هزار سال هم زندکانی کرده همواره بعیش وعشرت روزکار بکذرانند. با این همه بعدازوفات بمرور ایام دهان وچشمان ایشان باخاك پرشده باز کم نام وبی نشان میکردند (بیت) چو اینست حال دهن زیر کل. شکر خورده انکار یاخون دل. کروه دوم یعنی افراد طالبان درجهٔ بلند هم روزی چند بازینت وزیور اطفال پسند باافتخار رفتار نموده و اخرالامر بانقلاب روزکار باخاك هموار شده ازایشان هم یادکاری پایدار نمی ماند. لاجرم فیلسوفان خردکیش وخردمندان عاقبت اندیش بعطایای عاریت این روزکار غدار غره نکشته پیوسته توسن بدلکام نفس نافرجام را بتازیانهٔ صبر و عنارام ساخته ودر میدان بی پایان تحصیل فضل وکمال جولان داده وبمشقت تمام دامن دلارام معارف انسانیه را بدست آورده کاه بموجودات بی غایات موالید ثلثه بچشم امعان نظر انداخته ودرهر ذرهٔ نیز که بی وجود خورده بین صورتش وجودنمی پذیر دقدرت قاهره و حکمت بالغهٔ الهیه را مشاهده نموده کلام سعادت فرجام (سبحانك ماخلقت هذا باطلا) بی اختیار بر زبان می رانند. وکاه اجرام علویه را بالات حکمیه دریافته چندین هزار افتاب عالمتاب رامی بینند که باسیارات خود بفرمان جناب یزدان کمر فرمان برداری رابرمیان بسته چون پرکار درکارمی باشند. وجسامت کرهٔ ارض رابانسبت عوالم بی پایان مانند ذرهٔ حقیر دیده ودربحر حیرت مستغرق کشته نعرهٔ (ماعرفناك حق معرفتك) بر اورده ازکمال ذوق روحانی ازوجود این جسم فانی نیز بیخبر میکردند. وکاه بمطالعهٔ کتب تواریخ از

از اخبار ورفتار وکردار واطوار کذشتکان آکاهی یافته و کویا با ایشان همجلیس بوده وازان زمان تهنکام خود زندکانی بسر می برند. وچنانچه بعضی خرد مندان کامل ازتحصیل چند لسان بجای چند نفر شیرین زبان قائم میکردند. مرد مان نیك کردار نیز از مطالعهٔ کتب سیر واخبار و آثار نوادر روزکار بمضمون حکمت مشحون (شعر) لیس بانسان ولاعاقل . من لایعی التاریخ فی صدره . من دری اخبار من قبله . اضاف اعمارا الی عمره . حیات خودرا فراخور جد وجهد مضاعف میکرداند . وکاه کاه آثار کوهر آسا و اخبار روح افزا و ابکار افکار هوش ربا انشا واملا نموده چون متاع کرانبها برای انتفاع پیر وبرنا کذاشته نام نیك را درجریدهٔ روزکار پایدار میکذارند. بنابرین امید واثق بر آن داریم که این کتاب مستطاب بنام (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) راکه دولتمآب جناب صبحی پاشا که یکی از وزرای کرام دولت علیهٔ عثمانیه است بزبان عذب البیان عثمانی تألیف فرموده و بهزار جد وجهد اخبار واثاریکه باسلام تأثیر تمام دارند تحری نموده وعلی طریق الاختصار بوجهی احسن درودرج کرده وبنیم تحقیق وتدقیق دروغ بی فروغ اهل غرضرا ازمیان برداشته ومانند صبح صادق بروشنایی کلام راست انجام اطراف واکناف جهانرا چنان روشن کردانیدکه بمجرد ظهوران باندك زمان در فرنکستان بزبان مجار وجرمان ترجمه شده وبنام مؤلف مشار الیه باحترام تمام تحسین نامه هارا فرستاده اند. اکر شمازیر از ازبان فصاحت بیان فارسی واردو ترجمه نمایدهر آیینه اهل هندوستان وافغانستان وخراسان وایران وتوران وکردستان نیز مستفیدمیکردند. وبسیاریٔ قدردانان ازدعای خیرهم فراموش نمی فرمایند. وتشنکان

اخبار دار الخلافه نیز با آب زلال مآل این کتاب مستطاب سبز وسیراب خواهند شد . پس این بندهٔ کمترین یعنی صاحب امتیاز اخبار دار الخلافه اسکندر موافق فرمایش احباب ذوی الالباب مفهوم کتاب (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) در سنهٔ یك هزار ودویست ونود وهفت هجرت سنیه از ترکی بفارسی بعباراتی روشن بیان بی استعمال صنایع ترجمه کرده نامش را (تاریخ بدایع) نهادم ٠ وفهرستش را نیز در نهایت کتاب ثبت کردم ٠ واز تقریضها نیز تنها تقریظ جناب فضیلتمآب حاجی عبد القادر افندی که یکی از فضلای بغداد ست از سبب اختصار بپایین درج کرده بمقصد اصلی رجوع نمودم تا باعث ملالت خواننده وشنونده نگردد وبالله التوفیق

تقریظ حاج الحرمین الشریفین المشار الیه

سکندر منشیٔ دار الخلافه * که مشهور است همچون مشك نافه
ز ترکی این کتاب پاك تسطیر * بالفاظ دری فرموده تفسیر
که تا تاریخ را تاریخ گفتند * بعالم این چنین دری نسفتند
مبرا از تکالیف وصنایع
مؤرخ شد بتاریخ بدایع

ترجمهٔ مناجات مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایا آثار قدرتت بوجود ذات مقدست دلیلیست ظاهر
وانتظام عوالم بی پایان نیز بصنع وتدبیر حکیمی مبدع برهانیست باهر
چنانچه بوحدانیت ذاتت اعتراف نمودن از طبیعت ادراك
وطبع دراك دوراست. بریکانکیت نیز متفق نشدن نوع انسان
نکته دان از قوهٔ امکان بیرون ومهجور. لاجرم هر مؤمن دلاکاه
که پروانهٔ نور الوهیت وسوختهٔ آتش محبت تست برای اثبات
وحدانیتت بدلیل وکواه احتیاج ندارد. چون این قرص خورشید
محدود بابعاد که درچشم عباد عظمت موهوم دارد و پیش آثار
نامتناهی قدرت جناب آلهی بقدر ذره هم اعتبار ندارد ونور
درخشانش باثبات وجودش دلالت کلی مینماید. پس باثبات وجود
جناب واجب الوجود که خالق کون ومکان وافرینندهٔ موجودات
بی پایانست دلیلی ازخارج جستن هر آینه کار جاهلان ونافهمانست
آلهی اکرچه بمجرد مشاهدهٔ موجودات بی غایات وجود و حدانیت
وعظمت وقدرت الوهیتت درچشم حق بینان ظاهر ونمایانست.
اما دانستن کنه ذاتت ورسیدن بغور صفاتت برای این بندکان

ناتوان البته عدیم الامکانست. خدایا چون فردا این ارواح ما که امروز از تجلی انوار قدرتت جدا واز لقای اقدس تو محروم شده اند ازین قالب مستعار رستکار شده وبدرگاه کبرای توباز گشته دردریای نوروحدانیتت غوطه خوار خواهند شد بازهم کنه ذاتترا ندانسته دربارگاه الوهیتت حزن والم اظهار خواهند کرد. پس این بندگان ناتوان خودرا بشفاعت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که رهنمای سعادت دنیاوعقبی است نائل فرما. وجناب شوکت مآب وقدرت انتساب ﴿ عبدالحمید ﴾ خان ثانی را نیز که امروز بفیض ولطف تو بر مسند خلافت عظمی قرار گرفته بریك قطعهٔ زمین که بهترین تمامئ روی زمین است حکمرانی می کند بتوفیقات صمدانیهٔ خود مظهر گردان. آمین



« ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام »

بسم الله الرحمن الرحیم

در ابتدای ظهور پیدایش نوع بشر بکدام دین و آئین متدین بودند. درین باب علمای راسخین بعدازتدقیق فراوان وتحقیق بی‌پایان بمداول منیف آیهٔ کریمهٔ آتی الذکرچنان‌استدلال نمودند که‌قدیمترین دین ایشان توحید بود وبعد ازان بتعدد آلهه‌قائل شده اند. آیهٔ کریمه (کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه) یعنی ناس یك امت بودند. پس خدای تعالی پیغمبران مژده دهندکان وترساندکان را فرستاد (که سالکان طریق حق را بالطاف خدا تبشیر وگمراهان بادیهٔ ضلالت‌را بغضب الله تنذیرنمایند) وبا ایشان کتاب حق نازل فرموده. تادرمیان ناس درانچه اختلاف کرده اند. باکتاب حق مبین حکم فرمایند.

نخسترین اعتقاد باطله نجوم پرستی بوده اقوام پیشین افتاب را پرستش می‌کردند. چون درزمان ظهور نوع بشر در روی زمین

بتقدم ازمنه معارف وکمالات انسانیه که ادم را بحیز حصول واصل کرد اند. هنوز درقوه بوده ویقیناست که تا رهنمای توفیق باری رفیق نکردد. هر آیینه بدلالت عقل ضعیف دربادیهٔ ضلالت کراه کشته ودرین عالم ظلمت اباد بقبس کم ضیای شعور بجهت تفریق حق وباطل کثرت ووسعت شئون وکائنات نیز حیلولت مینماید. مثلا اکرچه انسان یك مبدع حوادث غیر متناهیه را که بیدخل فعل وصنعتش بظهور می ایند درك هم نماید. با این همه فعل وصنع یك حکیم مبدع را بیکبارکی نیافته نظر امعان را باعیان موجودات انداخته تحری می نماید. دران صورت هم نشو ونمای جمیع اجسام نامیه روی زمین را محتاج بوجود حرارت که عبارت از تعاکس شعاع خورشید است می پندارد. چون درفصل زمستان از انحراف اشعه بتعاکس خورشید ضعف امده ارزاق و اوراق در مطمورهٔ کون بظهور حرارت موقوف می مانند. پس عقل قاصر انسانی افتاب جهانتاب را مبدع ومربی دانسته ودرتدارك حوایج ضروریه وجود ضیارا لابد می پندارد. ومی بیند که نور بصر نیز که از هر چیز عزیز تراست. انهم بمجرد غروب افتاب عاجز می ماند. پس بمشاهدهٔ این حال برحسن نور وتجلی که در ذات نیر اعظم است فریفته شده درمحبت قرص خورشید بدرجهٔ مبالغه می نماید که بغیر ازان صانعی دیکر در تصورش راه نمی یابد. مکر بندکان خواص الخواص بارکاه صمدانی که بشعاع شمع توفیق یزدانی راه هدایت یافته اندازاثر بمؤثراستدلال می کنند. واز کوکب بمکوکب انتقال. چنانچه در سماء صحف قرآن بلمعان کواکب دریهٔ ایات بینات چنانکه شمس وضاح ونور صبح فلاح ظاهر ونمایان است که ابراهیم

علیه السلام بصیرت نبوت وقوۀ قدسیۀ رسالت چکونه (لا احب الافلین) راکویان وبهمت توحید باری پویان کردید. شعر (فاذا نظرت الی السماء بنظرة) (فاری السماء تدل انك واحد) (واذا نظرت الی الکواکب نظرة) (فعلی الکواکب للمکوکب شاهد) موافق مضمون شعر مذکور فی الحقیقه اکر بچشم بصیرت براعیان وموجودات نکاه انداخته شود.

بیشك وشبهه معلوم میکردد که ماورای موجودات یك خالق قدیم ویك مدبر حکیم موجود است.

حوادث روزکار وسیر اخبار متقدمین که قبل ازطوفان بود. بسیلاب قهر ربانی ناپدید کشته از احوال انبیا یعنی از ابوالبشر ادم وشیث وادریس علیهم السلام بجزان قصهائیکه درکتب مقدسه بیان شده اند. چیزی دیکربما واصل نشده است. ودر تواریخ هند وچین ودساتیر زردشت بعضی ازاحوال عالم که بقید قلم امده اند. عبارت ازخرافات بوده وچیزی که شایان اعتماد باشد دران هم ندارد. قصص انبیای متقدمین واخبار ملوك وسلاطین بعضی قطعهای افریقا واسیا که در تورات شریف بیان شده اند. اکرچه شایستۀ اعتماد هم باشند. اما چون انهم بمناسبات ومراودات بنی اسرائیل منحصر هستند. بنابرین ازان هم بدرجۀ کفایت چیزی استفاده نمیکردد. چون مقصد ما اساس دین اسلام وتاریخ اسلام است. پس برخی از دیانت ملل پیشین واساس دیانت که عبارت از وحدانیت است. واعتقاد جمیع ملل واقوام را بیان نموده برحق بودن دین اسلام در انظار

جمیع ملل باشواهد یقینیه اثبات می کینم . ومن الله التوفیق وهو نعم المولی ونعم الرفیق .

چون شعوب وقبائل بنی آدم تکثر یافت . ورفته رفته بروی زمین منتشر گشته واز سبب اختلاف منافع واحتیاج رقیب یکدیگر شده برای محافظهٔ نفس ومنافع ذاتیه قدم نزاع رادرمیدان وغانهاده عاقبت الامر درمیان ایشان خونریزی فراوان بوقوع امده وحال اول ایشان که عبارت از رقابت بود . اهسته اهسته بکین وعداوت مبدل گشته و بدوری وجدائی قرارداده ودرعادات واطوار وافکاروکردار ومشابهت ورفتار نیز انچنان ابا واستکبار ورزیدند که دینیکه درمیان شان رسوخ واستقرار یافته بود دران هم بدعت های گوناگون وشعبهای بوقلمون احداث نموده ومخالفت وعداوت راقوی ترگردانیده ومعتقدان خودرا بردیگران مرجح پند اشته برای حفظ منافع واکمال حوایج خود دین را التی مخصوص ساخته بجهت قتال دائمی سببی مستقل گردانیدند .

در اعتقاد های باطله اگرچه نحلهٔ قدیمه افتاب پرستی بود . امادران خصوص هم هرفرقه بستارهٔ پرستش نموده سبعهٔ سیاره را ودیگر ثوابت واعیان رانیز یکان یکان میپرستیدند . چنانچه از اقوام عرب بنی حمیر بخورشید وکنانه بماه ومیسم دبرانه و لخم وجذام بمشتری وقبیلهٔ طی بسهیل وقیس بشعرای یمانی وبنی اسد بعطارد وهمچنین مانند عزی ولات و منات چندین جمادات دیگر رانیز پرستش می کردند . بااین همه درزمان جاهلیت نیز ذواتیکه بنور بصیرت هدایت یافته باشند . بسیار یافت می‌شدند . چنانچه یکی ازایشان زیدبن عمر وبن نفیل است که بشعراتی موحد

بودن خودرا اعلان کرده است. شعر (اربا واحدا ام الف رب) (ادین اذا تقسمت الامور) (ترکت اللات والعزی جمیعا) (کذلك یفعل الرجل البصیر) یعنی در هنگام انقسام احوال ایا من یك پروردکار ویا هزار کردکار پرستش نمایم. من لات وعزی را بکلی ترك کردم. واهل بصیرت هم چنین میکنند.

بمرور ازمنه در روی زمین تصادف وتجربه کثرت یافته ورفته ورفته اهل بلاد شرق مدنیت را حاصل نموده وملت صابئه که ازمال قدیمه بود هر چند بهیاکل واصنام عبادت هم میکردند. بااین همه ازنشو ونمای علوم ومعارف مافوق جمیع هیاکل بوجود یك خدای حکیم وقادر لم یزل ومالك ومستقل نیز اعتراف میکردند. ولیکن از عبادت نجوم هم بیکبارکی اعراض نکرده می کفتند. انها درمیان خدا وبندکان اله واسطهٔ شفاعت وسبب حصول مطلب هستند. فی الجمله بوحدانیت جناب پروردکار اقرار کرده می کفتند. تصرف سیارات که بزمین دارد. انهم بارادات خداست. وهرستارهٔ را باقلیمی نسبت داده روی زمین را بهفت اقلیم تقسیم وبرهر اقلیم بحکمرانیٔ سیارهٔ معتقد شده اقلیم اول را بقمر ودوم را بعطارد وسوم را بزهره وچهارم را بشمس وپنجم را بمریخ وششم را بمشتری وهفتم را بزحل منسوب کردانیده بودند. وازان هنکام تازمان قریب جمیع ملل کتب جغرافیه رانیز برهمین قاعده بنا کرده بودند. چون مرز بوم ملت صابئهٔ بلاد شام وفنکه ومصر نزدیك بود وازسبب تجارت وجر منافع دراقلیم های مذکور صحبت واختلاط شان بیشتر بود پس اعتقاد ملت صابئهٔ تاسواحل بحر سفید منتشر کشته وبعدازان آهسته آهسته ببلاد غرب نیز تجاوز نموده نخستین یونانیان

باوجود علم ومعارف نجوم پرستی را قبول کرده وچندین اعتقاد باطله را نیز بران ضم وعلاوه کردند. چنانچه در کتب خرافیهٔ یونان مسمی به (میتولوژی) مفصلا بیان شده است. ما باشواهد یقینیه اثبات میتوانیم کرد که دین یونان قدیم ازدین صابئهٔ انتحال شده است. چونکه اگر بمعابد قدیمهٔ یونان ومسکوکات عتیقه ایشان نظر انداخته شود. حالات مذکور بیقین معلوم میتواند شد. یونانیان افتاب را (آپو لون) نام نهاده بصورت یك مرد برنا تصویر و در بعضی اوقات بصورت یك ملك در گردونهٔ چهار اسپی گذاشته وعطارد را (ارمز) یعنی (هرمز) تسمیه نموده وبرسرش دوپر گذاشته ودر دستش عصائیکه بالایش ماری پیچیده باشد نهاده بصورت انسان رسم کرده ومریخ را (ارس) نامیده وبرش زره پوشانیده و برسرش بیضه ودر دستش نیزه نهاده وزهره را بنام (آفرو دیتس) بصورت زنی زیباکه بیك آینهٔ خرد نگاه نماید تصویر کرده و نام مشتری (زفث) گذاشته بهیئت پیری مهیب تصویر نموده بیز دان های دیگر تقدیم میکردند. وزحل را نیز بنام (قرو نوس) یاد مینمودند. اگرچه درمیان اصنام ایشان واصنام صابئه ازیکدیگر تایك درجه مطابقت هم باشد. بااین همه درصور واشکال مخالفت تمام داشتند. ان کسانیکه تطبیق وتفصیل انها را میخواهند بکتاب (السرالمکتوم) که از تألیف امام فخررازیست مراجعت فرمایند چون بنی آدم در طبیعت عدم ثبات داشته بچیز جدید زود میل می نماید. پس برای نظام عالم ومهام امور بنی ادم تدبیر سبعهٔ سیاره را کافی ندانسته بعضی اعیان موهوم واشخاص نامعلوم را نیز بران علاوه نموده وبرای دریا وصحرا وفنون وجنون

وصنایع ووقایع وشراب وکباب وشکار وکشت کار والحاصل
برای همگی اعمال وافعال موجودات یکان یکان موکلان را بتو هم
تجسم کردانیده بنام ایشان نیز هیاکل واصنام را ساخته پرستش
مینمودند. بت تراشان در تصنیع اصنام بدرجهٔ مهارت حاصل
کرده بودند که بت پرستان بحسن وتناسب بتهای تراشیده میل پیشتر
نموده درمحبت انها انچنان بافراط وتفریط مبالغه بهم رسانیدند که
اصل منشاء ایشان که عبارت از انجم پرستی بود. درمیان عوام بکلی
فراموش شده درهنکام احتیاج وتنکدستی بدان بتها که بدست خود
ساخته بودند. تکیه والتجا ورزیده وچنین جمادات را در ایقاع
واجرای خیر وشر مقتدر پنداشته ودر بتخانها محرابها را بنا کرده
درپیش کش نمودن هدایاوذبایح بدرجهٔ مبالغه میکردند که مردمان را
قربان نموده بلکه در بعضی اوقات اولاد خود را نیز برای اصنام
فدا وقربان میکردند. هر چند در اصل اساس دین بر توحید بود.
ولیکن اهسته اهسته از مرکز انتشار تباعد ورزیده بمرور زمان
بدعت های کونا کون واباطیل بوقلمون بوجود آمده درروی زمین
باعث فساد وقتال کردیده است. وبعضی فرمانفرمایان ستمکر
یزدانان باطل رقیب کشته مردمان رابپرستش خود جبر میکردند.
وچون یکی ازایشان می‌مرد. چندین اسیران بیکناه را نیز برقبرش
قربان مینمودند. (دربعضی جاهای بلاد زنکبار که مدنیت ندارد.
این عادت قبیح هنوز هم جاریست) ازتفصیل مذکور معلوم
شدکه دین صابئه باطراف بلاد شرق وغرب سرایت نموده بشعبهای
بسیار منقسم کردیده بود.

درزمان ماضی بامملکت توران وبلاد شرق اختلاط مردمان

دیکر بلاد نادر بوده در امور اعتقـاد اجتهاد ایشـان نیز بتوحید مسـتند بود • ولیکن درباب تحری حق براهـای ناهموار رفتـار نمودند • چنـانکه زردشـتیان با وجود اقرار وحدانیت جنـاب پروردکار دوشریك دیکرهم علاوه کرده مثلث ساختند • چونکه زردشتینان چنان بیـان میکردند که جنـاب واجب الوجود بذات خود قائم بوده خیر را تفکر نمود ازان نور بظهور امد • وشررا تفکر نمود ازانهم ظلمت حاصـل شـد • ونور خالق خیر وظلمت هم خالق شرشـده است • مانی‌هم بیك معبود اقرار نموده میکوید • وجود پروردکار خـیر محض بود • مکر یکبـار چنـان تصور نمود که اکر شریکی داشـته باشم چکونه میشود • ازین فکر ظلمت پیدا شـده الهشر بظهور امد • ونور را یزدان وظلمت را اهرمن نام نهاده میکوید جمیع مخلوقات از امتزاج نور وظلمت بوجود امده است • چون یزدان اله خیر واهرمن اله شرشده است • بنابرین معتقدان مانی‌نیز مثنی شـده اند • وازین دودین در ایران وتوران شعبهـای رنکارنك بوجود امده‌واز یك‌طرف درمیان ایشان نجوم پرستی نیز سرایت‌مینمود • اکنون درزمان مانیز درملك هند وچین بسیاری نحل باطل موجود هستند که تفصیل انها ازصدد کتاب‌ما بیرونست • اما چون اساس نحل باطل ادیان مذکور نیز برتوحید مبنی بود • پس تفصیل مذکور هم کفایت می کنند •

ما اکنون باز بمقصود خود رجوع نمـایم • آیا مضمون صداقت مشحون ایهٔ کریمهٔ (کان النان امة واحدة) الخ که پیش ازین‌طرازدیباجهٔ بیان‌شده‌بود • بتفصیلات‌حوادث مدلل‌ثابت‌کشته است یانه • آری مانند خورشید درخشان ظاهر وباهر شده است •

کالدانیان که از ملل قدیم بودند • ایشان هم موحدبوده‌ومسکن

ومأوی درمیان نهر دجله و فرات داشتند. وساکنان جزیرة العرب که همسایهٔ ایشان بودند. از سبب اختلاط و همنشینی ایشان موحد کشته ودیکر ساکنان جزیرة العرب ویمن که باایران وشام ومصر تجارت داشتند. ایشان هم بعقیدهٔ باطل بت پرستان متدین شده بودند. چون در زمان قدیم نیز هرسال قبائل عربستان بموسم معین بکعبه رفته حج میکردند. ودران زمان کعبهٔ معظمه عبارت از یك تودهٔ سنك بوده وزوار عربستان باطراف همان سنكستان طواف وعهود ومواثیق را نیز درانجا عقد میکردند. ودرهنکام باز کشتن هر یکی از زوار بجهت یادکار ازبیت العتیق سنکی را بر داشته وبوطن خود برده و عهدو میثاق را بیش همان سنك اجرا کرده تعظیم وتکریم آن بجا می آوردند. ودرسائر اوقات نیز همان سنك را طواف نموده تقدیس وتحریم میکردند. مکر وقتی از اعیان مکه عمرو بن لحی برای تجارت بسوریه رفته ودرهنکام عودت ازطرف (بلقا) که دران زمان ازدیار عمالقه معدود بود مرور نموده دید که ساکنان بلقا بتهای تراشیده پرستش مینمایند. وچون قبایلش ازمدت مدید بسنکهای ناتراشیده عبادت میکردند. پس پرستش اصنام را ترجیح نموده وبنام (هبل) صنمی را بدست آورده وبوطن خود عودت کرده انرا بکعبه نهاد. ودوصنم دیکرهم که بنام اساف ونائله تدارك کرده بود. یکی را بمروه ودیکری را بصفا وضع نمود. واین عمل را اعراب دیکرنیز مستحسن پنداشته وآهسته آهسته بسیاری اونان را تدارك نموده باصول صابهٔ بت پرست شده وکعبهٔ شریف را تاظهوردین اسلام یك بتخانهٔ مکمل ساخته بودند. پس این حکایه را ملاحظه فرموده به بینید که منشاء ادیان مذکور تاچه درجه واهی ونامعقول بوده است.

بروجه سالف البیان چون انتشار عقائد نحل باطل باعث شقاق ونفاق بنی آدم وسبب فساد وتضاد عالم کشت • پس در اطراف شرق انبیای عظام ودرغرب حکمای حکمت فرجام کاه کاهی بظهور آمده خلق را بجانب توحید وحید دعوت میکردند • وبسیاری ایشان بپنجهٔ غدر ظالمان کرفتار شده بقتل هم میرسیدند • چون دعوت حکما مجرداز راه عقل وحکمت بود • پس ایشان از مشاهدهٔ قتل یك دو نفر ازین داعیه در کذشته خلق را در بادیهٔ کمراهی حیران وسرکردان کذاشتند • ولیکن انبیای عظام که بوحی الهی بدعوت مأمور بودند • از دعوی حق هرکز انحراف نور زیده واکرچه چندین ذوات نبوت صفات باشکنجه های شدید شهید هم شده بودند • بااین همه دیکر پیغمبران که بعدازان می امدند • علی الدوام بتبلیغ احکام ملك العلام بذل جان مینمودند •

چون اساس دین اسلام عبارت ازتصدیق و حدانیت جناب خدا و پیغمبر بالحق بودن محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است • پس برخی ازکتب مقدسه ووحی ومعجزه نیز بحث نمایم •

مسند مقدس نبوت بدو قسم منقسم شده است . یکی صاحب ملت یعنی انکسانیکه از جانب حق مستقل بکتاب و شریعت و یا بصحف الهیه امده اند. ایشان را نبیٔ مرسل میخوانند. دوم مؤید یعنی انکسانیکه تنها بجهت تأیید دین موضوع ازطرف خدا مأمور شده اند. ایشان را نبی میکویند. مقرر است که در روی زمین شقاق وفساد ازاختلاف وتضاد بظهور می اید. ودرطریق حق صلح وصلاح نیز از ائتلاف واتحاد روی مینماید. انبیا ورسل علیهم

السلام مخصوص برای ممانعت ابنای بشر از شقاق و فساد مأمور شده بنی ادم را بصلاح و فلاح دعوت میکنند. اکر ازجانب حق مأموریت ایشان تنها برای دعوت باشد پس مخالفان را (وما علینا الی البلاغ) یعنی ما تنها به تبلیغ اوامر الهیه مأموریم. بیان نموده اعراض میکنند. و اکر مأموریت ایشان بجهت صلاح وارشاد باشد. پس بمنع فساد اصرار والحاح بیشتر نموده منکران رسالت را که در بعث ایشان ازجانب حق تصدیق نمیکنند. بآیات بینات وخوارق عادات الزام مینمایند.

ملل اهل کتاب چنانچه درکتب مقدسه ذکر شده است انبیای عظام رابامعجزات وخوارق عادات تصدیق نموده اند. اکرچه یهودیان برسالت عیسی علیه السلام ایمان اورده اند. اما آن عیسی را که کذشته است. تکذیب نموده میکویند ما اورا بدار کشیدیم. چونکه او مسیح صحیح نبود. واصل مسیح بعد ازین خواهد امد. والحاصل تاحال بقدومش منتظر هستند. اکرچه درتورات برای تشریف فرمودن حضرت مصطفی نیز بروجه آتی اشکارا بیان شده است که ازارض فاران که از ملحقات مکۀ مکرمه عبارت ازبعضی جبالست. برادر زادۀ شما بظهور خواهد امد یعنی پیغمبریکه ازنسل اسماعیل علیه السلام خواهد امد. بدو اتباع نمایید. اکرچه بعضی انبیای بنی اسرائیل نیز ازتشریف فرمودن حضرت محمد تبشیر داده‌اند بااین همه جمهور یهود درین باب هم انکار نموده اند. وبعضی از ایشان بعث فخر عالم راتصدیق نموده کفتند حضرت محمد نه برای دعوت یهودبلکه بجهت دعوت ملل دیکر که یهود نیستند. تشریف فرمود است. اکرچه نصرانیان تورات

شریف را قبول وانبیا را تصدیق کرده اند. اما در تصدیق رسالت محمد علیه السلام که درانجیل تشریف فرمودن آنحضرت از زبان حضرت عیسی نیز منصوص وموعود است تعند ورزیدند.

اکنون بطریق توطیهٔ مقصد. اعتقاد امت اسلامیه وعلمای حنفیه راکه درحق تورات وانجیل دارند. واعتقاد وارتیاب جهود و نصاراکه در امر دین دارند. و اصول جمعیتها را که برای تأسیس دین نصارا منعقد شده بودند. علی طریق الاجمال بیان مینمایم.

در معنیٔ این آیهٔ کریمه (وعندهم التورات فیها حکم الله) علما اختلاف نموده بعضی ازیشان چنان میکویند تورات عبارت ازان کلمات عشره است که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور تلقی نموده بود. و بعضی اعتقاد بران دارند که کتاب معروف همگی تورات است. انکسانیکه بچشم امعان تورات شریف را مطالعه میکنند. شبه ندارم که قول اول را ترجیح نمایند.

(بحث)

فرقیکه درمیان مدلول آیهٔ شریفه (و عندهم التورات فیها حکم الله) وایهٔ کریمه (و یحرفون الکلم عن مواضعه) مشاهده میشود. درحق ان علمای محققین از آیهٔ اول استدلال نموده میکویند ممکن نیست که یهودیان کتاب شریف را که ازجانب خدا نازل شده باشد بهوای نفس خود تبدیل کرداند ودرحق تحریف نیز که درآیت ثانیه بیان شده است. میکویند درهنکام عودت یهودیان

از بابل که در انجا جلای وطن شده بودند. کاتبان جاهل نه بقصد بلکه از جهالت تحریف کرده اند. چونکه یهودیان درهنگام نفی مدت هفتادسال در بابل نشسته و درین مدت اسارت علمای فحول ایشان منقرض کشته ومفسرین ناتوان و نورس معنی تورات را چنانکه باید و شاید ندا نسته در تفسیر و تأویل تحریف کرده اند هرچند تورات شریف عبارت ازان کلمات عشره است که اساس حکمت عملیه والهیه برانست اما اسفار نیز کتاب نوامیس وشرایع وتاریخ مقدس انبیا وملل قدیمه است که آنرا حضرت موسی که رسولی عظیم الشان است وضع کرده است.

تا که ملت یهود بدین وشریعت موسی علیه السلام تبعیت نموده بعدل وحقانیت حرکت میکردند. از یکطرف ملت ودولت ایشان تازمین فلسطین وسوریه و اناطول وجزیرة العرب وعراق منتشر واز طرف دیگر توحید باری نیز بسیاری بلاد ودیار سائر وساری شده بود. چون بعدازان ازسبب اختلاف در دین جهود بمذهبهای رنکا رنك بظهور امده بفرقهای بسیار منقسم کشتند و بسیاری شان از سبب صحبت واختلاط باطوایف روم و یونان اصنام پرست شده ودین ابا واجداد خود راترك کرده وانبیا را که برای اصلاح حال شان می آمدند غدر وظلم کردند پس احوال شان مختل وحکومت شان باغراض نفسانیه معلل شده بکلی مندرس و منقرض کردید. و افراد ایشان نیز بذلت و مسکنت دراطراف و اکناف جهان پراکنده و پریشان کردیدند.

عیسی علیه السلام که قدومش درتورات شریف تبشیر شده بود. درعهد قیصر اغستوس ودرزمان حکومت هردوس که یکی ازملوك

یهود بود . دربیت لحم بدنیا تشریف آورده ودرهنکام صباوت حضرت عیسی بعضی کرامات وخوارق عادات که ازوی بظهور امده بودند. باعث کین وتهور یهودیان کشته بود. بنابرین بجانب دیار مصر هجرت وبعد ازوفات هردوس باز بوطن خود عودت نموده وبسیاریٔ احوال غرائب استمال‌را اظهار وپیری‌را اشکار کرده واز بیت بطانه و ازدیکران هم یاری و امدادرا طلب نموده بود. چون دوازده نفر بوی بیعت کرده درنصرت وامداد یافت شدند. پس بعنوان نصرانی نائل کسته دین رادین نصرانی وان دوازده کس‌را نیز حواریون تسمیه کردند. اکرچه بعدازان عیسی علیه السلام دین‌را اعلان نموده ویهودیانرا که عقیدهٔ شان مختل شده بود. بسلوك طریق نجات وتبعیت احکام تورات دعوت کردن کرفت. مکر از کلمات عشرهٔ تورات که یکی ازان برای تعطیل کاروبار یوم سبت بود. انرا بیوم احد یعنی روز شنبه‌را بروز یکشنبه تبدیل کرده وکوشت خوك را نیز که در تورات حرام بود. حلال نمود. پس این ماده بر طبیعت یهودیان خیلی کران امده وبتهمت تغیر دین حضرت عیسی راکرفته پیش پلانوس که دران هنکام ازطرف ایمپراطور روما سپهسالار بودبرده واقامهٔ حجت نموده درطلب اعدامش شدت وحدت را اظهار کردند. اکرچه پلانوس دراجرای این امر توقف‌هم کرده باشد. اما سودمندنشده وامارهای عصیان وطغیان بظهورامده پس چاروناچار عیسی رابچار میخ کشیده صلب کردند. درکتب تاریخ یهود ونصارا احوال مزبور مذکوراست. میکویند عیسی علیه السلام بیهودیان کفته بود که شمااین هیکل‌را خراب بکنید. ومن انراباز درسه روز بنامیکنم.

ودرانجیل یوحنا این هیکل‌را بوجـود عیسی تفسـیر کرده است.
چون درانجیل مذکور است که عیسی درهنکام کرفتار شـدن
برب‌العالمین التجـا نموده رهائیٔ خودرا رجا و نیاز کـرده بود.
اما اکر حضرت عیسی درمدت سه روز اعادهٔ حیات خود را بیقین
میدانست. پس چرا اینقدر غم و الم را اظهار میکرد. چون ادم
میداند که بعـد از خواب باز بیدار میکردد. پس باطمینان تمام پای
خودرا دراز کرده بخوبی میخوابد ایااین نیز مانند ان نیست. چون
درین کلام تناقض دارد پس معلوم میشود که یافقرهٔ اول دروغست.
و یا فقره دوم جعلیسـت. در انجیل متانیز محرر است که عیسی هم
قتل خودرا و هم بعد از سـه روز باز زنده شـدن خودرا بسه نفر
حواریون اظهار کرده بود. واین سه نفر ازین خبرخیلی مکدر رشده
بودند. از مکدر ومحزون شـدن ایشان نیز معلوم میشود که ایشان
زنده شـدن عیسی باور نکرده بودند. زیرا که اکر کسی بدوستان
خودبکویدمن بجائی میروم. وبعد ازسه روزباز پس می‌آیم. ازین
سخن چرا اینقدر مکدر باید کردید. پس معلوم میشود که این سخن
هم نامعقول است. در انجیل یوحنا نیز بیان شـده است که وقتی که
عاملان حـکومت برای بردن مسیح بباغچـهٔ مسمی جتمـانیه واصل
شـدند یکی از حواریون بنام پتروس باآرزوی رهانیدن نفس خود
ومسیح شمشیر را ازغلاف براورد. عیسی علیه‌السـلام بوی کفت
شمشیر را درنیام بکذار. ومقاومت منمای. چه صلب عیسی وچه
بعد ازسه روزباز زنده شدنش از زبان خود عیسی صادر شده بود
ودر اناجیل هم بیان میکنند که مراد الهی چنین بوده وبرای مغفرت
امتش وکذشـتکان ابنای ادم ابتـلائی بوده است. اما اکر باز زندهٔ

میتوانست شد. ومراد خدا نیز چنین بود. پس کشیدن شمشیر رئیس حواریون سمعون یابرای مقاومت تقدیر خدا ویا از عدم تصدیق احیای عیسی ویا.سر کسیٔ وی بامر خدا اقتضا مینماید. آیا این را عقل باور میکنند. نی نی. پس اناجیل مذکور انجیل صحیح نیستند.

ازمآل اناجیل اربعه واعتقادنصارا نیز معلوم میشود که حضرت عیسی هفت روز بعد از صلب باز ظهور نموده ووالدهٔ خودراتسلی داده و پس ازان درجایی معلوم باسمعون که یکی ازحواریونست. واورا خیلی دوست میداشت. ملاقی شده برای نشردین نصرانی تشویق نموده بود از بیان مذکور هم چنان اقتضامی نماید که شخص مصلوب حضرت عیسی نبوده است. در (نیکثا) یعنی درجمعیت کبیر ازنیق قانونیکه در اعتقاد نصارا که اساس دین نصرانیان برانست وضع شده بود بیان شده است که حضرت عیسی درمیان اموات واحیایکبار دیگر هم خواهد امد. چون حضرت عیسی هفت روز بعداز رفع بجانب سما بدنیا فرامده ووالدهٔ خودرا دیده وبعد ازان باشمعون الصفا نیز درجاییکه والدهٔ خودرا تعریف کرده بود ملاقی شده وصیت کرده است. پس موادمزبور نیز بعدم صلبس دلیلی قطعی میشود. درمقالهٔ عقیدهٔ نصرانیه که درجمعیت ازنیق باتفاق اساقفه که ازسه صدنفر بیشتر بودند قرار داده بیان کرده اند که یکبار دیگر هم عیسی بدنیا خواهد آمد. چون ازان دانسته میشود که بارسوم نیز حضرت عیسی بدنیاتشریف خواهد فرمود. پس بیان مذکور هم صلب عیسی رابخوبی درتناقض انداخته است.

جون روز صلب عیسی علیه السلام بعضی رهزنان نیز صلب شده باعث دهشت خواص عوام کردیده بود. علی الخصوص

حواریون ازترس وبیم مانند بیدلرزان کشته وهر یکی ازایشان افتان وخیزان بجائی کریخته پنهان شده بودند. پس کسی نمانده بود که کنه وحقیقت این ماده را ازقوه بفعل آرد. علی‌الخصوص دعویٔ نبوت حضرت عیسی بعد ازعودت از مصر بوده. وذات مقدسش همواره دردشت وبیابان باحواریون کردیده بدعوت اشتغال میکرد. چون درزمان طفلی بجانب مصر هجرت نموده ودرهنکام عودت نیز اوقات خودرا درصحرا وهامون بنشر دیانت کذرانیده بود. بنابرین رئیسان یهودیان که درحق ان ذات بزرکوار عداوت کلی داشتند شخص مبارکش رانمی شناختند. بموجب‌بعضی روایات (یهودا الاسخر یوطی) که جای عیسی را بیهودیان نشان میداد. باعیسی درشکل مشابهت داشت. پس همان شخص‌را یهودیان‌عیسی پنداشته بردار کشیده اند. درانجیل لوقا محرر است که دران شب که عیسی‌را بخانهٔ سرکاهن بردند. کاتبان ورئیسان یهودیان فراهم آمده وعیسی‌را درمجلس حاضر کردانیده پرسیدند که ایاعیسی توئی. کفت هرچه بکویم باور نخواهید کرد. وهرچه بپرسم جواب نخواهیدداد کفتند اکنون بنفس خوداقرار کرده‌است. وبصلبش قرار دادند. ایا معنای کلام هرچه بکویم باور نخواهید کرد. چنان‌نمی براید که اکر بکویم من‌عیسی نیستم باور نخواهید کرد. یعنی شما مردمان ستمکر هستید وتنها بشبهه و پندارحکم میکنید. وانکسانیکه معتقد صلب حضرت عیسی هستند اکر این فقرهٔ انجیل را بدقت مطالعه نمایند. بیشك وشبهه ایشان هم مانند اهل اسلام بعدم‌صلب عیسی علیه‌السلام باور نموده حکم خواهند کرد که هرایینه نه‌عیسی بلکه شبیه عیسی‌را صلب کرده اند.

محل اقامت عیسی هم معلوم نبود. بلکه ان ذات بزرکوار مخفی بتأسیس دین نصارا اشتغال مینمود . چنانچه ازنصوص انجیل هم معلوم میشود که حضرت عیسی برهنمائی یهودی مذکور یافت شده است.

بروجه سالف البیان چون حضرت عیسی درطفلی ازوطن رانده بمصر رفته بود. ودرهنکام عودت نیز اوقات عزیزرا در دشت وصحرا میکذرانید. لاجرم ازشك وشبهه وارسته است که تشخیص ذات مقدسش مشکل کشته بمضمون حکمت مقرون آیت شریف قرآن عظیم الشان (و ماقتلوه وماصلبوه ولکن شبه لهم) شبیهشرا بردار کشیده اند. ومآل ایهٔ کریمه باتفاق مورخین نیز ثابت شده است.

چون یهودیان درحق عیسی علیه السلام بداندیش شده درجستجوی حواریون نیز سعی بلیغ بهم رسانیده بودند. پس چه حواریون وچه دیکران که ازملت یهود برکشته نصرانی شده بودند مانند نبات النعش متفرق کشته وهریکی بطرفی کریخته خودرا پنهان میکردند. بااین همه اکرچه حواریون دراثنای کریزهم بهرجاییکه میرسیدند. درنشر دین نصرانی کمرهمت بربسته کوشش مینمودند. اما بعضی ازایشان طعمهٔ دشنهٔ تشنه زبان ظالمان کردیده. وبعضی نیز خودرا از انظار بدخواهان نهان کرده بجمع انجیل شریف موفق نشدند چنانچه برادر یوحنا یعقوب برومارفته بتیغ ستم قیصر غالیانوس بقتل رسیده وشمعون الصفا نیز کرفتار شده بود. چون شمعون الصفا مردی خردمندو صاحب تدبیر بود. پس چنانچه ازحیل یهودیان رهائی یافته بود. اززندان رومانیز رستکار شده بجانب انطاکیه عزیمت نمود. بااین همه باز درزمان قیصر ستمکر نیرون ازحواریون

پولوس وشمعون دررومه وماركوس دراسكندریه بقتل رسیدند.
اكرچه درشكام حكام كه بت‌پرستی رغبت تمام داشتند. حواریون
درپنجهٔ ظالمان خونخوار كرفتار كشته بنزاهم اوردن انجیل شریف
دست اقتدار نیافتند. باین همه شاكردان ایشان خیلی رسائل‌ها را
بنام انجیل بقید قلم اورده دربازار انتشار انداخته بودند. چنانچه
زمان اكرچه بعضی حكمداران دردین نصرانی در امده برای
یافتن یك انجیل صحیح بسیار جستجو كرده اند. اما چون
دردست ایشان نسخه های فراوان افتادند. اكرچه از انجمن‌ها
تنها چهار قطعهٔ انجیل‌را كه قریب یكدیكر بودند. انتخاب نمودند
دیكران رادور انداختند. و ازان چهار انجیل یكی‌را بمتا ودوم را
بیوحنا كه ازحوارین بودند. وسوم را بمارقوس كه شاكرد پتروس
بود. وچهارم را بلوقا كه انهم ازتلامیذ برد. نسبت داده اند
ولیكن چون اناجیل مذكور نیز بایكدیكر مطابقت تمام ندارند. پس
بسیاری ذوات رسالها بقید قلم اورده تناقض انهارا نشان داده‌اند.
چون مقصد ما ازبحث ادیان قدما تنها توسیع وتنویر مدخل
تاریخ اسلام بود. بنابرین عنان شبدیز قلم‌را از میدان این امتحان
باز میداریم.

درمیان دعوای نبوت وعروج عیسی علیه السلام تنها مدت یك
سال ونه ماه بوده ودر بنای ایقدراندك مدت جمع ونشر انجیل‌ممكن
نبوده وبعد از انتقال حضرت عیسی حواریون ونصارانیز درپنجهٔ
ظلم یهودیان وحكام بت پرستان كرفتار كشته بلاهای كوناكون
مبتلا شده بودند. پس سرانجام چنین امر مهم معطل مانده وبنای
كارشان متزلزل شده وتأسیس دین نصارا چند صد سال دركشاكش

مانده بود. اگر بانیٔ قسطنطنیه یعنی قسطنطین نخستین که ابتدا مادرش بنام النی وبعدازان خودش نیز نصرانی شده بود. شمشیر شهنشاهی را برای نصرت وتأیید دین نصارا نمی کشید. هرآیینه هنوز بسیاری سالهای دیگر هم سرانجام نمی توانست یافت.

اکنون برای اثبات این دعوی نتیجهٔ جمعیتهای اساقفه را که بجهت تأسیس عقاید دین نصارا که در ازنیق وصور ومالکیدونیا یعنی قاضی کوی وگاه درقسطنطنیه وافسوس یعنی ایا صولق منعقدشده اند. علی طریق الاجمال بیان مینمایم. وکسانیکه تفصیل ازامیخواهند باید کهدرمفتاح العبر دربحث مسیح علیه السلام مراجعت فرمایند.

بروجه سالف البیان درمیان طوائف نصرانیان عدم اطراد اناجیل باعث قال وقیل کردیده. وحرن دنصان نام اسقف بعضی اقوال بدعت استمال را ایجاد ودرمیان اساقفه مباحثات ومقالات را احداث کرده ودرزمان قیصر تلاودیوس بطریق انطاکیه یونس اسمیصانی نیز بتوحید یزدانی اهتدا وبعضی کسان بمذهبش اتباع نموده دردین نصرانیان اختلاف فراوان حاصل شده. وتازمان قسطنطین ممتد کشته بود. بس برای بحث ومناظرهٔ اعتقاد اریوس که بتوحید معترف بود. بادو نفر اسقف دیکر در تاریخ نوزدهم سال جلوس قسطنطین بزیریاست بطریق اسکندریه بنام الکساندر مجلسی از اساقفه ترکیب وترتیب یافت. قسطنطین رای الکساندر را تحسین نموده فرمود تا کفر اریوس را اعلان نمایند. بعد ازان الکساندر برای وضع وتأسیس دیانت نصرانیه عقدانجمنی مناسب دانسته در ازنیق جمعیتی مرکب ازدوهزار وسه

صد نفر اسقف منعقد شده بعد از مناظرهٔ فراوان مقالهٔ معروف را که امانت میخوانند. باتفاق رأی سه صد و هژده نفر اسقف ترتیب وتسجیل ساختند. در میان این مجلس و میلاد حضرت عیسی از سه صد سال بیشتر گذشته بود. بعد ازان بطریق قسطنطینه اوسیانوس که از اساقفهٔ اسکندریه و از معتقدان مذهب اریوس بود. ودیگر رفیقانش برای مباحثهٔ اعتقاد اوسیانوس بهر نوعیکه توانستند. بعقد انجمنی امر قسطنطین را صادر گردانیده ودر صور جمعیتی منعقد گشته وخیلی از اساقفه فراهم امده مانند اول مذهب اریوس را رد واماتیوس را زده تحقیر کردند. قسطنطین این خبر را شنیده از دادن رتبهٔ بطریق قسطنطینه باوسیانوس نادم و پشیمان شده بود. بعد از وفات اوسیانوس معتقدان مذهب اریوس باز فرصت یافته بقسطنطین بیان نمودند که اگرچه مذهب اریوس حق بود ولکن چه فائده که در جمعیت از نیق اریوس رابیگناه ضلع وتحقیر کرده‌اند. وبدلائل عقلی توحید را چنان مفصلا تعریف کردند که. قسطنطین نیز بقبول دین توحید شغف تمام حاصل کرده بود اما اسقف قدس شریف کیریوس از میل نمودن قسطنطین بتوحید خبر یافته زود نامهٔ نوشته فرستاد که از قبول نمودن توحید حذر باید کرد. بنابرین قسطنطین باز برهمان اعتقاد تثلیث قایم ماند.

ملوک وسلاطین که بعد از وفات قسطنطین نخستین برکرسیٔ حکمرانی می‌نشستند. چون بعضی از ایشان بمذهب اریوس اقتدا وبعضی نیز بعقیدهٔ جمعیت از نیق اقتدا مینمودند. پس هر مذهبی که امپراطور زمان میداشت. بطریق قسطنطینه رانیز از همان مذهب انتخاب میکردند. وبعضی ملوک در خصوص دین ومذهب مبالات

نموده بکار اساقفه هرکز مداخله نمی کردند وچون بعضی از اساقفه
چنان بیان کردند که در انجیل کفته است که کلمه کوشت شد.
ونکفته است که کلمه انسان شد. وبهمین دلیل از تثلیث عدول
نموده بدو اقنوم معتقد شده. یعنی پدر وپسر اعتقاد نموده
وعیسی را عبارت از کلمه بند اشته منفی شده بودند.
بنابرین دویست وپنجاه سال پس ازجمعیت ازنیق جمعیتی دیکرنیز در
قسطنطنیه منعقد کشته وبعد از مباحثهٔ فراوان ومناظرهٔ بیپایان
بمعتقدان اعتقاد مذکور لعنت کرده تکفیر نمودند. وبعد ازان
معتقدان جمعیت ازنیق یك فقرهٔ دیکررا یعنی (باز روح القدس که
ازپدر منتفی شده است ایمان مینمایم) علاوه کرده کفتند هرکه
بعدازین درعبارهٔ این مجموعه کم وبیش نماید. بروی لعنت باید کرد.
این جمعیت هم نزدیك شش صد سال بعد ازمسیح منعقد شده بود.
چهل سال بعدازین جمعیت شخصی بنام (نسطوریوس) بظهور امده
کفت ازمریم انسان زائید وازخدا کلمه زائید لاجرم مسیح خدا
نیست. بل انسان است. وقبل ازوی اعتقاد اسقف (ناودوس)
و (دیوذوسوس) نیز چنین بود. چونکه ایشان هم میکفتند از
مریم مسیح زائید وازخدا کلمه زائید. کلمه که ابن ازلیست. بمسیح
محدث حلول نموده بابن الله مسمی کردیده است. چون ایشان هم
دوفرزند خدارا اثبات مینمایند. چونکه میکویند یکی ازلیست.
ودیکری فانیست پس در باب تدقیق وتحقیق این اعتقاد نیز در
(افسوس) یعنی در (ایاصولق) جمعیتی دیکر مرکب ازدو یست
نفراسقف منعقد کشته مقالهٔ مذکور را ابطال وکفرقائلان ازااعلان
نمودهلعنت کردند. اکرچه نسطوریوس رابمحلی مسمی (اخمیم) کهدر

صعید مصر واقع است منفی کردند. با این همه مذهبش در بلاد شرقی از فارس وعراق وموصل وجزیره تافرات منتشر گشته ونصرانیان دیار مذکور عیسی را انسان میدانستند. بطریق اسکندریه (دیوقورس) نیز میگفت مسیح از دو جوهر یك جوهر واز دو اقنوم یك اقنوم واز دو طبیعت یك طبیعت واز دو مشیت یك مشیت است. اما چون دیگر بطریقان جناب مسیح را دو جوهر ودو طبیعت ودو مشیت ویك اقنوم میدانستند. پس ان هم چه ایشان را وچه پیروان مذهب ایشان را لعنت ونفرین کرده است. بیست ویك سال بعد از جمعیت افسوس بامر قیصر مرقیانوس در (ماکیدونیا) جمعیتی دیگر نیز مرکب از دویست وسی وچهار نفر اسقف عقد گشته اعتقاد دیوسقورس را ابطال ورأی جمعیت ازنیق را تأیید کرده وزن مرقیانوس دیوسقورس رازده ومعتقدانش را نیز ضرب وطرد نموده ولعماران قیصر مرقیانوس درکافهٔ ممالك که بزیر حکم داشت. نامها فرستاده امر نمود که همگنان عقیدهٔ معتقدان جمعیت ازنیق را برحق بندارند. وهرکه بدان مخالفت نماید. اورا قتل کنند. درهنگام مرور دیوسقورس ازقدس وارض فلسطین ساکنان انجا مذهب وعقیدهٔ اس را قبول کرده وچون اهالی مصر واسکندریه بیش از ان بوی بیعت کرده بودند پس دیوسقورس هم بسیاری اساقفه را بمذهب خود نصب وتعیین نمود. چون درزمان صباوت نام دیوسقورس یعقوب بود بنابرین پیروانش را یعقوبیه میگویند.

چون بعض اساقفه مسئلهٔ تسبیح را نیز احداث کرده بودند. پس بر یك صد وشصت سال بعد ازین جمعیت در قسطنطنیه باز

جمعیتی دیگر عقد گردیده منکران بعث واقرار کنندگان تناسخ را لعنت نموده کفر ایشان را نیز اعلان کردند ·

نتیجهٔ جمعیتهای مذکور دین نصرانی را به سه فرقه تقسیم نموده معتقدین مجلس ازنیق وافسوس باسم (ملکائیه) وپیروان مجمع ثلث بنام نسطوریه وقبول کنندگان مذهب دیورستورس نیز باسم یعقوبیه تسمیه گردیدند ·

بعدازان هم درمیان رؤسای روحانیه شك وارتیاب بظهور امده مذهب جمعیت ازنیق بدو مذهب یعنی بمذهب (اورتودوقس) و (قاتولیك) متفرق شده وازهریکی چندین فرقهای متعدد بوجود امده وبعداز مدتی مذهب (پروتستان) نیز بظهور امده وازانهم خیلی مذاهب حادث شدهاند ·

هرچند دراوائل دردین نصرانی رأس مذاهب سه مذهب یعنی ملکائیه ونسطوریه ویعقوبیه بودند · ولیکن بمرور زمان بمذهب نسطوریه ویعقوبیه ضعف امده واز معتقدان این دومذهب درمصر وحبش وعراق خیلی اندك مانده واورتودوقس یعنی مذهب ملکائیه وقاتولیك وپروتستان باطراف جمیع اوروبا وامریقا وبعضی بلاد شرق منتشر گشتند.

اگرچه اساس دین هرسه مذهب برتثلیث مبنیست . با این همه درمیان خود اختلاف هم دارند . اورتودوقس وقاتولیك درمعابد خود تصاویر حواریون واولیای دیگر را نیز گذاشته تعظیم وتکریم مینمایند · اما پروتستان چنین حرکت را ازحرکت بت پرستی شمرده درعبادتخانهای خود تصویر نمیگذارند . نان وباده که درانجیل مذکوراست . قاتولیکیان درکیفیت انهم تأویل نموده میگویند چون حضرت عیسی حواریون را

نان وباده داده گفته بود که در وقت خوردن نان گوشتم را
ونوشیدن باده خونم‌را بیاد ارید. پس نان گوشت شد وباده هم
خون گردید. اکنون هم دروقت معین قاتولیکیان این سنت‌رابجا
اورده‌نان راگوشت وخمررا خون عیسی پنداشته بخوبی میخورند
ومینوشند. واورتودوقسیان درهنگام خوردن نان وشراب تنها
گوشت وخون عیسی را بیادمی‌آرند. اگرچه اختلاف ایشان
در اوائل عبارت از چنین چیزها بود. ولیکن اهسته اهسته
عداوت ایشان محکم ترگردیده خونیکه درظهور دین نصرانی
درمیان بت‌پرستان و نصرانیان ریخته شده بود. درمیان
پیروان این سه مذهب بیشترازان ریخته شده چندین جایهای
معمور خرابه زار شده اند. چون پیش ازین بیان کرده بودیم‌که
اساس دیانت اکثر نصرانیان برتثلیث است. پس‌سبب معتقد شدن
اینان نیز بتثلیث‌ایضاح نمایم. عیسی علیه‌السلام بی‌پدر پیدا شده
باعتقاد نصرانیان درهنگام صلب شدن نیز گفته بود که من بطرف
پدر میروم. شمعون‌الصفا گفته‌بود که تو فرزند خدا هستی. و از
فرط محبت ملاحظه نکردند‌که چنین الفاظ درمیان بنی اسرائیل‌بچه
وجه استعمال میشدند. و از روی محبت در حق حضرت
عیسی مبالغه های بسیار کرده درگردابی در افتادند‌که رهای‌یافتن
از چنین بحرخونخوار خیلی دشوار است.

اگر عباره های انجیل را بنظر تفرس مطالعه نمایند. بخوبی
دانسته میشود‌که عیسی نیز در لفظ فرزندی بادیگران اشتراك تمام
دارد. چنانچه در انجیل وارد شده است‌که حضرت عیسی در
هنگام وعظ بحواریون گفته است‌که دشمنان خودرا دوست دارید

انکه شمارا لعنت کنند شما اورا تبریك نمایید. بدی کنندکان را احسان کنید و انکه شمارا بیازارد . شما اورا تصلیه بنمایید. تابفرزندی پدر تان که دراسمان است لایق شده مانند پدر خود تام ودرست بشوید. وصدقدرا بنهان بدهید. تاریا نشود. چونکه نزد پدر مزدان نخواهید یافت. درین ایات انجیل فرزندی وپدری باسائرناس بصورت اشتراك ذکرشده است. بنی اسرائیل نیز وقتیکه بنزول تورات منسرف شدند. میکفتند ما مانند دیکران نیستیم. بلکه ماعیال واولاد خدا هستیم. یعنی ماازبندکان خواص الخواص خدا هستیم. بس دقت باید کرد که بنی اسرائیل این جنین الفاظ را بکدام جا استعمال میکردند. مکرنصارا از فرط محبت تدقیق وتحقیق نموده عاقبت الامر درکرداب تثلیث افتادند. چون بدلائل قطعی اثبات شدکه الفاظ پدری و فرزندی ازچه کنایه بودند. اکنون پیمبری عیسی را نیز باز از انجیل اثبات مینمایم. درانجیل متا درفصل دهم عیسی علیه السلام بحواریون خطاب نمود که انکسانیکه شمارا قبول نمودند مرا قبول کرده اند. کسانیکه مرا قبول کردند. فرستندهٔ مرا قبول کرده‌اند. ازین آیت بصراحت معلوم میشود که عیسی ازجانب خداارسال شده است. درانجیل یوحنا درفصل پنجم نیز محرراست که عیسی علیه السلام کفت من بمشیت خود برای کار نیامدم . بلکه من بمشیت فرستنده برای عمل امدم. چون دراین ایت هم پیمبریش بصراحت ذکرشده است. بنابرین ای علمای دین عیسوی ایاا کنون بشما شایانست که باعتقاد تلیث که ضد عقل ومخالف نقل است وتناقض وتباین نیز بدلائل قطعیه مانند افتاب ظاهر و باهر

شده است معتقد بشوید. نی نی. پس باید که بوحدانیت خالق کون ومکان که بنص انجیل و قرآن عظیم الشان ثابت شده است. تصدیق نموده روز قیامت که مانند ما شما هم باور میکنید. بحال صدق و سلامت بحضور باری حاضر شده همکنان ما بنعیم آخرت باهم نائل بشویم. مابعد الیقین الا الضلال.

اکنون تثلیث را نیز بیان مینمایم. وامید واثق بران داریم که درین باب دم هیچ کس از ارباب عقل و انصاف اعتراض نخواهد کرد.

(درعقیدهٔ نصرانیه تثلیث چیست)

پسر وپدر وروح القدس را یك خدا میدانند. اکنون این را بیراندکی تشریح نمایم. سه چیز یك شد ویك چیز سه شد. ازین اتحاد وافتراق چه حاصل شد. پسر پدر شد وپدر پسر شد وروح القدس جسد وجسد روح القدس شد. جوهر مجرد جسم وجسم جوهر مجرد شد. بیمکان مکاندار ومکاندار بی مکان شد. قدیم حادث وحادث قدیم شد. قایم بالذات قایم بالغیر وقایم بالغیر قایم بالذات شد. فانی باقی وباقی فانی شد. حضرت مریم نیز هم مادر خدا وهم دختر خدا وهم زن پسر خدا وهم زن خدا شد. موبدان نصرانیان درین باب بحث ومناظره را قبول نمیکنند. اگر از ایشان بپرسند که آیا سه یك میشود. میگویند آری سه یك میشود. ومیگویند خدا یکیست وروح القدس وپسر صفت اوست. وروح القدس را بکلمه وکلمه را بعلم تفسیر می نمایند. مگر ازروی قاعده این هم نمیشود. چونکه

علم اگرچه از صفات خداست. مگر فرزندی بپدر وپدری بفرزند هرگز صفت نمیشود. اما ایشان بزعم خود میگویند چون کلمه جسد شد ودوچیز یك شد بنابرین صفت هم میشود. اگرچنان باشد درآنحال نیز تثلیث تثنیه میشود. وچون خدا وکلمه که جسد شد ازان یك خدا میشود. ودویك میشود ویك دومیشود. وسه دو میشود ویك میشود. ویك سه میشود ودومیشود. پس پریشان وپراکنده ومغشوش ومشوش میشود. اکنون ازتشریح مذکور بخوبی ظاهر گردیدکه پسر و پدر وروح القدس فراهم آمده هرگز یك خدا نمیشود. چونکه درین اعتقاد تناقض وتخالف وتنافی مانند خورشید آشکاراست. درهنگام ظهور زردشت دین صابه اشتهار وانتشار یافته تاجداران بسیاری دیار بپرستش خداوندان بیشمار آغاز مینمودند. وچنانچه رزدشت بتصورانکه مردمان ازافکار تعددآله نیز بکلی تباعد نمایند. گفته است که خدا خیررا فکر نمودازان نور بظهور آمد. وشررا فکر کرد ازانهم ظلمت حاصل شد. وازاتحاد آن نور وظلمت عالم بوجود امده است. همچنین قسیسان شرق نیران دین حق راکه درزمان شهنشاهان بت پرست روما که قاتل حواریون بودند بظهور امده بود. درمدت سه چهار صدسال بدین هیئت وقیافت گذاشتند. وگرنه حاشا عیسی علیه السلام وحواریون رضی الله تعالی عنهم ازچنین بحث ومناظره خیلی دورهستند. چونکه اصحاب عقول همیشه ازاعتقاد متناقض ومتخالف ومتنافی ومتنافر برئ الذمه می باشند. مولف این کتاب تاحال باهر عاقل وعالم عیسوی که ملاقات کرده باشد ازایشان هیچ یکی راندیدکه موحد نبوده باشد.

چون حضرت مریم ازاولاد داود علیه السلام بانوئ اهل

حسب ونسب بود وعیسی علیه‌السلام ازوی بی‌پدر بدنیا تشریف فرمود. پس ازظهور چنین امر عظیم خویشاوندان وهمسایکانش خبر یافته وکیفیت مذکوررا خیلی دشوار نداشته قیل وقال‌را بدرجهٔ رسانیدند که یوسف النجارهم که بمثابهٔ سوهر حضرت مریم بود ازحدوث حملش بسیار مکدر کشته خواست که افتراق نماید. اما چون عفت وعصمت حضرت مریم نزدش مسلم بود. پس باستنطاق مریم اغاز نمود. اکرچه حضرت مریم آمدن یك فرشته بصورت بشر ودیدن ومرده دادنش بولادت مسیح چنانچه واقع شده بودبی کم وکاست تقریر نمود. ولیکن یوسف وقوع چنین کاررا محال دانسته مریم‌را ازخانهٔ خودبدر کرد. ودرشب فرشته‌را درخواب دیدکه قول مریم‌را تصدیق میکند. پس مریم‌را بازبخانه آورده وبرای نکهبانئ عیسی علیه‌السلام ازسوء قصد بدخواهان درکتم ماجرا اهتمام تمام بهمرسانید. بمضمون سعادت‌مقرون آیهٔ کریمهٔ آتی‌الذکر که آرایش ایوان دلاغتست بدین وجه وضع حمل سایع کشت. آیه (یا اخت هارون ما کان ابوك امرأ سؤ وما کانت امك بغیا) یعنی ای‌خواهر هارون پدرت مردبدکار نبود ومادرت‌هم روسی نبود. پس چکونه بچنین کارزشت ارتکاب نمودی کفته تحقیر وحقیرش کردند. مریم نیز صورت وقوع حمل رابیان کرده بجهت محافظهٔ فرزند دلبند خود همراه یوسف بجانب مصر روان شد.

بحث

ایا بی پدر فرزند پیدا میشود. اکرچه بقاعدهٔ تناسل نمیشود مکر چون برروی زمین بدایت تکوین هر مخلوق امریست اشکار.

وچنانچه سائر حیوانات بی پدر و مادر بوجود امده اند نوع انسان نیز بی پدر ومادر پیدا شده است . اکرچه قدمای طبیعیون که از هدایت الهی محروم وازاصول طبیعت جاهل بودند بقدم نوع قائل کشته اند ولیکن حکمای اسلام نیز بطلان خیال فاسد ایشان را که ببراهین قاطع عقلی اثبات کرده اند . درکتب کلامیه مسطور هستند. درین عصر اخیر نیز طبیعیون میکویند این نوع بشر نوعی مخصوص پیدا نشده است بلکه از سائر حیوان درجه بدرجه ترقی یافته بدین درجه واصل شده است . وبعضی ترهات‌را ایراد کرده اندکه درحوصلهٔ تعبیر نمی کنجند. چنانچه کروهی از ایشان تصویر غوك‌را ساخته ودرهربطن خلقتش‌را بیك‌خط مشابهت‌زیاده ترکردانیده ودرچند بطن حصول‌پذیر شدن شکل انسان رانشان میدهند. وبعضی ازایشان کتابهارا نوشته بیان کرده‌اندکه انسان ازترقی تناسل بوزینه ونسناس واورانکوتان بوجود امده‌است . اکرچه بابطال رای ایشان متصدی شدن بمالایعنی اشتغال نمودن است اما چه فائده‌که بسیاری مطالعه کنندکان کتابهای ایشان قاعدهٔ‌تناسل واصول‌طبیعت‌را چنانکه باید وشاید ندانسته بمغالطات شبیه حق فریفته شده خودرا از اولاد واحفاد میمون ونسناس پنداشته ازایقاع خیرکه ازمقتضیات تکالیف شرعیه واخلاق ملکیه است معاف دانسته باطوار بهیمی واخلاق سبعی متخلق میشوند . واکربیم حکام وقوانین نمی داشتند هراینه دراجرای تمامی کارهای بداندیشه هم نمی کردند . لاجرم ابطال هذیان وخرافات ایشان‌را باچند سخن وظیفهٔ ذمهٔ انسانیت میشماریم .

اکنون از (ژئولوژی) یعنی ازعلم طبقات ارض یك باب

مباحثهٔ محسوس و معقول بکتبیم • عارفان این فن میدانند که قدیم ترین طبقه طبقهٔ صوانیه یعنی طبقهٔ سنك صوماق است • ودرین طبقه بحسب الخلقه دردرجهٔ پائین تریجز اصداف که تحجر نموده اند اثری دیگر ازحیوان یافت نمیشود • واین حیوانات تا این زمان نیز درآب بکثرت ووفرت یافت میشوند • کرچه که ایشان درخلقت ترقی یافته تا درجهٔ ذوالمعیشتین یعنی تا درجهٔ نهنك وسنك پشت که چه درآب وچه درخشکی زندکانی میکنند میتوانند رسید • ولیکن باثبات آن هم هرکز قادر نمی توانیم شد • چنانچه اکنون هم اصداف و تمساح موجود است مکر سلسلهٔ حیوانات متقاربة الخلقه که ازدوسه امتزاج یافته باشد موجود نیست • همچنین ازحیوان بحری ماهی پرستو که ذوجناح است • تا طیور سباح یعنی تا جانوران که شناوری میکنند بر وجه سالف البیان سلسلهٔ موجود نیست واز اورانکوتان که ازنوع میمون است ودرخلقت ظاهری باانسان مشابهت دارد سلسلهٔ که تادرجهٔ انسان ترقی کرده باشد نیز یافت نمیشود • وهلم جرا • بنابرین حیوان ونبات بانواع مختلفه پیداشده وهریکی درذات خود نوعی مخصوص است مکرحیوان ونبات عائله عائله قریب یکدیکر بوده اکرچه بعضی از عائله های حیوان بایکدیکر مقارنت نموده دریك بطن تناسل مینمایند • ولیکن درهمان بطن تناسل ایشان منقطع کشته ببطن دیکر تجاوز نمینمایند چنانچه امتزاج خرو مادیان حاصل شده درهمان بطن تناسلش منقطع میکردد • ولیکن نبات ازین قاعده مستثناست • اکرچه درمیان انواع متقاربه حصول تناسل بتلقیح یعنی بپیوند صورت می بندد. مکر درمیان دوچیز یك چیز حاصل نمیشود • مثلا اکر آلوبالو باآلو پیوند کردد

آاو حاصل میشود . وعمل این تلقیح مانند عمل غرس است . چون درخت خلاصهٔ خاك است پس میوهٔ که ازپیوند حاصل میشود از میوهٔ درخت که درزمین نشانده باشند خوبتر میشود . اما چون نوع اعلای نبات بنوع ادنای حیوان قریب است پس انهم چنان تلقیح را قبول نمیکنند . مانند درخت خرما . نتیجه . انسان ازنوع دیکر منشعب نشده بلکه نوعیست مستقل . وبامتیاز قیاس وتطبیق ونطق وترقی وحفظ کلیات ازسائر حیوان بکلی متباعداست . وبدلالت علم طبقات الارض نیز برروی زمین ازسائر حیوان متاخر وتکوین ظاهر شده است بحکم (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها رجالا کثیرا ونساء) ظهورش بتکوین امریست معقول . وتکوین ادم علیه السلام باخبار کتب مقدسه نیز بما منقول است . وچون انسان اول بی پدر ومادر پیدا شده است پس چرا پیدا شدن حضرت عیسی را بی پدر انکار نمایم . آیاما اسرار تکوین را میدانیم . نی نی . مادر بمثابهٔ کشتزار است . وچنانچه جناب جهان افرین روی زمین را باجمیع تخمها افریده است اکر مریم را نیز تنها بدم مستعد ابستن افریده باشد چه لازم می اید . پس چکونه بحرف انکه این کیفیت مخالف عادت تناسل است خصوصیت تکوین را که بفعل ثابت شده است انکار میتوانیم کرد .

بانکار اشیا که عقول قاصرهٔ مابدان نمیتواند رسید آیا برای خود عقل وفراست ویا درایت وکیاست را اثبات مینمائیم . اکر علم وجهل خودرا بمیزان انصاف بسنجیم هرایینه جهل ما مانند دریا وعلم ما یك قطرهٔ ان هم نمیشود .

انکار معجزه یا ازتاریکی دل ویا ازکمال جهل بوجود می اید .

معجزه چیست ۰ معجزه آنست که اسرار طبیعت‌را دانسته درحین حاجت چیزیرا ازقوه بفعل اوردن‌است که دیگران دراتیان مثل ان عاجز مانند۰ مثلا هرکس میداند که درهوا وزمین آب موجوداست۰ چنانچه موسی علیه‌السلام درصحرای تیه برای دفع حرارت بنی اسرائیل دوازده چشمهٔ اب بیرون آورد۰ مصطفی علیه السلام نیز درمکان(ثنیة‌المرار) ووادی‌المشقق عساکر اسلام‌را آب‌داده‌تشنگی ایشان‌را زائل گردانید۰ عیسی‌علیه‌السلام هم کوران وبرص‌داران را ازدرد وعلت رهایی میداد۰ هرچند ایشان نیز مانند مابشر بوده بیدا کردن‌قادر نبودند۰ مگر ذات مقدس ایشان بخلقت تام مظهر وقاب مبارکشان ایینهٔ منور صورغیبیه بوده درهنگام احتیاج بوحی‌الهی اسرار طبیعت‌را کشف نموده خوارق عادات‌را اظهار میکردند۰ ماهم‌بدین‌باور کرده تصدیق‌مینماییم چونکه دانستن‌اسرار طبیعت علم‌است۰ چنانچه درزمین آب یافتن علم رأفت وازهوا آب براوردن علم کیمیا وبیمارانرا معالجه نمودن علم‌طب است. مگرپیغمبران عظام صلوات‌الله‌علیهم اجمعین ازعلم‌الهی بطریق استفاضه تعلم یافته اسرار طبیعت‌را میدانستند۰ ودیگر مردمان ان علوم وفنون‌را که بوجود امده‌اند بسعی وتدریس حاصل مینمایند.

فنون و علوم چیست

نتیجهٔ‌تجربه‌وتصادف‌والهام‌است

تجربه

مثلا اگرکسی بخواهد که دروسط سطحی ستونی را باستقامت تمام نصب نماید. نخستین امکان اجرای انرا تصور نموده یک‌نمونهٔ خرد بتجربه شروع میکند وازچهار ارکان‌سطح مقیاسهای دقیق

کرفته بکمال تکلف چند بار تجربه نموده بالتقریب وسط سطح را
یافته وستون‌را نصب کردانیده و بعد ازآن صورت مستحصله‌را
بفکر دقیق و تأمل تمام نکاه انداخته وسط خط موهوم که سطح را
تنصیف مینماید مرکز عمود مشاهده میکنند. وصورتیکه سطح‌را
نصف میکنند یافته ازنقطه‌های نهایت خطوط ار بعه‌که محیط سطح
هستند بخارج سطح ازطرفین طولا ویاعرضا دودوقوس ترسیم کرده
ونقاط‌تقاطع قوسها بایکدیکر فراهم آمده سطح منتصف میشود .
وبوجود این صورت قاعدهٔ یافتن وسط سطح نیز منکشف میکردد .
ودرآنصورت ازسرخطی که‌سطح را تنصیف میکنند یکبار ازیسار
و یکبار ازیمین بخط دودوقوس تشکیل کرده وان نقاط را که‌قوسها
تقاطع کرده اند بخطی وصال داده وان خط نیز که سطح را تنصیف
میکنند تنصیف کشته ازهرطرف بقیاس ثابت میشود که‌نقطهٔ تقاطع
دوخط وسط بوده است و قاعدهٔ نصب عمود بوسط سطحی
باستقامت تمام بالتجربه بظهور آمده واین صورت ضبط وتحریر
شده موجب سهولت اخلاف میکردد واین مسئلهٔ ریاضی نیز علم
میشود.

تصادف

مثلا اکر نقاشی بخواهد که بترکیب الوان اصلی رنکی کاکون
حاصل نماید. ابتدا چند رنك‌را باهم آمیخته تجربه میکنند. واکر
ازین ترکیب رنکی که خواهش داشته باشد بخلاف آن رنکی دیکر
نیلکون پیدا شود. پس پیدا ست که مقصد آن چیزی دیکر بوده
ورنك هم رنکی دیکر حاصل کردید. وچون آن رنك بتصادف
حاصل شده‌است. پس آنرا ضبط نموده مینویسد که‌ازاجتماع اینقدر

وزن ازفلان فلان رنك رنکی چنین پیدا میشود واین هم علم میشود
واین علم بالتصادف بوجود می اید. وهلم جرا

الهام ورویا

مقرراست که اکر یکی از پرندکان ودرندکان وچرندکان به بیماری دوچار شود دوائیکه دافع آن مرض باشد خود بخود بالهام می یابد. دراکثر اوقات مشاهده شده ومیشود که کربهٔ ویاسکی بعلت قبض کرفتار شده وکیاهیکه قابل اسهال باشد بلاتعلیم یافته خودرا مداوا مینماید. زاغ هم بمنقار خود آب دریا کرفته وحقنه نموده ازقبض رهائی می یابد. وبعضی طالبان علم نیز که قلب منور دارند درحل مسائل مشکل یاملهم میشوند ویادر رویاحل نموده دروقت بیدارشدن خوش وخرم میکردند. چنانچه ابوعلی سینا ترجمهٔ حال خودرا خود نوشته بیان کرده است که چندین مسائل مشکله را درخواب حل کرده ام. ازچندین رجال دیکرهم مسموع ومنقول است که امری چنین درنفس خودشان نیز واقع شده است.

چون حال برین منوال است پس معلوم کردید که هرآیینه همکی علوم وفنون ازاسباب ثلثهٔ مذکوره بوجود آمده اند

بحث

درباب ملهم بودن دواب وطیورچه ازعلمای اهل کتاب وچه ازحکمای طبیعیون هیچ یکی انکارنمی تواندکرد . ومعلوم است که الهام درحیوانان که ذوی العقول نیستند بیشترمیشود وحکمتش آنست که نوع بشر بیاری فهم ونطق که بدان ممتاز است بجلب منفعت ودفع مضرت مقتدر بوده باعمال فکر وحواس امورضروریهٔ خودرا حاصل میکنند . وچون سائر حیوانات ازتدارك وسایط

وآلات عاجز هستند پس ایشان نیز مانند ماسود وزیان خودرا دانسته درتدبیر معاش ملهم میشوند • اگر باحوال مور وزنبور ومور بامعان نظرنگاه انداخته شود در تحصیل معاش وامر انتعاش احوال این جانوران ناتوان محیر عقول است • از ین تفصیل معلوم شدکه بتلقی وحی والهام درجمیع حیوانات جناب یزدان استعداد وقابلیت احسان فرموده است • وهر نوع حیوان فراخور حال وشان خود ملهم میشود • هرچند ترکیب ظاهری انسان از دیگر حیوانات اتم واحسن وقوای باطنیش نیز بظاهر متناسب است ولیکن از کفایت عقل وفراست در تلقی وحی والهام از سائر حیوانات دونست • مگردر اموریکه ماورای عقلند بوحی والهام محتاج میشود • وچون انسان در تدبیر امری مشکل فرومانده متحیر ومتفکر میگردد • پس عجز خودرا اعتراف کرده و بلطف وعنایت جناب باری تشبث نموده باسبابیکه برحمت الهی کسب استحقاق نماید توسل ورزیده قلبش که مورد الهام و وحی است مانند ایینهٔ مجلی بقبول عکس صور غیبیه مستعد میگردد . بروجه بیان مذکور چنانچه هرنوع حیوان فراخور حال وشان خود بکرامت الهی مظهر میشود بآثار عجیبه ودلائل قطعیه مثبت است که نوع انسان درمیان نوع خود نیز درعقل وفراست از یکدیگر تفاوت کلی دارند • ودرمیان افراد بنی آدم که اکرم مخلوقات است انقدر تفاوت یافت میشودکه دریك عصر درمیان اینقدر مخلوق که از یك ملیار بیشترمی باشند تنها چند نفر بعقل وکیاست مشتهر میشوند • از مطالعهٔ کتب مقدسه وتواریخ امم سالفه علم الیقین بما معلوم میگردد که دراثنای مدت هفت هزار واینقدر سال ابنای بشر که از جسر این دارناپایدار

مرور نموده اند . درمیان ایشان ذواتیکه بقوهٔ ایجاد مالك بودنا خیلی کم یافت شده اند . وآن ذوات بابرکات نیز بدوقسم منقسم کشته قسمی که تنها بهوش وخرد علوم وفنون را ایجاد کرد و بانتظام تمام امر معاش نوع انسان را آسان نموده‌اند . ایشار فلاسفه وحکما هستند . وقسم دیکرکه اتم واکمل ابنای بشر بود وقلب مبارك شان مورد انوار پروردکار ومخزن اسرار کردکار کشته تدبیر معاش ومعادرا بماتعلیم وتفهیم فرموده‌اند ایشان نیز انبیای عظام ورسل کرام هستند . صلوات الله علیهم اجمعین وچون اولیا واتقیا رضی الله تعالی عنهم بسنت شریف انبیا واصفیا اقتدا نموده به‌تبعیت شان ممتاز وسرافراز شده اند پس ایشان‌را صنفی مستقل حساب نکردم .

نتیجه

چون بالنسبه تفاوت درجات استعداد حیوان و انسانکه بتلقیٔ وحی والهام دارند بدلائل یقینیه معلوم کردید پس اقتدار اکمل نوع انسان یعنی رسل کرام علیهم السلام که بواسطهٔ وحی الهی براسرار طبیعت اطلاع یافته در اظهار معجزات قوت خودرا نشان میدادند بدرجهٔ ثبوت رسید وصدق وحی ومعجزه ونبوت نیز ظاهر کشت . (ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء) چون این امور غامضه عقلا بحیز ظهور واثبات رسیدند پس درین مدعا قلب خودرا به‌تفسیر ایات کریمه که درحق نمل ونحل نازل شده اند نورانی کردانیده اکتفا مینمایم (قالت نملة یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده) یعنی مورچهٔ بکروه مورچکان کفت ای مورچکان بمساکن خود درآیید تاسلیمان ولشکر یانش شمارا پایمال نکردانند . (واوحی ربك الی النحل

ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون) معنیٔ شریفش انکه پروردکار تو زنبورا نرا وحی نمودکه از کوهها واز درختهای تهی واز خانه ها که مردمان میسازند نشستن کاه اتخاذ نماید . صدق الله مولانا العظیم. در آیات مذکور بملهم بودن مورو تلقیٔ وحی زنبور دلالت مینمایدچون درصحف سالفه حقیقت نبوت ووحی ومعجزه تعریف شده است اس اکنون حال وشان نبوت مصطفی علیه السلام بیان خواهدکردید.

ولادت باسعادت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بتاریخ جلوس سال چهلم کسری نوشیروانکه ار ملوك ساسانیان بود ودر تاریخ هشت صد وهشتاد ودو سنهٔ شمسیهٔ اسکندر رومی چند ماه پس از وفات پدر ایشان عبدالله بدنیا تشریف فرموده ودر کفالت جدامجد خود مانده ونخستین دربنی سعد شیر خورده وبعدازان دربنی نضر شیرحلیمه نوشیدند. چونسن سامی شان بچهار واصل کردید بعضی احوال غریبه از ایشان بظهور امده ودر وجه مبارکشان تغیری مشاهده کشته دایهٔ انحضرت یعنی حلیمه ذات مقدس ایشان را بوالدهٔ مشفقهٔ شان آمنه اورده تسلیم نمود. وچون سن مبارك شان بهشت رسید جد بزرکوار ایشان عبد المطلب وفات نموده عم عالی تبارشان ابو طالب امر کفالت انحضرت را بدوش خود کرفته بجهت محافظهٔ وجودبه بود شان سدنطاق عزیمت نمود. حالات وکرامات واخلاق حمیده واطوار مرضیهٔ حسنه که درسن صباوت وشباب در ذات خجسته صفات آن افضل کائنات مشاهده میشد فی الحقیقه محیر عقول بودند. باشهر اقوال چون سن همایون شان بسیزده بالغ شدباعم محترم خودابوطالب بجانب شام توجه فرموده ووقتیکه ببصری

واصل کردیدند. بحیرا نام راهب ازمشاهدهٔ حالات غریبهٔ انحضرت چنان تفرس نمود که هر اینه بیغمبر آخر زمان که در انجیل تبشیر شده است همین ذات عالی قدر است. وقوم خودرا مزده داده وصیت کرد که در محافظهٔ ایشان حتی الامکان اعتنا نمایند.

چون سن مبارك شان بهبیست وسه بالغ شد بمال خدیجه بنت خویلد باردیکر هم برای تجارت بدیار شام توجه فرموده ونسطور نام راهب نیز ازمشاهدهٔ بعض علامات خارق العادات نبی آخرزمان را کشف نموده بغلام خدیجه بنت خویلد مسمی مسیره که همراه فخر عالم بود اکاهی داد. وقتیکه محمد علیه السلام ازدیار شام عودت فرمودند خدیجه بنت خویلد بازدواج شان رغبت تمام حاصل نموده و ابو طالب اشراف قوم را دعوت و بتلاوت خطبهٔ بلیغ مبادرت نموده کفت من دست بیان محمد علیه السلام وصداق خدیجه را ازمال خود تسویه وتأدیه خواهم کرد. وبیان قیمت وعظمت کوهر ذاتیهٔ شان مسامع حضار را متلذذ وخدیجه را از پدرش یعنی ازخویلد خواسته باز دواج بیغمبر علیه السلام مشرف کردانید. دران هنکام از مرقات عمر عزیز ایشان تمام بدرجهٔ بیست وبنج واصل کردیده بود.

وچون سن شریف شان بسی وبنج ترقی نمود. قبیلهٔ قریش بنای بیت العتیق مباشرت ورزیده وذات همایون شان نیز تبرکاً وتیمناً برای بنای کعبه سنك میبردند. روزی عم شان عباس سنکی را بذیل توب ایشان وضع نموده بود و در وقت برداشتنش جسم مبارك شان منکشف کشته از کمال شرم وحیا مدهوش شده برزمین افتادند. وازمساس وجود ذیجود شان که رحمت عالمیان است

آن بقعهٔ شریف رشك افزای سپهر برین گردید . روزی برای
نهادن حجرالاسود بجایش درمیان اشراف قریش بدعوی حق تقدم
قیل وقال بظهور آمده وسرانجام مقال نزدیك قتال شده بود که ناگهان
محمد علیه السلام از در کعبه درون آمدند . وهمگنان گفتند اکنون
این آمد باید که اورا حکم نصب نمائیم . وچون درین خصوص
درمیان قریش اتفاق حاصل شد پس محمد علیه السلام حجرالاسود را
در وسط احرام گذاشته واز رجال اشراف طرفین عتبه والاسود
وابوحذیفه وقیس را برگزیده و بدست این چهار کس سرچهار
گوشهٔ احرام را داده و رجوش برده و بدست مبارك خود درجای
معین وضع فرموده نزاع را ازمیان برداشتند . هرچند ذات مقدس
شان منور یك بچهٔ یتیم بودند ولی محمد در زمان جاهلیت هم درمیان
قوم عرب قدر وحیثیت شان معروف و بکمال عفت واستقامت
موصوف بوده ذات مقدس ایشان را امین میخواندند . و در مهمات
امور نیز برای وافکار ایشان مراجعت میکردند . صلی الله علیه وسلم

در بیان مبداء نبوت و وحی به محمد علیه السلام

محمد علیه السلام بعبادت جناب یزدانی مصروف گشته ابتدا
احوال غریبه در روی طبیعت مبارکش ظهور گرفت . وهرچه در
خواب میدید در بیداری بعینه ظهور می یافت . ومدتی بعبادت
خدا رغبت ومحبت بیشتر گردید غار حرا را مسکن ساختند .
مشهور ترین اقوال آنست که وقتیکه [illegible]
[illegible]

ظهور وحی مانند مدهوشی حالی عارض گشته گاه جبریل امین را بهیئت بشر دیده وحی الهی را تلقی کرده ودروقت افاقت بعینه درخاطر می‌آوردند. ودر بعض اوقات حال غش بشدت بظهور آمده ودروقت افاقت وجود سعادت ایشان بتأثیر تمام عرق ریز گشته تلقی وحی مینمودند. از آیات قرآن ابتدا آیات شریفهٔ ﴿ اقرأ باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم ﴾ نازل شده وبزوجهٔ محترمهٔ خود خدیجه بنت خویلد تبلیغ نموده وایشان هم بلا تردد ایمان آوردند. مآل ترجمهٔ آیات. بنام خالق کون ومکان بدأ نموده قران شریف را بخوان و بخوان پرور دگارت که مهربان تراست انسان را ازخون غلیظ پیدا کرده بمزیت قرائت وکتابت ازسائر حیوان مستثنا وممتاز گردانیده است. تعین الوهیت که مقصود بالذات است. بوجود انسان حاصل شده است. یعنی الله تعالی به پیدایش انسان دانسته شده است. چونکه سائر حیوانان تنها امر معاش را میدانند ودانستن مؤثر از اثر تنها بخصائل انسان مخصوص است

اینحال سعادتمآل مستمر مانده وآیات بینات درقوم عرب معروف گردیده وشعاع نیر نبوت عامه در هر قبیله وخانه ساری وسائر وصفات رسالت در هر مکان ولسان جاری ودائر گردید. چون ذات مقدس پیغمبر ازسن صباوت بصدق مقال وصلاح حال درمیان همگنان معروف بوده بوجه سالف البیان درمیان قوم امین تسمیه شده بودند. پس ابو بکر وعلی رضی الله عنهما که از احوال ایشان زیاده ترمطلع بودند بنبوت ایشان ایمان آورده وازسائر اشراف وکبار عرب که حال وشان محمد علیه السلام را میدانستند

کروهی بصدق کلام شان وکروهی دیکر نیز بمشاهدهٔ آیات ومعجزات برای نائل شدن سعادت دارین طوعاً ایمان آوردند . چون ابو جهل ودیکر بزرکان قوم عرب دیدند که روز بروز درمیان عرب اسلام تکثر می یابد . ازروی حسد واستکبار بمخالفت اصرار نموده وشیعه وهواداران خودرا فراهم آورده اهل اسلام را باستهزا ورسول خدا را باذا وجفا دادن اغاز نموده ودو بار نزدعم بزرکوار ایشان ابو طالب باجماعت رفته شکایت کردند که محمد اصنام ماراکه یزدان ماهستند دشنام میدهد واکر ازین افکار نکذرد درحق وی بدی خواهیم کرد . ابوطالب محمد علیه السلام را در جمعیت حاضر کردانیده کفت بایدکه از دشنام اصنام دشنهٔ زبان را درنیام کام نکهدار . محمد علیه السلام ازین کلام چنان کمان نمودکه ابو طالب خودرا ازحمایتش باز میکشد . وبکریستن اغاز کرد وفرمودکه من یادین حق را اظهار ویا جان خودرا درراه پروردکار نثار خواهم کرد . ازین سخن دیك مرحمت ورقت ابو طالب بجوش امده کفت برو وهرچه میخواهی بکن . ازین کلام رؤسای عرب که برای تشکی آمده بودند بنومیدی باز کشتند . وابو طالب بدین بیت که تحریر خواهد شد خاطر عاطر رسول خدا را شادنمود . (والله لن یصلوا الیه بجمعهم . حتی اوسد فی التراب دفیناً) . مآل بیت . بخدا تامن در مطمورهٔ لحد وساده کزین مدت نسوم . هرآینه همکی قریش بمحمد کزند نتوانند رسانید . چون ابو طالب درحمایه ومحافظهٔ برادر زادهٔ خود محمد علیه السلام ثابت قدم کردید . خذلهٔ مشرکین درحق ضعفای مسلمین

اذا وجفارا بدرجهٔ رسانیدند که هشتاد وسه نفراز رجال و بسیاری از طائفهٔ نسا پاپی برای هجرت بجانب حبش اذن گرفتند. وعثمان بن عفان نیز بزوجهٔ خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ازجملهٔ همین مهاجرین بودند. در ازمان ملك حبش مسمی بنجاشی ازمذهب یعقوبیه نصرانی بوده واعتقاد اسلام را درحق نصرانیت موافق یافته. مهاجرین اسلام را حمایه ومأمورین قریش را که برای اعادهٔ اسلام آمده بودند تحقیر نموده باز گردانید.

درین اثنا عمر بن الخطاب وحمزه بن عبد المطلب نیز در دائرهٔ اسلام در آمده وایمان این گردان صاحب حسب ونسب قوة الظهر اسلام شده در نشر دین بصورت آشکار مبادرت ورزیدند. واز ایمان اوردن چنین گردان نامدار گروه مخالفان نابکار بکلی نومید گشته و بر بخشیدن اهل اسلام راه نیافته بطریق دسایس وحیل رفتار نموده و پیش عربان که بموسم حج بزیارت کعبه امدندی گاه رسول خدارا ساحر وگاه شاعر گفتندی. وافتراهای بسیار کرده بافکار ناهموار خود درسترد این دین سعی نمودندی. ولیکن ازطرف دیگر نیز محمد مصطفی علیه السلام قبائل زایران عربان رااستمال نموده بدعوت اسلام مباشرت و باقناع بلغای عرب بمعجزهٔ قرآن وآیات فرقان همت وغیرت فرمودندی. و بسیاری کسان از بزرگان عرب نیز بخواهش ومحبت خود ایمان اوردندی. ودر دیار عرب هیچ کدام خانهٔ نمانده بود که همواره دران مذاکرهٔ این خطب عظیم نباشد. چون قریش بیقین دانستند که اکنون پیش این سیل رحمت یزدان ایستادن دشوار است. پس درمیان خود اتفاق نموده قرار بدان دادند که همراه اهل اسلام سلام وکلام را بکلی

قطع نمایند • و برای استمرار ودوام آن عهدنامهٔ را نوشته به بیت العتیق تعلیق نمودند•

این حال بقدرسه سال برین منوال دوام نموده واهل اسلام بشدت احتیاج دوچار گردیده وخویشاوندان ایشان که همراه مخالفان بودنداز اضطراب اهل قرابت خیلی متأثر گشته ودرمیان قریش برای فسخ چنین عهد قیل‌وقال بسیار بهمرسیده ورای‌وافکار اکثر کسان بجانب نقض وابطال صحیفهٔ معلقه قرار یافته ازجای خودش فروداوردند. درین اثنادرمیان مهاجرین‌اسلام که‌درحبش بودند خبر ایمان آوردن قریش شایع گشته بعض ازایشان بجانب مکهٔ‌مکرمه عودت نمودند. وچون شیوع خبر مذکور خلاف بود پس بعضی ازایشان درشهر و بعضی باطراف مکه درده کدها مخفی اقامت ورزیدند. نزدیك سنهٔ یازدهم بعثت سنیه ابوطالب وزوجهٔ رسول‌الله خدیجه بنت خویلدبدار بقا رحلت‌نموده وطایفهٔ قریش باز بتعذیب واضرار اهل اسلام وازعاج پیغمبر علیه‌السلام الحاح واصرار بهمرسانیده هرچند برای ابطال واخفای دین حق‌سعی بیشترمینمودند. ولیکن مصطفی علیه‌السلام نیز دراظهاردین اسلام کمرهمت بربسته و بااشراف قبائل عرب که‌درموسم حج بمکه می‌آمدند ملاقات کرده بجانب هدایت دعوت میکردند. ومنکران رسالت‌را نیز بمعجزات وخوارق عادات الزام رالزام میدادند . ازقبیلهٔ اوس خزرج بعض اشراف‌عرب دین اسلام‌را قبول کرده ودرهنگام دخول مدینهٔ منوره بسیاری کسان دیگرهم بیعت نموده دائرهٔ اسلام‌را وسعتی حاصل گردید. درعقبهٔ دوم نیز هفتادوسه نفر ازرجال ودوازنسادین حق‌را قبول نموده‌وبرای

جماعهٔ اهل اسلام که بجانب مدینهٔ منوره هجرت میکردند تعقیب نموده عودت کردند. چون این خبر بسمع کروه مخـتفین واصل گشت باستیصال اسلام شد نفاق وتأکید اتفاق را آن چنان بهم رسانیدند که طاقت اسـلام ازچنین اذیت مالا یطـاق طاق کشـته وبرای هجرت شان بجـانب مدینهٔ منوره اذن پیمبری لاحق شد. ضئفهٔ اسـلام فوج فوج ترك دیار وبسـوی مدینه قرار نمودند. وتنهـا ابو بکر وعـلی رضی الله تعـالی عنهمـا تا صـدور اذن مخصوص ملازم صحبت رسـول خدا ماندند. چون اشراف واعیان مکه دیدند که اهل اسلام هجرت میکنند. ومصطفی علیه السـلام بجز قبیله واقربای خود اعوان وانصار دیگر هم یافته روزبروز اقتدار بسـیار حاصل مینماید. ویقین دانستندکه ذات همایون ایشان نیز درنزدیکی مفارقت خواهند فرمود. پس بجهت مشورت را عقد نموده وبعد از قیل وقال قرارین قتل رسـول الله علیه السـلام قرارداده بجهت اجرای آن از هرطـائفه یك یك نفر انتخاب نمودند. ازین قرار ناهنجار مقصود شان آن بود که تا دست همگنان بخون مبارك رسول یزدان آلوده شده قصاص را بدیت تحویل نمایند. نتیجهٔ مشورت ایشان بواسـطهٔ وحی برسـول الله منکشف گشـته ودرفرش خواب خود برای خوابیدن علی رضی الله تعالی عنه امر نموده وذات مقدس پیغمبر ازمیان کروه دشمنان اشرو ابتر مانند نور بصر مرور نموده بخانهٔ ابو بکر رضی الله تعـالی عنه تشریف فرمودند. وازانجـا باهم براهنه درلك غار جبل ثور که نزدیك مکه است یار غار قرار گرفتـند. علی کرم الله وجهه موافق امر پیغمبر دوسه عائده وامانات اصحاب را که نزد رسـول الله علیه السـلام بود بصاحبان

خود تسلیم کرده برای وصول بجانب رسول‌الله شتاب نمود.

چون مخالفان محقق دانستند که محمد علیه‌السلام ازمکه بجانب مدینه مخفی هجرت فرمودند. پس درباب تحری ایشان شتاب ورزیده وتادرغار که مختفی شده‌بودند رسیده وپردهٔ عنکبوت‌راکه بردرغاربافته‌بود مشاهده‌نموده چنان تصور کردند که هراینه ازمدت مدید کسی درآنجااندرامده‌است وبدین‌افکار بطرف دیکر رفتارنمودند. وعلی کرم‌الله وجهه نیز درمقام مسمی (قبا) رسیده بملاقات رسول‌الله قریرالعین کشت. وازانجاباهم برخاسته بصوب مدینهٔ منوره توجه فرموده ودرهنکام‌تقرب بسیاری‌انصار ازاهل‌مدینه‌که بشرف‌اسلام مشرف شده‌بودند باستقبال فرستادهٔ خدای متعال برامده باسعادت واقبال واصل‌مدینه شدند وازدونفریتیم جائی‌را اشترانموده مسجد شریف‌راکه تاامروز رشک افزای بهشت برین است بهما نجابنا فرمودند.

دراثنای چنین محنت ومشقت قلب همایون انحضرت‌که اینهٔ صورغیبیه بود بانوار تنزیل مالامال کشته بسیاریٔ آیات قرآنیه بقید قلم درامده. وبسیاری کسان دیکرهم ازحوالیٔ مدینه بهدایت ربانیه کامران شدند.

مصطفی علیه‌السلام درداز هجرت مدینه ازغوائل مشرکین قریش امنیت حاصل نموده بجهت قوی کردانیدن روابط اتحاد باابوبکر صدیق وخارجه وعمر بن الخطاب وعثمان بن‌مالک وعثمان بن عفان واوس بن ثابت وچندین ذوات دیکرهم ازاشراف مهاجرین وانصار عقد مواخات‌نمودند.

غزوهٔ ابواء

چون جمعیت اسلام فراوان گردید، و باتحاد و معاضدت ایشان قوت و مکنت حاصل شد. پس مطیع و منقاد گردانیدن مشرکین نیز که باعلای کلمة الله و نشر دین اصفیا و وحدانیت جناب خدا بالفعل مخالفت میکردند فرض گردید. پیغمبر علیه السلام با دویست نفر جنگاور بمحلی ابوا نام برسر قریش عزیمت فرمودند. ولیکن کارزار بوقوع نیامده بازگردیدند. هرچند از پی یکدیگر بر بواط و ذو العشیره و نخستین بار بر بدر نیز عسکر اسلام رفته بود اما بدشمنان بدسگال دوچار ناشده بی جنگ و جدال بجانب مدینهٔ منوره باز گردیدند.

غزوهٔ دوم بدر

بعد ازان رسول اکرم و نبی محترم صلی الله علیه وسلم در مدینهٔ منوره بتشیید دین و نشر احکام قرآن مبین مشغول شده و بتاریخ هفتدهم ماه هجرت قبله را از بیت مقدس بکعبهٔ معظمه تحویل نموده و درسال دوم درماه رمضان شریف باز بجانب بدر بجنگ قریش بادلاوران جنگاور که ازسه صد نفر اندکی بیشتر بودند توجه نموده بالشکر قریش که شمار شان درمیان نه صد و هزار بود بجنگ در پیوسته و دشمنانرا شکست داده بدر را فتح نمودند. و بسیاری سرداران قریش دران دار و گیر مقتول واسیر گردیدند. تا تاریخ نود و دوسال هجریه لامع شدن الویهٔ سعادت مانند شعاع آفتاب جهانتاب در فتوحات عظیمه وجسیمه که ازحدود چین تابحر غربی یعنی از اقصای شرق تامنتهای غرب بوقوع آمده انداز فروغ لوای اعجاز التوای اتفاق همین فرقه بود که در غزوهٔ بدر ثانیه ازسه صد نفر مرکب بودند.

غزوهٔ کدر وسویق

بعدازان بغزوهٔ کدر وسویق برامده بی‌کارزار بازکشتند غزوهٔ سوم را سبب تسمیهٔ سویق آنست که قبیلهٔ قریش خوراکی از آرد مسمی‌سویق‌می بخشند که‌ازهراس بهادران اسلام دیکهارا بردیکدانها کذاشته رو بکریز نهادند وغازیان اسلام آن طعام راتناول نموده نامش راغزوهٔ سویق نهادند . اکرچه بعدازان بجانب ذی امر و بحران هم در پی یکدیکر برای غزا تشریف فرموده باشند ولیکن مخالفان رانیافته تاماه جمادی الثانی سال سوم هجریه در بحران اقامت ورزیدند .

غزوهٔ بنی قینقاع

چون اهالی بنی قینقاع غزوهٔ بدر را استخفاف و بکر وفر بعضی لاف‌وکذاف‌را اظهارمی نمودند. پس رسول‌الله علیه‌السلام بالشکر اسلام بدانطرف توجه فرموده وتامدت پانزده روز محاصره را بسر سانیده ساکنان انجارا برای تسلیم شدن مجبور کردانیدند . و بشفاعت عبد الله بن ابی تنها بنفی ایشان اکتفا نمودند.

سریهٔ زید

برای زدن قافلهٔ قریش که بشام آمد ورفت میکرد زید بن حارث مأمور کشته و بسمت‌تردہ قافلهٔ قریس‌را یافته احمال‌واثقالش را اغتنام نمود .

غزوهٔ احد

سال سوم هجرت درماه شوال بسمع رسول ایزد متعال واصل کردیدکه از قبیلهٔ قریش ابو سفیان باهفتصد سوار ودوهزار وسه صد پیادهٔ عسکر جرار بسوی مدینهٔ منوره می آید. اکرچه ابتدا

موافق رای عبدالله ابن ابی بن سلول حرب تدافعی قرار گیرشده بود ولیکن اشراف مهاجرین وانصار کارزار تجاوزی را اختیار نموده ورسول علیه السلام نیز آنرا قبول کرده با هزار نفر جنگاور بصوب احد متوجه شدند. عبدالله بن ابی چنین رفتار را مخالف افکار خود یافته ومنفعل گشته باندازه سه صدنفر لشکر واپس گردید. پس هفت صدنفر دلاور اسلام باسه هزار نفر لشکر مشرکان بازار کارزار را گرم نمودند. اگرچه درجملهٔ نخستین قریش مشرکین منهزم گشته بودند ولیکن تیر اندازان اسلام بگمان آنکه محاربه ختام یافت ازجای خود برجسته تعبیه را خلل پذیر گردانیدند. ولشکر قریش بازحمله آورده شکافهٔ کبیر وارد ساختند وازعساکر اسلام بقدر شصت وپنج نفر شهید گردیده وچندنفر ازاصحاب کبار نیز ازجام قضا شربت رحمت را نوش نمودند. درهنگام مبارزهٔ حمزه باسباع بن عبدالعزی شخصی ازبندگان جبیروحشی نام عم رسول علیه السلام حمزه بن عبدالمطلب را بدرجهٔ شهادت رسانید. وبر رسول پروردگار نیز درین بازار گیرودار ازهر اطراف وکنار حمله های بسیار واقع شده زخمدار گردیدند. ودرمیان عسکر اسلام خبر ارتحال ایشان بدار القرار انتشار یافته ازاشراف دلاوران اسلام نضربن انس نعرهٔ براورد وگفت ای جیش اسلام چه می پائید. زود بردشمن حمله آرید تاهم کنان مانیز مانند مصطفی شهید بشویم. زیراکه بعد ازوی درزندگانی چه لذت وکامرانی خواهید یافت. وبعد ازان انچنان مردانه وجسورانه برلشکر بیگانه حملهٔ غضنفرانه آورد که ازهفتادجا زخمدار گشته مرغ روحش ازقفس بدن پرواز نمود. وباندک فرصت باز خبر حیات حضرت پیغمبر منتشر شده همگی اسلام

شادکام کشته بجانب کوه رجعت نمودند . اما غلبه بطرف قریش
مانده وابوسفیان بر پشتهٔ کوه برآمده مانند سترمست فریادی
براورد و کفت بسال آینده‌ما بازملاقات خواهیم کرد .
رسول‌الله علیه السلام نیز باصحاب فرمود که شماهم بکو یید محاربه
درمیان‌ماباقیست. وبتاریخ شانزد هم شهرشوال بجانب‌مدینه‌عودت
کرده ودرهنکام وصول مدینه بازخبر یافتند که طائفهٔ قریش
بجانب مدینه هم می‌آیند . بنابرین روز دیکر پیغمبر علیه‌السلام
بالشکر اسلام که‌در احدهمراه داشتند بطرف حمراءالاسد که‌ازمدینه
هشت میل بعد مسافه دارد توجه فرمودند . چون دشمنان خبر
برآمدن رسول‌الله برای مقابله استماع نمودند . زود بجانب مکه
بازکشتند . مصطفی علیه‌السلام سه‌روز درمحل مذکور استراحت
ورزیده بعد ازان بمدینه رجعت نمودند . هرچند ذات مقدس
پیغمبر علیه السلام وعساکر اسلام رضی‌الله تعالی عنهم اجمعین از
شدائد کارزار وجر یحه‌های کیرودار احد بی‌تاب و بی‌قرار شده
بودند . با این همه بجهت اعلای کلمة‌الله آرام‌را بکلی ترک کرده
همواره بمجاهده قیام میفرمودند .

درماه‌صفرکه نهایت سنهٔ سوم هجرت سنیه‌بود بعضی کسان ازسمت
عضل وقاره بخدمت رسول‌الله آمده چنان کفتند درمیان مابعضی
کسان مسلمان شده اند . ومیخواهیم که برای تلقین
اصول دین وتعلیم کتاب مبین چند نفر روانه فرمایند. پیمبر علیه
السلام ازصحابهٔ کرام مرثد بن ابی مرثد وخالد بن البکیر و عاصم
بن‌ثابت وحبیب‌بن عدی وزید بن الدثنه وعبدالله بن‌طارق راهمراه
ایشان ارسال‌فرمودند. چون‌ایشان بلب‌آب رفیع نام‌واصل کشتند.

خائنان غدار بر رفیقان صادق وبهادر ونامدار قیام نموده ودراثر نزدیکی از بنی هذیل امداد خواسته وبقدر صدنفر فراهم آمده قرار بران دادند که برای استبدال اسیران که در دست اسلام داشتند اصحاب مشارالیهم را گرفتار سازند . ولیکن ایشان روی امتناع نشان داده وخودرا بطرف کوه کشیده وبمقاومت غداران چنان سعی بلیغ نمودند که مرثد وخالد وعاصم درجنگ شهید شدند . ودشمنان غدار دیگران را گرفتار کرده بجانب مکه می بردند که دراثنای راه ابن طارق نیز بندرا گسسته برغداران نابکار حمله اورده بقتل رسید . وباقی دونفر دیگررا بمکه رسانیده بکسانیکه خویشاوندان شان درجنگ احد کشته شده بودند فروخته بقتل رسانیدند .

غزوهٔ بئیر معونه

بعد ازین وقعه بتاریخ بستم ماه صفر رئیس قبیلهٔ عامر بن صعصعه مسمی ابو براء ابن مالک بابعضی هدایا بحضور رفیض النور رسول الله مشرف گردید . پیغمبر علیه السلام فرمود که من هدیهٔ مشرکرا قبول نمیکنم . واورا بهدایت دعوت کردند . اگرچه وی بفرمان پیمبر انتثال نکرد ولیکن چندان تبعد هم نورزید وگفت اگر بعضی اصحاب بطرف نجد رفته مردمان را دعوت نمایند چنان گمان میبرم که بسیاری کسان دین اسلام را قبول خواهند کرد . گفتند می ترسیم که ایشان هم غدر می نمایند . ابو براء گفت من ایشان را حمایه میکنم . بنابرین همراه منذر بن عمرو الانصاری بیک روایت چهل وبروایت دیگر هفتاد نفر ارسال فرمودند . وقتی که ایشان به بئیر معونه واصل گردیدند حرام بن ملحان را بانامهٔ رسول الله علیه السلام بعامر بن طفیل روانه کردند . مگر شخص مرقوم مکتوب را

ناخوانده حرامرا بقتل رسانید و برای استحکام رفیقانش نیز ازبنی عامر امداد طلبید. اگرچه بنی عامر برای محافظهٔ ناموس ابوبراء دعوتش را اجابت ننمودند. مگرآن اشخاص را که ازبنی سلیم ورعل وذکوان خواسته بود زود آمده همکنان را بقتل رسانیدند. واز اصحاب تنها عمرو بن امید اسیر گشته وچون وی ازقبیلهٔ مضر بوده باعامر قرابت داشت بنابرین رهائی یافته بجانب مدینه بشتافت ودرانسای راه دو نفر ازبنی سلیم دید. ونمیدانست که ایشان بارسول الله معاهده دارند. پس هردورا کشته بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف کردید. ووقعهٔ فجیعهٔ ماضیه نقل کرده ودرمیان سخن قتل آن دو کس را نیز بیان نمود. انحضرت فرمودند که باید که دیت مقتولین مذکورین را ادا نماییم

غزوهٔ بنی النضیر

رسول الله علیه السلام برای دیت اندومقتول مذکوربطلب اعانه بجانب بنی نضیر توجه فرمودند. وابوبکروعمروعلی بابعض اصحاب رضی الله تعالی عنهم درپای دیوارخانهٔ قرار گرفتند. بنی النضیر تکلیف را قبول نمودهورسول الله علیه السلام از انجابرخاسته باز کردیدند. چون اندکی درعودت ایشان تاخیر افتاد پس صحابهٔ کرام در دنبال ایشان بشتافته ودر مدینهٔ منوره بملاقات ایشان مشرف کشته سبب تاخر را سوال کردند. پیغمبر علیه السلام کفت وحی امدکه یهودیان بنی النضیراز بام خانه برای انداختن یك سنك آسیا بر پیغمبرخدا عمرو بن جحاشی را معین کرده اند. بنابرین بجانب دیکر میل نموده بودم. بعدازان بجنك بنی النضیر امر نموده و بسال چهارم هجریه درماه ربیع الاول عسکر اسلام بحرکت امده ومدت شش روز یهودیانرا

محاصره کرده بشفاعت بعض کسان تنها بجلای وطن دشمنان اکتفا نمودند .

غزوهٔ ذات الرقاع

بعد از غزوهٔ بنی النضیر رسول علیه السلام در سال چهارم هجری تا ماه جمادی الاولی در مدینهٔ منوره اقامت ورزیده و بعد از آن با عساکر اسلام بجانب نجد عزیمت فرمودند . اما از هردو طرف بی وقوع کارزار واپس کشتند . ورسول الله علیه السلام نیز بسوی مدینهٔ منوره عودت فرمودند .

غزوهٔ بدرالموعد

چون در هنکام تحریر محاربهٔ احد بیان شده بود که در حین انقضای محاربهٔ احد ابوسفیان برکوه برآمده بجیش اسلام خبر داده بود که سال آینده برای جنک آماده باشند . واز طرف اسلام نیز باذن پیغمبر علیه السلام قبول شده بود . پس بتاریخ سال چهارم هجرت درماه شعبان بدخول میعاد رسول علیه السلام بجانب بدر متوجه کشته ومدت هشت روزدر انجا اقامت فرمودند . اکرچه ابوسفیان هم بالشکریان قریش ازمکه برامده بود ولیکن ببهانهٔ قحط باز رجعت نمود .

غزوهٔ دومة الجندل

بسمع همایون حبیب خدا واصل کردید که لشکر دشمنان درمقام دومة الجندل فراهم امده اند . اکرچه ایشان هم بسال پنجم هجرت درربیع الاول بمقابلهٔ بدخواهان توجه فرمودند . ولیکن هنوز بجای مذکور واصل نشده بودند که عسکر دشمنان خود بخود پراکنده

و پریشان شده رو بگریز نهادند . ورسول الله علیه السلام نیز بی جنگ و پیکار عودت فرمودند .

غزوهٔ خندق

چون بنی النضیر بطرف خیبر وشام فراخور استدعای خود مطرود ومنفی شده بودند پس بغض وعداوت را درحق اسلام انجنان قوی‌تر گردانیدند که بعض بزرگان ایشان باجمعی کلانتران بنی وائل بمکه رفته وطائفهٔ قریش را بجهت کارزار پیغمبر علیه السلام واهل اسلام بتحریك آورده ومتوقفان را نیز بوعدهٔ مال ومنال اطماع نموده و بعد از عقد اتفاق با قریش بسوی بنی غطفان شتافته وایشان رانیز در دائرهٔ اتفاق درآوردند . چون خبر اتفاق ایشان بسمع همایون رسول یزدان واصل گردید . باطراف مدینهٔ منوره برای ساختن خندق مبادرت وذات مقدس ایشان نیز همراه اصحاب بکندن مباشرت فرموده برای حفر هر چهل زراع مکعب ده نفر رامعین کرده دراندك زمان بحد ختام رسانیدند . وزنان وکودکان را بمکانهای مستحکم برده در پناه گذ اشتند . و باشهر اقوال ازجانب رسول ایزد متعال سه هزار رجال برای جنگ وجدال خصمان بدسگال مهیا شده وابو سفیان نیز باده‌هزار نفرجرارقریش وکنانه‌وقبائل متفقهٔ دیگرمانند یهودوغیره بحرکت امده مدینه را محاصره کردند . درین اثنا خبر نقض عهدبنی قریظه نیز بگوش هوش پیغمبر رسیده وچند نفر از اصحاب کبار نیز رفته صحت آنرا بدرجهٔ تحقیق رسانیدند . وچون کار کار زار بسیار دشوار گردید . پس پیغمبر علیه السلام برای تفریق اتفاق دشمنان همراه صحابهٔ کرام در باب وعدهٔ تأدیه نمودن تلث

از محصول خرمای مدینه بقبیلهٔ غطفان مشورت مینمودند که از انصار سعد بن معاذ رضی الله عنه برخاست وگفت یارسول الله آیا درین خصوص امر الهی صادرشده ویا از قلب منور رسول الله فکری طلوع نموده ویا تنها برای خیر ماتصوری بوجود آمده است . گفتند من می بینم که قبائل عرب برای جنك وپیکار شما اتفاق کرده اند لاجرم می خواستم که قبائل غطفان از اتفاق دشمنان متفرق شوند . سعد بن معاذ بسخن اغاز نمود وگفت ایشان در زمان جاهلیت هم بی پول یکدانهٔ خرمارا از مانمی توانستند گرفت اکنون هم بجز ضرب شمشیر چیزی دیگر بدیشان نخواهیم داد . بنابرین کار بپیکار قرار یافته بعضی دلیران کار زار وگردنان نامدار قریش اسپان تیز رفتار خودرا برعسکر اسلام دوانیدند . ودرمیان ایشان خندق حائل گشته باز گردیدند وگفتند این نخستین باراست که فریبی چنین درمیان عرب رو یداده است و بار دیگر نیز چند سوار از یك طرف خندق که چندان پهنائی نداشت بیك جاه گذشته غالب گیر ودار شدند . چون از طرف اسلام علی کرم الله وجهه بمیدان مبارزه در امده عمر بن عبد ودی را باخاك یکسان ساخت . پس دیگران ازمشاهدهٔ اینحال ازراهی که درامده بودند باز برامده بلشکر خود التحاق نمودند .

درین اثنا بربازوی سعد بن معاذ برگ فصدش تیری جان شکار کارگر شده ودست مناجات را بدرگاه قاضی الحاجات براورد وگفت ای بار خدایا اگر بعد ازین هم همراه قریش جنك ماروی دهدتا جنك همراه شان نکنم جانم راستان . واما اگر بغیرازین درمیان مامحاربهٔ بوقوع نیاید بهمین زخم جان شکار که دارم شهادتم رانصیب

وتا از بنی قریظه اخذ تار غنایم مدت حیاتم را تمدید کردان در ین اثنا یکی از بزرکان بنی غطفان بنام نعیم بن مسعود بجانب اسلام آمده و با رسول علیه السلام ملاقات کرده و اسلامیت خود را پنهان داشته بجانب قوم خود عودت نموده بصورت خفی درمیان بنی غطفان وبنی قریظه وقریش برای انداختن تفرقه سعی میکرد که ناکهان یك ریح عاصف بظهور آمده خیمه وخرکاه احزاب متفقه را انچنان زیروزبر ودیك ودیکدانها وتوشه وتوشه دانهای ایشان را بر باد وهدر کردانید که جمعیت شان پریشان وحال نکبت اشتمال شان درزبان مردمان داستان کردید . اکرچه درکتب سیر محرر است که این محاربه بتاریخ سال پنجم هجریه بوقوع آمده ومحاصرهٔ مدینه بقدر سی روز ممتد کشته است . ولکن بموجب دلائل قطعیهٔ عبدالرحمن بن خلدون که بیان کرده است فی الحقیقه بتاریخ سال چهارم هجرت قبل ازغزوهٔ دومة الجندل بوقوع آمده است

غزوهٔ بنی قریظه

روزی که رسول علیه السلام بمدینه عودت فرمودند . درهمان روز وقت نماز پیشین ازسبب نقض عهد بنی قریظه برای غزای ایشان بوحی الهی مأمور شده بجیش اسلام امر نمودند که نماز دیکررا درانجا باید خواند . وفی الفور عساکر اسلام بدان جانب توجه نموده ومدت بیست و پنج روز انچنان محاصره ومضائقه رابهم رسانیدند که بنی قریظه مجبورشده بخدمت رسول علیه السلام عرض کردند که مابحکم سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی شده دردائرهٔ اطاعت خواهیم درامد . سعد بن معاذ حکم نصب شده کفت چون

ایشان نقض عهد نموده و باقریش متفق شده و باستیصال اسلام جرأت ورزیده بطریق نامردی بصورت بد حیله کاری کرده‌اند پس باید که جزا وسزای اعمال سیئهٔ خودرا نیز دریابند . بنابرین اگرچه ازشش صد نفر بیشتر باحاتونی بنام بنه که قاتل خلاد بن سوید بود درکوچه‌های مدینه جزای عمل خود یافتند . بااین همه بعض ازایشان نیز باب عفو سیراب شدند . بعد ازاجرای حکم مذکور زخم تیر که بزرك سعد بن معاذ کارکر شده بود بازشده بدرجهٔ شهادت واصل کردید

غزوهٔ غابه

بعداز چند روز از محاربهٔ بنی قریظه شیخ غطفان مسمی عیینه شتران رسول علیه السلام را که درمکان غابه نام می چریدند تاراج وچوپان‌را کشته و زنش‌را نیز کرفتار کرده می برد که سلمه بن عمر آن حال‌را مشاهده کرده و بر پشتهٔ ثنیة الوداع بر آمده باواز بلند وقعهٔ مذکوررا سمع اهل مدینه رسانیده دنبال غارت کران دویدن کرفت ورسول علیه السلام نیز بابعض کردان زود برامده حیوانانرا ازدست غارت کنندکان استرداد نمودند . درین محاربه ازطرف اسلام تنها محرز بن نضله شهیدشده وعیینه بااتباع و رفقای خود رو بکریز نهاد

غزوهٔ بنی المصطلق

سمع همایون رسول الله واصل کردید که حرث بن ابوضرار وبنی المصطلق برای ... قصداسلام حاضرمیشوند . پس پیغمبرعلیه السلام نیز بتاریخ سال ششم هجریه درماه شوال بامقداری ازعساکر اسلام ازمدینه برامده بجهت استیصال بنی المصطلق عزیمت فرمودند .

ونزدیك مكانی مسمی مریسیع فریقین باهم ملاقی شده مشغول کارزار کشتند وبنی المصطلق مغلوب وپریشان کردیده وبسیاری کسان از ایشان بدست اسلام اسیر شدند. ودختر حرث بن ابو ضرار نیز اسیر شده بسهم ثابت بن قیس اصابت نموده . وچون رسول علیه السلام انرا خریده وآزاد کرده بعقد نکاح خود در اوردند. پس همکی خویشاوند انش را خداوندان بندکان ازروی تعظیم وتکریم رسوالله علیه السلام از حلقهٔ بندکی آزاد نمودند. چنانچه از صد نفر بیشتر اسیر تحریر کردید. درین اثنا درمیان دو نفر از انصار ومهاجرین نزاعی بوقوع آمده وعبدالله بن ابی بن سلول مانند شتر مست کف بردهان آورده بعضی هزیان را بیان نمود که از استماع آن قلب منور حضرت پیغمبر که آینهٔ صور غیبیه بود مکدر کشت. وازین حال فرزند عبدالله بن ابی آکاهی یافته وبحضور ساطع النور حضرت رسالت پناهی مشرف شده کفت اکر از چنین خیانت بطرد وتبعید پدرم از مدینه فرمان پیغمبری صادر کردد هراینه ماورا از دخول مدینه منع مینمایم . بعدازان بپدر خود نیز رفته کفت تارسول الله علیه السلام نفرمایند باید که در مدینه داخل نشوی فی الجمله وقتی که باز باذن پیغمبر علیه السلام داخل مدینه شد. فرزندش باز بحضور سعادت پیغمبر علیه السلام مشرف شده کفت اکر قتل پدرم نیز اقتضا نماید باید که بمن امر فرمائید تاسرشرا بدست خود بریده بخدمت می رسانم. اما اکر از دست دیکری بقتل رسد می ترسم که غیرت فرزندی بجوش آمده بقتل مؤمنی که مشرکی را کشته باشد درکناهی عظیم کرفتار بشوم. ازین

سخن پیغمبر علیه السلام ممنون شده فرمودند که بپدر تو هیچ گزند نخواهد رسید.

(عمرهٔ حدیبیه)

بتاریخ سنهٔ ششم هجرت سنیه درماه ذی القعده رسول علیه السلام بقصد زیارت بیت الحرام احرام بند گشته هرچند قبائل اسلام را که باطراف مدینه اسکان داشتند برای بردن همراه خود تشویق بسیار فرموده بودند. مگر تنها بقدر یکهزار و پانصد نفر ازمهاجرین وانصار برای سفر حاضر شده بطریق آشتی بجانب مکه عزیمت فرمودند. اما طائفهٔ قریش خالدبن ولید را بامقداری عسکر برای ممانعت ایشان درمکه معین کردند. چون این خبر بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گردید ازراه انحراف ورزیده وبحدیبیه واصل گشته بجهت فتح باب مکالمه باقریش عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه را بطریق سفارت بسوی مکه ارسال نمودند. چون اهل اسلام درانجا ازعدم آب بشدت تشنگی بیتاب شدند. پس رسول الله علیه السلام فرمودند تاتیری ازترکش برآورده درجایی نصب کردند وبمجرد برآوردن تیر آنقدر آب اززمین جوش زده روان شد که همگنان باسبان تیز رفتار وحیوانان باربردار تازه وسیراب گشتند بعدازان پیغمبر علیه السلام ازکثرت اشتیاق که بصلهٔ رحم داشتند فرمودند که اگر قریش مارا ازدر آمدن مکه ممانعت نمینمودند. حقوق تصرف هر خطهٔ که میخواستند بدیشان میدادم. دریں اثنا خبری حیان شایع شد که طائفهٔ قریش عثمان بن عفان را که بطریق سفارت رفته بود بقتل رسانیدند. ازین خبر دهشت اثر همگی دلاوران اسلام که همراه پیغمبر علیه السلام بودند بجان رنجیده

وزیر درختی فراهم آمده و برسول الله علیه السلام بیعت نموده چنان قرار دادند که تافدا شدن همگنان برقریش حمله آرند . وآن بیعت را بیعة الرضوان نام نهادند . اما دراندك فرصت كذب خبر مذکور بظهور آمده وسهیل بن عمر ونیز ازجانب قریش بطریق سفارت رسیده ودرمیان رسول الله و عمر ومذاکرۀ مخصوص بهم رسیده قرار برآن یافت که (من بعد کسانی که ازطرف اسلام بجانب قریش هجرت نمایند باید که ایشان را بدست اسلام تسلیم نکنند. وکسانی که از قریش بسایۀ اسلام پناه آرند ایشانرا بازبدست قریش بسپارند . واهل اسلام درسال آینده همگی سلاح را گذاشته تنها بایك شمشیر برای زیارت مکه بیایند) پیغمبر علیه السلام تحریر صحیفۀ عهدرا بعلی بن ابوطالب امر نمودند . مشارالیه درافتتاح عهدنامه چنان نوشت که درمیان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وسهیل بن عمر وقراری که داده شد اینست. مگر سهیل بن عمر وبجانب پیغمبر متوجه شد وگفت اگرما رسول الله بودن ترا تصدیق میکردیم درمیان ما چرا اختلاف واقع میشد . اگرچه رسول الله علیه السلام برای برداشتن فقرۀ مذکور علی کرم الله وجهه اشارت فرموده بودند . اما علی قبول نمود. پس پیغمبر علیه السلام عهدنامه را بدست مبارك خود گرفته بجای آن فقره تنها محمد بن عبدالله تحریر فرمودند.

تا آن زمان کسی ندیده بود که رسول علیه السلام حرفی نوشته باشند اگرچه اهل اسلام ازعهدنامۀ که درمیان اسلام وقریش قرار پذیر گردیده بود خیلی اندوهناك شده قیل وقال بسیار بهم رسانیده بودند. اما اصحاب کبار بدیشان چنان بیان کردند که چون رسول الله علیه السلام ازشما بهتر میداند . پس شك وشبهه ندارد که نتیجۀ این عهد

نیز بخیر وخوشی سرانجام نیابد. وبدین کلام قلب محزون اهل اسلامرا شادکام ساختند. اگرچه بعدازان مسلمانان بعضی کسانراکه باسلام آنجا آورده بودند بقریش تسلیم نموده وکسانی راکه ازاسلام بقریش رفته بودند طلب نکرده بودند. باینهمه ازسبب معاهدهٔ مذکور مسلمانان ومشرکان بامنیت تمام بمناظره ومباحثه در پیوسته ودرمدت دوسال بیشتر از آنانکه از ظهور اسلام تاروز معاهدهٔ حدیبیه بفروغ سراج رسالت وشعاع مشکوة نبوت ازبادیهٔ گمراهی برآمده راه هدایت یافته بودند دردائرهٔ اسلام داخل شدند.

(فرستادن ایلچیان بجانب ملوك)
(برای دعوت دین اسلام)

رسول الله علیه السلام ازروز صلح حدیبیه تازمان ارتحال همواره ایلچیانرا بانامه‌ها برای دعوت دین اسلام بجانب ملوك ارسال میفرمودند. وازمیان ملوك وسلاطین حکمران قسطنطنیه هرقلیوس وفرمانفرمای مصر مقوقس نامهٔ سعادت پیرایرا باعزاز واکرام گرفته وجوابی ادیبانه نوشته وسفیران اسلامرا ممنون ومسرور گردانیده باز فرستادند. چنانچه مقوقس بعض هدایارا نیز ارسال نموده بود ملك حبش هم دین اسلام را قبول کرده وجوابی که متضمن محبت وعبودیت بود نوشته بخدمت رسول الله علیه السلام ارسال نمود. اگرچه بسیاریٔ ملوك یمن هم بالتزام ادب مقابله نموده بودند. ولیکن شاه ایران پرویز از روی بی ادبی نامهٔ سعادترا دریده. وفرمانفرمای شام سمرالغسانی نیز جوابی مخالف داده بود مگر چنانچه در اندك زمان شکم پرویز را شیرویه بخنجر خون آشام درید. مملکت سمر نیز بعد از مدتی در قبضهٔ تصرف اسلام در افتاده خودش هم محقر گردید. میگویند بتاریخ سنهٔ هفتم هجرت

شب دهم جمادی الاولی جناب رسول الله بانویه و خرخسره نام کسانرا که وکیل کسری مسمی بازان از یمن بامر پرویز برای تهدید پیغمبر خدا فرستاده بود بحضور فایض النور خود خوانده بعد از احسان و اکرام فرمودند که امشب شیرویه پدر خود پرویز را کشته است. باید که شما زود رفته فرستندهٔ خودرا یعنی بازانرا ازین حال آگاهی داده بگویید عن قریب ممالک ایران نیز بزیر حکم اسلام خواهد در آمد. و اگر بازان وحدانیت جناب پروردگار ورسول بودن من از جانب کردگار ایمان نماید. اورا بر مملکتی که اکنون بوکالت حکمرانی میکند حاکم مستقل میگردانم. ایشان هم زود رفته امر رسول الله علیه السلام را ببازان تبلیغ نمودند. چون شیرویه بر تخت پرویز نشسته شاهیٔ خودرا اعلان کرده و بجانب بازان هم خبر جلوس خود فرستاده بود. پس طوری که رسول الله علیه السلام فرموده بودند در اندك فرصت بعینه ظاهر شده بازان هم بخبر صادق ایمان اورد. وقتی که اسلام یمن را فتح کردند بازانرا بر مملکتی که زیر تصرف داشت تا هنگام وفاتش ابقا نموده حکمران مستقل گردانیدند.

اکنون وقت انست که درینجا ازروی شاهد بخثی عظیم نقاب حجاب را برداشته درمیدان امتحان ظفر و نصرت شهسوار قلم حقایق رقم را درانظار اهل انصاف رخصت جولان داده آید.

مطالعه کنندکان کتب سیر رسول الله میدانند که درتمامیٔ نامه های سعادت که پیغمبر علیه السلام بملوك وسلاطین فرستاده بودند تنها نامهٔ ملك حبش نجاشی مشتمل برانواع الطاف ونوازش بوده ودرنامه های دیگران یابرای قبول دین اسلام ویاتأدیهٔ جزیه انداز ووعید.

ومعرضان تكاليف امر بوررا باعلان حرب تهديد شديدشده بود.
هرچند هنوز بهادران مهاجرين مكه ودلاوران انصار مدينه درشمار
بسيار اندك بودند چنانچه درغزوهٔ ابوا همکی عسکر اسلام عبارت
ازدويست نفر بودند. اکرچه محاربهٔ احد خيلی اعتناهم شده بود
بازدلالت برآن مينمايد كه عسكر اسلام درآن محاربه هم ازششصدنفر
بيشتر نبودند. بااين همه رسول الله عليه السلام همين لشكر پيك ظفر قليل
المقدار اسلام را برعشائر واقوام عرب كه بذات مقدس شان مخالفت
داشتند ميفرستادند . وچون دراندك فرصت شمار دلاوران
نامدار بچند هزار نفر بالغ شد. پس بر دولت ايران و روم نيز
بحركت آمده . وباكسانی كه در قبول دين اسلام
ويا در اعطای جزيه روی امتناع مينمودند كارزار نموده بجبر وقهر
مخالفان را در دائرهٔ اطاعت در اورده اند. يعنی در مدت ده سال
لشكر اسلام بر جزيرة العرب وعراق واطراف شام مستولی كشته.
ولوی سعادت انطوای اسلام باطراف واكناف عالم انوار وحدانيت
پروردكار نشر نموده. وبعد از انتقال رسول الله عليه السلام نيز
در اندك زمان نور سراج دين اسلام برمعمورهٔ مشارق ومغارب
مانند ضيای آفتاب جهانتاب شعشعه پاش كرديد. وتا تاريخ نودو
دو سال هجريه از كاشغر يعنی از اقصای مشرق تا بحرمحيط غربی
واز شمال تاقسطنطنيه عساكر اسلام بتأييد جناب يزدان ممالك
فراوان فتح وتسخير كرده. ومحاسن مدنيت را از باديهٔ بدويت
باقطار عالم برده. وجميع ديار را بقوانين عادله ومحاسن اخلاق انسانيه
تربيه داده. وبآداب ومعارف فنيه واصول قواعد رائقه ايوان
سعادت اقتران دولت وملت اسلام را تأسيس نمودند. آيا از هنكام

ظهور تحریر فن تاریخ تااین زمان وقوعات فرمانفرمایان دول عظیمه ویا فتوحات بزرکان اقوام جسیمه که کاه بظهور آمده ولوله انداز میشدند بفتوحات اسلام مشابهتی دارند. اکر تصور وتفکر وقوت وقدرت ووسعت مملکت ومکنت وحشمت ونتیجهٔ احوال دولت ملوك عظام که در دنیا شهرت تمام دارند بیان نمایم.

امید واثق برآن داریم که مردمان صاحب انصاف شرف ومزیت اسلامیه ورسالت حضرت نبویه که ذات مقدس ایشان مبعوث بالحق بوده بنای اسلامرا براساس متین کذاشته‌اند اعتراف وتصدیق خواهند کرد.

ازحکمداران نامدار نخستین وقدیمترین ارفراعنهٔ مصر رمسیس ثانیست که‌درمیان یونانیان قدیم بنام سیزوستریس شهرت داشت. دوم ازنمرودان بخت نصر. وسیوم اسکندر یونانی ویااسکندر ذوالقرنین. وچهارم ازرؤسای تاتار اتلا. وپنجم ازرومیان سزار. وششم حکمران اقوام مغول جنکیزخان. وهفتم نیز ازترکان تیمور کورکانیست.

رمسیس ثانی که ازسلالهٔ نهم فراعنه مصر بود. سه‌هزاروسه صدوسی سال پیش از ین بالشکر فراوان بحرکت امده وبسیاری معموره‌هارا خراب کرده تامحل (مسوپوتامیا) که‌درمیان نهر فرات وشط عرب است یعنی تاجزیرهٔ ابن‌عمر واصل کردید. میکویند بربعضی سواحل اناطولی هم مستولی شده ومردمان بلادمفتوحه‌را فراخور اصول مصریان بپترستی جبر مینمود. ولیکن بسیار نکذشت که کروه ستمدیدکان کاردرا براستخوان دیده وبرباشده ازجور واعتساف مصریان خودرارهایی دادند بخت نصر نیز

دوهزار وچهار صدو هشتادسال پیش ازین ازبلدهٔ بابل باعسکر فراوان برآمده ودیار سوریه را پایمال و بندکان خدای متعال را بدحال وبنی اسرائیل را استیلام وقدس را بامسجد شریف ویران وهمکی علما وکبرای بنی اسرائیل را بزنجیر ظلم کرفتار ساخته ببابل فرستاد . وازهرطرف که میکذشت شیشهٔ ننك وناموس مردمانرا شکسته وخانمان بیچارکان سوخته درنده آساتا اراضیٔ سفلای مصر استیلا وآثار عمران را ویران و کتبخانهٔ ایشانرا آتشزده باخاکستر یکسان ساخت . القصه تامدت هشت سال برین منوال بظلمهای رنکارنك اهل مصررا چنان بتنك آورد که کروه ستمدیدکان ازجور بی‌پایان آن ظالم جانستان بجان آمده وباهم یکدل ویکزبان شده آن غیور منفوررا بزور ازمصر دور ومهجور کردانیدند ودراندك زمان آن ستمکار غدار هم بزنجیر علت جنون کرفتار وبربادپای نامرادی سوارشده بسوی دارالبوار رفتار نمود .

دوهزار وصد سال پیش ازین اسکندرنیز که هنوز نوزده ساله بود بعد ازوفات پدرش فیلپوس بن امنتاس برتخت ملك ماکدونیا که ازابا واجدادش موروث مانده بود جلوس نمود . چون اهل تراکیا یعنی ساکنان روم ایلیٔ شرقی و پولو پونسیا یعنی موره واتقا یعنی اتینا ودیکر هم ازساکنان بعض جهات روم ایلی بزور وجبر مطیع فیلپوس شده بودند . پس اسکندر ذوالقرنین‌را کودك شمرده وکردن خودرا ازحلقهٔ فرمانبرداری برآورده طاغی وباغی کشتند . ولیکن ان پادشاه نوجوان اتش طغیان‌را دراندك زمان خاموش کردانیده واهل روم ایلی‌را بازدرحلقهٔ اطاعت خود دراورده . وخراجی که پدرش بدارا میداد بکلی بریده باچهل هزار نفر جرار ماکدونیا که

پدرش فیلیوس بطرزی جدید معلم کردانیده بود بمصر رفته وبعد از فتح آن دیار مانند برق خاطف وریح عاصف بممالك شرق کذشته وملك ایران وتوران را درقبضهٔ تصرف خود در اورده بجانب هندوستان نیز تجاوز نمود. ودرهنکام عودتش که سی ودوساله بود ببابل رسیده بعلت تب محرق وفات نمود. اکرچه ملازمان رکابش نعشش را با ازدحام تمام برداشته وبشهر اسکندریه که بنای اوست برده دفن کرده اند. ولیکن هنوز هم معلوم نیست که قبرش کجاست.

درزندکانی آن پادشاه نیز چیزی که از محاسن باشد بوجود نیامده. بلکه بسیاری ممالك وسیعه ویران وکتابخانهٔ ایران را باخاکستر یکسان ساخته عالم را ازعلوم وتواریخ قدیمهٔ شرقیه محروم کذاشته است.

میکویند آن هم در آخر عمر مبتلای خمر کشته وبعضی سرامدان دولت خودرا درحالت مستی بدست خود قتل کرده است. چون بتپرستان یونان قدیم که ستارهٔ مشتری را یزدان بزرك دانسته ودرهیکل برقع بصورت انسانی که دو شاخ داشته باشد تصویر میکردند. اسکندر نیز بتاج خود شکل دو شاخ کذاشته وخودرا بفرزندی مشتری نسبت داده ودر زمرهٔ یزدانان داخل شده بصهبای جنون چنان سرکرم کشته بود که در ادراك فرصت دولت واقبال را بدرود نمود. وبزرکان لشکریان فرزندش راکه آن هم اسکندر نام داشت ناپدید. وممالك مفتوحه را درمیان خود تقسیم کرده هریك درجایی که یافت شده بود حاکم مستقل کردید. مکر ایشان هم بظهور جمهور روما پایمال شدند.

سزار هم یك هزار وهشت صد وهشتاد سال پیش ازین بظهور

آمده جمهوريت رومارا كه از مدت هفصدسال بمراعات قوانين اساسى
متين نهاده جهانكير شده بود برهم زده خودرا شهنشاه كردانيد
ولكن در اندك زمان بدشنهٔ خون آشام انتقام روز حياتش شام شده
درچاه سياه عدم كمنام كرديد . وبعد ازان اخلافش بنام تيبريوس
ونيرون وقراقاللا وتئوذوسيوس ومانند ايشان ديكر شهنشاهان روما
نيز برتخت شهنشاهى نشسته ودرراه نصرت دين نصارا مخلوق
خدارا بلا استثنا قتل كرده هم دولت خودرا بى نام ونشان وهم عالم
مدنيت را خراب وويران ساختند .
آتلاهم ازتاتارستان باسوارئ بيكران مانند تندر آتش فشان
ازديار جرمان وفرنكستان كذشته شهر رومارا بنيران عدوان بخاك
يكسان ساخت وليكن درهنكام عودتش باز درفرنكستان طالع
تختش معكوس ولواى بختش منكوس شده وتار وپود سودش
ازهم كسسته بالشكرى كه همراهش بود محو ونابود كرديد .
درقرن سادس هجرت سنيهٔ نبويه جنكيز خان ودراوائل قرن
تاسع تيمور خان كوركان نيز بلاد شرق را پايمال ودماء بشررا استحلال
وساكنان ممالك قطعهٔ آسيارا بلااستثنا نكونسار وبخون چندين
هزاران هزار بندكان پروردكار دامن شهرت خودرا داغدار ساخته
بادست خون آلود بسوى حضرت معبود عزيمت نمودند اينك حال
واحوال ونتيجهٔ افعال واعمال بزركترين پادشاهان كيتى ستان كه
نام ايشان تااين زمان در السنهٔ انام داستان كشته ودر تواريخ روزكار
نيز ايشان را ازهوشيارترين ابناى بشر شمار كرده اند على طريق
الاختصار بيان شده است . وهريكى از ايشان يااز اعضاى يك خاندان
حكمران . ويا ازدودمان سلطانى عاليشان . ويا ازسرداران قوم

بزرك . ويا ازرئيسان قبيلهٔ سترك بوده براى كارزار وحصول نتيجهٔ افكار خزائن بيشمار ولشكر جرار وياوران كيرودار وثروت مملكت ووسعت سلطنت ومزيد مال ومكنت وكثرت شوكت وحشمت داشتند . امامحمد عليه السلام قبل ازانكه كام سعادت فرجام را درعرصهٔ دنيا بكذارند پدر شان وفات نموده . وذات خجسته صفات شان چون دريتيم يتيم مانده دركفالت عم خود ابوطالب يافت شدند . اكرچه ابو طالب ازكثرت اهل وعيال وقلت مال ومنال درمعيشت مشقت ميكشيد . ودست مبارك رسول الله عليه السلام نيز ازمال دنيا پاك بود . اما باطبيعت پسنديده واخلاق حميده واطوار بركزيده كه ازدنيا ومافيها كرانتراست درميان نوع خود مانند نورى كه درشب ديجور بظهور آيد دروطن خود يعنى درارض حجازكه ازحليهٔ عمران ومدنيت عارى بود . وساكنانش نيز دربادية ظلمت آباد جهل وعناد بافقر وفاقه حيران وسركردان مى كرديدند . بظهور امده . وبموجب سالف البيان درهنكام صباوت نيز درميان قوم وقبيله بصلاح حال وصدق مقال معروف وموصوف بوده باسم امين تسميه مى شدند . وقتيكه بوحى ونبوت مشرف شده عشيرت خودرا بدعوت توحيد جناب بارى اغاز كردند . همكنان از ذات ايشان اعراض نموده ومحبتى راكه قبل ازان بذات مقدس ايشان داشتند بعداوت وخصومت مبدل كردانيدند . مكر ذات بابركات ان افضل كائنات بتتابع معجزات وتواتر ايات بينات مؤيد كشته وبسيارى خردمندان اهل انصاف بخواهش تمام بدخول دين اسلام شتاب ورزيدند . ودر اندك زمان جمعيت شان فراوان كرديده همكى قبائل عربستان وديكر ملل واقوام را نيز بايمان واسلام دعوت

کردن کرفتند . چون درقرأن کریم وفرقان واجب التعظیم والتکریم بمنطوق کلام سعادت فرجام (ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة) برای قبول کنانیدن دین مبین بعباد رب العالمین جبر وقهر نمودن ممنوعست . زیرا که بندکان پروردکار درقبول دین ویا جزیه مخیر ومختارند . پس تنها جنك وپیکار باآن مخالفان اشرار میشد که در اعطای جزیه عناد واصرار می کردند . چنانچه تمامی حکومتهای جهان بجهت ابقای امن وامان ونکهبانیٔ مال وجان مظلومان بتدارك الات وادوات ودیکر اسباب ومهمات بمال ومنال محتاج می باشند . حکومت اسلامیه نیز بمال محتاج شده تنها مخالفانرا روی جبر نشان می دادند . وموافقت کنندکان درهر دینی که بوده باشند هموار ه درحقوق مدنیه همراه اسلام همعنان می شدند . فی الجمله دراسلام مخصوص برای قبول کنانیدن دین یك قطره هم ازخون ریختن جرامست چونکه بنزول قرأن جناب یزدان اسلامرا از چنین فعل منع فرموده است . ازمبدأ ظهور اسلام تاسنهٔ چهلم هجرت سنیه خلفای راشدین یعنی ابو بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله تعالی عنهم نیز موافق امر خدا وشریعت رسول مجتبی حرکت نموده دنیارا مسخر . ومدنیت را از بادیهٔ بدویت که سالها ابواب عمران دران مفقود ومقفول بود بلاد معموره انتقال وجهانرا بنور عدل مالامال کردانیدند . اینك حال واحوال رسول ایزد متعال واخلاف پسندیده خصال آن برکزیدهٔ حضرت ذوالجلال برین منوال بود که بیان کردید .

نتیجه

آیا در زمان قدیم از مدت سه هزار وچهار صد سال رفتار وکردار حکمداران کیتی ستان که دراطراف جهان ولوله انداز عظمت

وشـان شده اند باطوار ورفتار اسـلام مشابهتی دارد. نه‌نه. بل قیاس هم قبول نمی کند. پس این ادارهٔ مقدسه که محمدعلیه السلام بجهانیان نشان داده است انچنان احسن و استوار است که تاجهان پایدار ست اثارش نیز اشکارست. واکرارا معجزهٔ ظاهر بکوییم چنان می پنداریم که مردمان هوشیار هرکز انکار نخواهند کرد. چونکه تا انزمان کافهٔ نوع انسـان بحسب‌الخلقه در اجرای چنین اداره قادر نشـده اند. چـون خلقت بشریه جامع کیفیت انسانیه وحیوانیه است وپادشـاهان کشور ستان نیز که بدنیا آمده ورفته اند ازین ترکیب طبیعی خارج نبـودند. پس کاه بنـدکان خدا بصفت حیوانیه غدر واعتساف وکاه بصورت انسـانیه عدل وانصاف مینمودند . ومحض بانسـانیت رفتار نمودن تنها ازخاصهٔ صفات انبیای عظـام واصفیای کرامست که‌اداره طـاهرهٔ ایشان الی‌یوم‌القیـام معجزهٔ است عیان . کسـانیکه ازتار یکیٔ دل‌بدان معجزاتکه بحد تواتر رسـیده اند انکار مینمـایند بایدکه بدین معجزهٔ باهره که حکمش الی‌یومنا هذا بل‌الی اخر الزمان ظـاهر ونمـایانست ایمان بیارند . وکر بدین هم‌ایمان نیارند هرآینه ازطبیعت انسانیه بکلی دور و مهجورند . (والله ذوالفضل‌العظـیم) اکنون‌ما باز بسیاق تاریخ رجوع نمایم.

غزوهٔ خیبر

رسول‌الله علیه السلام بسنهٔ هفتم هجرت سـنیه دراواخرشهر محرم نمیله بن‌عبدالله‌را درمدینه وکیل خود کذاشته بادو یست‌سوار ویك‌هزار وچهارصد پیاده بجانب خیبر رفتار نمودند . (وقتیکه پیغمبر علیه السـلام بغزامی رفتند از اصحاب کرام یکی‌را درمدینـه

وکیل خود می کذاشتند) چون درآن اثنا مسموع شد که ساکنان غطفان بامداد جهودان خیبر حاضر می شوند . پس رسول الله علیه السلام راست بجانب محل رجیعه رفته درمیان خیبر وغطفان درامده قرار کرفتند . وقبیلهٔ غطفان ازهراس دلاوران اسلام واپس کشته ولشکر اسلام یکان یکان بفتح استحکامهای خیبر اقدام ورزیده . وعلی کرم الله وجهه نیز دران هنکام بمعسکر اسلام واصل شده . ورسول الله علیه السلام لوای سعادت الوا رابدو سپرده دیکر استحکامهارانیز فتح وتسخیر کردند . وقلعه‌ها که پسمانده بودند ساکنان انها نیز امان خواستند . و ایشانرا بدان شرط امان دادند که درهرسال نصف مال محصولاترا بیت المال بدهند . وهر وقتکه پیغمبر علیه السلام برای ترك دیارشان امر نمایند باید که اراضی را باهل اسلام سپرده زودبدر روند . ایشان هم شرائط مذکور را قبول کرده تازمان خلافت عمر بن الخطاب در مملکت خود بنشستند . در ان اوان زینب بنت الحرث برهٔ را بریان کرده ودرمیانش زهرانداخته برسول الله علیه السلام پیشکش نمود . پیغمبر علیه السلام در اثنای طعام هنوز لقمهٔ را ازان کرفته در دهان مبارك کذاشته بودند که مسموم بودن ان بوحی دانسته وزود بیرون انداخته فرمودند که درین بره زهر کذاشته اند . مکر بشیر بن برا که طعامرا همراه رسول الله می خورد لقمهٔ را فرو برده فی الحال از تاثیر زهر افتاده وفات نمود . وزینب هم بحکم شرع شریف جزای عمل خودرا زود یافت . درین اثنا بعضی مهاجرین که در حبش مانده بودند عودت نموده وچون جعفر بن ابی طالب نیز درمیان ایشان بود پس پیغمبر علیه السلام بمشاهدهٔ روی ان خلیل

شادکام کشته وجعفر را در برگرفته وبر پیشانیش بوسه داده فرمودند که (ماادری بایهما اناسر. بفتح خیبر ام بقدوم جعفر) معنیش انکه نمی‌دانم که بکدامی ازین دوشاد شوم . ایا بفتح خیبر ویابقدوم جعفر.

فتح فدك ووادی القرا

درهنگام فتح خیبر اهل فدك نیز امان خواسته واستدعای شان بموقف قبول رسیده وحاصلات انجا که بذات مقدس حضرت پیغمبر عائد بود بمسافرخانه تخصیص . ومحصولات وادی القرا که بضرب شمشیر فتح شده بود درمیان غازیان اسلام تقسیم کرده درشهر صفر بمدینهٔ منوره عودت فرمودند .

عمرهٔ قضا

رسول‌الله علیه السلام بعد ازفتح خیبر تانهایت ماه شوال درمدینه اقامت . و بعدازان فراخور صلحنامهٔ حدیبیه برای زیارت کعبه درشهر ذی‌القعده بجانب مکهٔ مکرمه توجه فرمودند. باستماع این خبر کسانیکه درمیان قریش باذات همایون حضرت پیغمبر عداوت کلی داشتند زود ازمکه برامده تباعد ورزیدند . پیغمبر علیه السلام بمکه واصل شده وهفتاد رأس شتررا قربان کرده ودرهنگام دخول بیت‌الله دست راسترا ازاحرام براورده رکن سعادترا استلام . وبعدازان بااصحاب کرام دامنکشان ازبیت‌الله برامده وازسبب تعجیل قریش تنها مدت سه‌روز درمکه اقامت‌ورزیده بجانب مدینهٔ منوره عودت فرمودند.

غزوهٔ جیش‌الامرا

طائفهٔ قریش برای طلبیدن مهاجرین‌اسلام که‌بجانب حبش

هجرت کرده بودند. عمروبن العاصی را بطریق سفارت بسوی
حکمران حبش نجاشی روانه نمودند. ولیکن ملك حبش التماس
قریش را قبول نکرده ایلچی را بجواب رد باز کردانید. درهنکام
عودت بقلب عمرو نور ایمان لامع کشته مسلمانئ خود را نهان داشته
و بمکه واصل شده خالدبن ولیدرا ازمافی الضمیر آکاهی داد. مشارالیه نیز
افکارش را موافق افکار خود یافته وهر دوباهم ازمکه برخاسته
درمدینه بحضور رسول الله مشرف شده ایمان خودرا اعلان نمودند.
چون عثمان بن طلحه نیز هنوز نومسلمان شده بود پس همکی اهل اسلام
از ایمان آوردن این سه نفرکه از بزرکان قریش بودند بسیار ممنون
ومسرور کردیدند. بعدازان پیغمبر علیه السلام برای محاربهٔ رومیان
بفرستادن لشکر اسلام بجانب بر شام قرارداده وبقدر سه هزار نفر
ازعسکر غضنفر مرتب ساخته وزیدبن حارث را امیرالجیش نصب
کرده وخالدبن ولیدرا که مسلماً بمدینه آمده بود همراه زیدبن حارث رفیق
کردانیده کفتند اکر زید درمیدان کیرودار بسهم قدر پروردکار بسوی
دارالقرار رحلت نماید دران صورت جعفربن ابی طالب را اوا کر او هم شهید
کردد عبدالله بن ابی رواح را امیر جیش باید کرد واکران هم ازجام قدر
شربت شهادت نوش نماید بس عساکر اسلام هرکسرا که بخواهند
امیر جیش نصب نمایند. بعدازان دلاوران اسلام را درراه انداخته
وداع نمودند. القصه عساکر اسلام بعد ازطی منازل وقطع مراحل
ازملحقات شام بمکانی مسمی معان واصل کشته خبر یافتند که قیصر
روم هرقل بقدر صد هزار نفر لشکر فرستاده وان قدر دیکر هم
ازقبیلهٔ لخم وجذام وسائر قبائل عرب که در برشام متوطن هستند
مسلح کشته ازمضافات بلقا درموقعی مسمی مواب فراهم امده اند.

اگرچه عسکر اسلام دوشب درمکان معان اقامت وانجمن مشورترا عقد کرده میخواستندکه احوال عساکر روم وکثرت ووفرت یاری کنندگان روم را بجانب رسول الله علیه السلام نوشته امداد دیگرهم بطلبند اما درین اثنا عبدالله بن ابی رواح بسخن آغاز نمود وگفت ای معشر اسلام بدانیدکه شما نه بکثرت شمار ونه بسلاح منتظم کارزار بپیکارخصم جان شکار امده هستید. بلکه تمابسلاح ایمان وقوت دین اسلام بجهت فدانمودن جان درراه جناب یزدان امده اید . پس چرامی پایید . ازین کلام دردل بهادران اسلام تأثیری تمام حاصل شده ومیمنه ومیسرهٔ جیش را ترتیب داده براشکر رومیان که دردره (مونه) فراهم آمده بودند حمله آوردند . وزید بن حارث درعرصهٔ کارزار بتیر سینه فکار خصم خونخوار شهید گشته وبعدازان جعفر بن ابی طالب رایت سعادترا بدست راست گرفته وبر اسپ تازی نژاد سوار شده مانند شاهین طیارکه برانبوه تزروان افتدبردشمنان حمله آورده ودرهنگام ضرب وطعن اسبش کشته گشته ودرحالت پیادگی نیز چون شیر ژیان حمله های فراوان نمود . تاکه دستش زخمدار شده وبازویش هم ازکارماند. ودرفش را بدست چپ گرفته بازمانند شیر خونخوار درمیدان گیرودار بیغمای جان دشمنان نابکار مشغول بودکه بازخمهای جانشکارکه ازهشتادزخم بیشتربودند بجانب دارالقرار رحلت نمود. بعدازان لوای سعادت التوارا عبدالله بن ابی رواح گرفته درمیدان رزم چون ببربیابان بجولان آمده شهید گردید . هرچند بعد ازان رایت سعادترا ثابت بن الاقرم برداشته طالب گیرودار شده بود ولیکن با تفاق مهاجرین آنرا بخالد بن ولید

سپردند. اگرچه مشارالیه هم مانند اسلاف بلکه بیشتر از یشان اشتیاق مصاف داشت اما عساکر اسلام باتفاق آرا قرار بدان دادند که ازمیدان حرب برآمده بجانب مدینهٔ منوره عودت نمایند. باتفاق راویان بدرجهٔ ثبوت چنان رسیده است که در روز نبرد مذکور پیغمبر علیه السلام بواسطهٔ منادی اسلامرا فراهم آورده شهادت امرای جیش را چنانچه بوقوع آمده بود یکان یکان علی الترتیب بیان و برای ایشان ازجناب یزدان عفو وغفران خواسته وفرزند جعفررا که هنوز طفلی خورد بود بحضور فیض گنجور خود طلبانیده وبر وارید اشك ترحم نبواخته بخانهٔ جعفر امر نمودند تاخویشاوندان جعفررا ضیافت بدهند. چون لشکر اسلام نزدیك مدینه شدند رسول الله علیه السلام باستقبال شان برآمده و برشجاعت شان آفرین خوان گشته دلیری ومردانگی شانرا ستایش فراوان نمودند.

فتح مکه

چنانچه رسول الله علیه السلام بعد ازصلح حدیبیه مؤمنان وکافران قبیلهٔ خزاعه‌را بدائرهٔ اتفاق خود د آورده بودند طائفهٔ قریش نیز بنی بکر بن عبدمناف ابن کنانه‌را باخود متفق کرده بودند. مگرخون سه نفر که خزاعه درهنگام جاهلیت ازاشراف بنی بکر هدر کرده بود وبنی بکر ازسبب ظهور اسلام برای اخذ انتقام فرصت نیافته ودرمدت صلح حدیبیه که ازمشغلهٔ اسلام فراغتی حاصل کرده بودند. بنی بکر بجانب اخذ انتقام پرداخته وبر خزاعه که نزدیك آب مسمی و تیر مسکن داشت حمله آورده وازاشراف قریش صفوان بن امیه وعکرمه بن ابی جهل وسهل بن عمر نیز پنهانی باممداد بنی بکر شتافته بودند. خزاعه نیز ازچنین رفتار ناهنجار ایشان نزد رسول الله

علیه السلام شکایت آورد. وچون وقعه تحقیق شد ونقض عهد قریش بدرجهٔ نبوت رسید. رسول الله علیه السلام نیز بقدرده هزار نفر ازمهاجر وانصار فراهم آورده ولشکری منتظم مرتب ساخته کفتند باید که طائفهٔ قریش ازین حال آکاهی نیابند. بااینهمه معلوم شد که حاطب بن ابی بلتعه برای آکاه کردانیدن قریش مکتوبی را نوشته بواسطهٔ زنی رهرونده روان کرده است. وبعض کسان بجهت تفتیش آن بشتافته وزن مذکوررا کرفته ومکتوبرا از میان مویهای سرش برآورده بخدمت رسول الله رسانیده حاطب را نشان دادند. عمر رضی الله عنه بقتلش اجازت میخواست که حاطب بعض عذرهارا بیان کرده وبمرحمت پیغمبر علیه السلام پناه آورده باآب عفو سیراب کردید.

بتاریخ سال دوم عهدنامهٔ حدیبیه یعنی درسنهٔ هشتم هجرت سنیه بروزدهم ماه رمضان لشکراسلام بفتح بیت الحرام توجه فرموده بعداز قطع مراحل وطی منازل بمکان مرالظهران واصل شدند. عباس رضی الله تعالی عنه بمقتضای شفقت ومرحمت که درحق اهل قرابت داشت باخود کفت چون ساکنان مکه ازحرکت رسول الله علیه السلام خبر ندارند. واکر قبل از اعلان امان بلشکر اسلام دوچار شوند هرآینه بختشان سیاه وحال شان تباه خواهد کردید. ودستور رسول الله سوار شده بیرون رفت تایکی را یافته بجهت تشویق استیمان قریش بجانب مکه ارسال نماید. اتفاقا درراه ابوسفیان وبدیل بن ورقا وحکیم بن حزامه را یافته ازماجرا خبر دادوکفت زود بجانب استیمان کرایید وکرنه کار بسیار دشوار شده است. وابوسفیانرا همراه خود بسوی معسکر اسلام می آورد که درراه عمر

رضی الله تعالی عنه ابوسفیانرا دیدو کفت ای دشمن دین خدا چه
کونه چنین بی پروا بلاخواستن امان بسوی لشکر اسلام می آیی.
مکر خوب شد که خود بخود در دست ما افتادی . بعد ازان
بجانب رسول یزدان بشتافت و کفت یارسول الله دشمن دین خدا
بلااستیمان آمده است وبفرمای تاسرش را ازتن جدا نمایم. ابن عباس
نیز بسرعت تمام بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف شده ازسرتاپا
ماجرا رابیان نمود. رسول علیه السلام بعباس رضی الله عنه فرمود که
ابوسفیان امشب مهمان توباشد وباید که فرداوقت بامداد دراینجا بیاید
وچون روز دیکر مانند فرمودهٔ پیغمبر بحضور سعادت داخل شدند
رسول الله ابوسفیانرا کفت آیادرخاطر توخطور نمی نماید که بغیرازیك
خدا خدایی دیکر نیست . ابوسفیان بعداز تعظیم فراوان وثنای
بی پایان کفت چرانمیدانم چونکه اکر خدایی دیکر میبود هرآیینه
آن هم بیاری مینمود. بعدازان پیغمبرعلیه السلام فرمودند که آیا پیبریٔ
مرا اعتراف مینمایی یانه کفت درین باب اندکی شبهه دارم. عباس
بسوی وی متوجه شدو کفت زوددین اسلام را قبول نمای وکرنه جزای
کناهای سابقه را زودخواهی یافت. ابوسفیان دین اسلام را قبول
نموده واز اشراف عرب بدیل بن ورقا وحکیم بن هزامه نیز که همراه
او بودند مسلمان شدند. بعدازان عباس کفت یارسول الله ابوسفیان
فخررا دوست میدارد وآنرا امتیازی بدهید. کفتند کسانی که بخانهٔ
ابوسفیان اینجا خواهند آورد درامان میتوانند ماند. ودرحق
خویشاوندان وهمشهریان خودنیز مرحمت فرموده کفتند هرکه
درخانهٔ خودرا بسته ویادر مسجد شریف درآمده بیرون نیایدانهم
درامن وامان خواهدماند. بعدازان بعباس رضی الله تعالی عنه

فرمودند که وقتی که عسکر اسلام بجانب مکه حرکت خواهد کرد باید که همراه ابوسفیان درراه بایستید تاوی سیر نماید . وقتی که دلاوران اسلام فوج فوج آغاز کذشتن کردند. ابوسفیان بعباس کفت این مکر قوت پادشاهی شده است عباس جواب داد که این قوت قوهٔ پادشاهی نیست بل قوهٔ نبوت است . ابوسفیان متحیر شدو کفت آری چنینست . چون همکی مهاجرین وانصار بارزههای تابدارمرور نمودند ابوسفیان پرسید که ایشان کیستند. عباس کفت ایشان عساکر خاصهٔ رسول الله علیه السلام هستند . وذات همایون پیغمبری نیز درمیان ایشانند

بعد ازان عباس بابوسفیان کفت باید که زود بمکه رفته قوم خودرا مطمئن کردان . ابوسفیان نیز زود بمکه داخل شده باواز بلند کفت ای ساکنان مکه محمد بقوتی می‌آید که باوی مقاومت نمودن ازقوهٔ امکان بیرونست . ایشان کفتند توچه آوردی کفت هرکه بخانهٔ ابی سفیان ویا در بیت الحرام در آید ویا در وقت دخول جنود اسلام درخانهٔ خودرا پیش نموده بیرون نیاید امان می‌یابد . القصه رسول الله علیه السلام عسکر اسلامرا انتظام داده وابو عبیده بن الجراح را مقدمة الجیش وخالد بن ولید وغفار ومزینه وجهینه‌را بجناح یمین وزبیر وعلی‌را بجناح یسار معین-ورایت سعادت‌را بسعد بن عباد تسلیم نمودند . سعد کفت (الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمه) یعنی امروز روزکار زارخونخوارست‌وامروز حرام هم حلالست. چون این کلام بسمع پیغمبر علیه السلام واصل کردید از الفاظ شدید سعد دل آزرده کشته رایت سعادت‌را بیك روایت بعلی بن ابی طالب و بر وایت دیکر بز بیر تسلیم کرده فرمودند که دلاوران

اسلام ازراه ذی طوی بمکه درآیند وخالد بن ولید ازطرف پایین وزبیر ازطرف بالاشهر درآمده تامقاومت بوقوع نیاید سلاح را استعمال ننمایند . مکر عکرمه بن ابی جهل وصفوان بن امیه وسهیل بن عمرو مقداری از عساکر فراهم آورده و بمقابلهٔ خالد برآمده واز طرفین چند نفر مقتول شده مخالفان رو بکریز نهادند . عسکر اسلام درروز بیستم ماه رمضان بمکه درآمده فتح نمودند . و بساکنان مکه امان دردادند . هرچند خون چند کسرا از اصحاب جنایات کبیره هدر هم نموده باشند اما از یشان هم بسیاری کسان بشفاعت اصحاب بزلال عفو سیراب شدند . یکی ار یشان عکرمه بن ابوجهل بود که در هنکام فرار زوجه اش ازدنبال رسیده بتبشیر عفو رسول الله باز کردانیده و بحضور رسول الله مشرف شده واسلامرا قبول نموده باعث مسرت خاص وعام کردید . بعدازان پیغمبر علیه السلام در مسجد شریف درآمده ازدرون و بیرون اصنامرا دور انداخته فرمودند تابلال بانك نمازرا بآواز بلند بخواند . وازسرنو بعض شرایع الهیه را اعلان وعادات جاهلیه رابکلی منع کرده فرمودند که باآبا واجداد فخر نمودن خدای تعالی منع کرده است چونکه همکنان ما ولاد آدم هستیم . وآدم نیز از خاك پیداشده است . مکر سقایت حجاج وحجابت بیت الله دردست متولیان قدیم ابقا نمودند . چنانچه تاامروز هم حجابت بیت عتیق دردست اولاد شیبه باقیست . روز دوم فتح مکه پیغمبر علیه السلام در باب کعبه استاده وذکور ساکنان مکه آمده بیعت نمودند . وفرمودند تاطائفهٔ نسانیز بعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بیعت نمودند . اکرچه بعدازان برقبائل حوالیٔ مکه مردان کارزار را فوج فوج فرستاده باشند . اما بقتال هرکز

رخصت ندادند . خالد بن ولید هم برقبیلهٔ بنی خذیمه بن عامر مأمور شده و بهر صورتی که باشد ازجانب وی چندنفر بقتل رسیده واورا مؤاخذه نموده. وعلی رضی‌الله تعالی عنه رافرستاده‌اشیای مسلو برا بخداوندان مال اعاده وخون مقتولانرانیز بدیت ساقط کردانیدند . ومالی که نزدش باقی مانده بود آنرانیز بطریق احتیاط نزد شان بکذاشتند

(غزوهٔ حنین)

وقتی که رسول الله علیه السلام برای فتح مکه حاضر میشدند قبیلهٔ هوازن از حقیقت حال واقف نبوده واین حرکترا برای خود پنداشته ازرجال هواداران ومتفقان خود مانند مالك بن‌عوف‌وبنی نصر و بنی جشم و بنی سعد و بنی هلال فرقهٔ را مرتب ساخته باقبائل‌احلاف‌وبنی‌مالك‌بن‌ثقیف‌درحنین‌فراهم‌آمده‌بمقابلهٔ‌عسکراسلام مهیا شدند. امادراندك فرصت خبر یافتند که‌رسول‌الله‌علیه السلام بجانب مکه توجه فرموده ومکه‌را فتح وتسخیر کرده اند پس قرار بدان دادند که‌باعساکر مجتمعهٔ خود بحرکت آمده مکه‌را ازدست اسلام استرداد نمایند. رسول علیه‌السلام ازافکار ایشان آگاهی یافته وکار زاررا درديار خود ایشان مرجح پنداشته ودرمکه‌عتاب بن‌اسیدرا وکیل خود کذاشته همراه دوازده هزارنفر لشکر بجانب حنین توجه فرمودند. بتاریخ سنهٔ هشتم هجرت سنیه درابتدای ماه‌شول بهنکام صبح صادق عساکر اسلام ازمیان درهٔ حنین میکذشتند که‌ناکهان جماعت هوازن ازکمین بدرجسته لشکر اسلامرا واپس کردانیدند. اکرچه پیغمبر علیه‌السلام وابوبکر وعمر وعلی وعباس وابوسفیان بن‌الحرث وبعضی اصحاب دیکر هم درجای‌خود

ثبات ورزیده ورسول الله علیه السلام برای کردانیدن عسکر اسلام باآواز بلندندا هم براورده بودند اما فائده نبخشیده بعم محترم خود عباس که بلند آواز بود فرمودند تابرای رجعت نمودن عسکراسلام ندانمود. وقتی که آواز عباس بکوش لشکر اسلام رسیدبیکبار برای کردیدن سعی بلیغ بهمرسانیدند. اکرچه ازازدحام عوام کردانیدن اسان دشوار بود بااینهمه بقدر صدنفر زود رسیده بادیکران ملحق کشتند. درین اثنا هوازن برپیغمبر علیه السلام بشدت تمام حمله آوردند. ولیکن تاب مقاومت نیاورده و پای ثبات شان ازجای لغزیده آخرالامر پشت بدادند. ودلاوران اسلام که باز کردیده بودند مانند برق خاطف و یا ریح عاصف جمعیت دشمنارا پراکنده وپریشان وششهزار نفررا اسیر واموال واشیای بسیار اغتنام نمودند. درین محار به بسیاری اشخاص دشمنان تلف شده چنانچه تنها ازبنی مالک هفتاد نفر باسردار ایشان ذوالخمار وبرادرش عثمان بقتل رسیده وسردار هوازن درید نام نیز مقتول شده وازاشراف اسلام تنها عم ابو موسی الاشعری مسمی عامرالاشعری شهید کردید

محاصره وفتح طائف

درمحاربهٔ حنین بنی ثقیف باسائر قبائل منهزم کشته بجانب طائف فرار نموده متحصن میشدند که پیغمبر علیه السلام نیز ازدنبال ایشان ماسدرحمت یزدان رسیده وطائفرا محاصره نموده حصاررا بامنجنیقها کوفتن کرفتند. درآن اثنا ازیکطرف اهالئ حوالئ طائف کروه کروه آمده دردائرهٔ دین اسلام داخل میشدند. وازطرف دیکر بقدر یازده روز بعدازمحاصره حصار طائفرا برهم زده وهزبران اسلام درون درآمده باخنجر مشرکان نجهٔ دشمن شکن‌را

بیالودند . درین کارزار ازاشراف عرب سعید بن العاص وعبدالله بن امیه بن المغیره یعنی برادرام سلمه که یکی از زوجات مطهرهٔ آن حضرت بود . و عبدالله ابن عامر بن ربیعه وهشت نفر دیگر هم بدرجهٔ شهادت رسیده وهمگی شهدای اسلام بدوازده نفر بالغ شده درمیان ایشان چهار نفراز انصار هم بودند.

بعد ازان رسول الله علیه السلام ازراه جعرانه عزیمت فرما شده ومبعوثان قبیلهٔ هوازن نیز بخدمت پیغمبر آمده دین اسلامرا قبول کردند . پس دلاوران اسلام نیز همگی اسیران ایشانرا که گرفته بودند رسول الله علیه السلام هبه وایشان هم هر یکرا بقبیلهٔ که نسبت داشتند احسان نمودند . وخواهر شیر جناب پیغمبر بنام شیمارا نیز که داخل بندیان مذکور بود باعزاز واکرام بجانب قبیله اش ارسال ودرهنگام تقسیم مال غنایم ازخمس غنایم که بحصهٔ رسول الله علیه السلام عائد بود چهل نفررا صد وصد شتر احسان نمودند . بعض جوانان انصار گفتند مانیز مانند ایشان بسیار میخواهیم . کلام ایشان بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گشته وانصار را فراهم آورده فرمودند که چون ایشان نومسلمان شده اند لا جرم برای تألیف خاطر ایشان بدیشان بیشتر دادیم . وایشان همراه شتر و گوسفند بوطن خود میروند . و شمابا پیغمبر خدا بسوی وطن خود خواهید رفت . انصار از استماع کلام گوهر بار پیغمبر علیه السلام شادکام گشته دنبال کارخود گرفتند چونکه ایشان پیش ازان چنان گمان میبردند که البته پیغمبر علیه السلام بوطن خود یعنی درمکه خواهند ماند . وآن چهل نفر که هریکی راازیشان صدشتر داده بودند

مؤلفة القلوب نام نهادند . ابوسفیان باپسرش معاویه نیز از زمرهٔ ایشان بودند .

رسول‌الله علیه‌السلام ازموقع جعرانه بنیت زیارت بیت‌الله بمکه آمد . وعتاب بن اسیدرا که سنش هنوز از بیست سال تجاوز نکرده بود والیٔ مکه نصب نموده وبجانب مدینهٔ منوره عزیمت فرموده بتاریخ هشتم سنهٔ هجرت سنیه وبیست وچهارم شهرذی القعده واصل مدینه شدند . مشارالیه عتاب جوانی بود که درامثال واقرانش درزهد و ورع وکیاست وفراست مانندش کم یافت میشد ودرآن سال دراداى حج پیشوای اسلام شده نخسترین اسلام همانست که بشرف امیرالحاج نائل شده‌است . معاذ بن جبل‌را برای تعلیم قرآن کریم وتفهیم دین مبین درمکهٔ معظمه معین فرمودند . وعمروبن العاص‌را بعمان ارسال نمودند . وازقبائل ازدیان جیفر وعبدا بنی الجلندی نیز دردائرهٔ انقیاد ومطاوعت درامدند . ومالك بن عوف‌را برکسانی که ازقومش مسلمان شده‌بودند وبرقبیلهٔ ثقیف وبلدهٔ طائف واطراف آن والی کردانیدند . دراندك زمان ساکنان ان‌حوالی نیز داخل دائرهٔ اسلام شدند . کعب بن زهیر نیز ازافعال سابقهٔ خود نادم وتائب شده وبعفو ومرحمت رسول الله پناه آورده ودر مدح آن حضرت قصیدهٔ بلیغ انشا وبحضورلامع النور حضرت رسالتپناه قرائت نمود . پیغمبر علیه السلام بردهٔ نوربخت سعادت‌را که‌ازلمس وجود بهبود پیری سرفطراز چرخ برین بود بکعب پوشانیده درمیان ابنای بشر سرافراز وممتاز کردانیدند . از آنست که قصیدهٔ مذکور الی یومنا هذا بنام قصیدهٔ برده مشهور ومعروف شده‌است . اکرچه معاویه بن ابی سفیان برای خریدن

بردهٔ سعادت بمال فراوان سعی بلیغ بهم رسانیده بود امادرحیات کعب نائل مرام نشده بعداز وفات کعب از والده اش خریده شادکام کردید . وخلفای بنی امیه نیز واحدا بعد واحددر مواسم مبارکه زیور دوش افتخار مینمودند . تا وقتی که بنی عباس خروج نموده ودولت امویه رانابود کردانیده وبعض کسان دنبال مروان ثالث که واپسین خلفای امویهٔ بود وبجانب مصر کریخته ازدهکدهای مصر درده ابوسیر پنهان شده بود رفته بقتل رسانیدند و بردهٔ سعادترا از برش کشیده بدست خلفای عباسیه تسلیم نمودند . ایشان نیز تامدت پانصد و بیست وچهار سال بدین میراث شرف ایراب مفتخر ومباهی کشته یعنی تاز مانی که از اولاد جنکیز خان هلاکو نام خون آشام بغداد رابدست آورده خلیفهٔ مستعصم باالله را بقتل رسانیده وقدر چنین اثر سعادت کسترا ندانسته ازروی کفرو عنادیدرسوختهٔ بدنهاد انراسوخته بر باد داد . جزاه الله بمافعل .

درسنهٔ نهم هجرت سنیه بنی اسد بلادعوت خود بخود بخدمت رسول الله علیه السلام امده مسلمان شدند . اکرچه از آمدن بلادعوة امتنان وافتخار بهمرسانیده بودند . ولیکن بنزول آیهٔ کریمه هدف تیرزجر وتوبیخ شده اند .

غزوهٔ تبوك

رسول الله علیه السلام درماه ذی الحجه ازمکه عودت وتاشهر رجب سال نهم هجرت سنیه درمدینهٔ منوره اقامت ورزیده بعدازان غزای رومیانرا اعلان فرمودند . اکرچه بموجب اصول حرب درغزاهای دیکر عزیمت همایون خودرا همیشه پنهان میداشتند مکر دراعلان این محاربه چنان فائده مشاهده نمودند که هرکس

طول سفر و بعد مسافه وقوت و کثرت رومیان وشدت حرارت
تابستان و کذشتن فصل میوه وخالی بودن کذرکاهها از اشجار وبنا
وانهار را بخوبی اندیشیده فراخور آن تهیهٔ اسباب سفر نمایند
درآن اثنا بعضی منافقان برای انداختن فتور ونفاق درقلب اسلام
درخانهٔ جهودی فراهم آمده بالقای فساد مباشرت مینمودند که پیغمبر
علیه السلام ازمفسدت ایشان واقف کشته طلحه بن عبیدالله را
فرمودند تاخانهٔ مذکوررا ازبیخ و بنیاد برانداختند . ابن قیس
که از قبیلهٔ بنی سلمه بود برای ماندن درمدینه اجازت خواسته پیغمبر
علیه السلام نیز اجازت داده ازوی اعراض فرمودند . اکرچه
معاشر اسلام این غزارا خیلی معتنا پنداشته برای تدارک مهمات
واوازمات جنک و جدال در میدان امتحان بذل مال درآمد
شبدیز همت را تیز عنان کردانیده ازیکدیکر سبقت نمودن
میخواستند اما شهسوار جود واحسان عثمان بن عفان
ازهمکنان سبقت ورزیده بیشتر از صدرأس اسپ و نه صدشتر و هزار
دینار بذل وایثار نمود . درآن هنکام دونفر ازدلاوران اسلام پیش
پیغمبر علیه السلام آمده ازنیافتن اسپان خوشخرام نالان و کریان شدند
وبعضی جوانمردان بهر نوعی که باشد اسپانرا یافته ایشانرا نیز
شادکام نمودند . وبعضی کسان ازسفر اعتذاربهم رسانیده ورسول
الله علیه السلام عذر شانرا قبول نموده و بجانب تبوک متوجه
کشته بمواطن قوم ثمود نزول ولشکر اسلامرا ازدخول مساکن قوم
ثمود منع نموده فرمودند که بجزآب بئیر ناقه دیکر آبهارا برای اکل
وشرب استعمال نه نمایند . دران اثنادراثنای راه شتری که برای رکوب
همایون آن حضرت مخصوص بودکم شده وشخصی از منافقان بنی قینقاع

بنام زید بن اللصیت کفت ببینید محمد ازاسرار آسمان خبر میدهد وشتر خودرا نمیداندکه در کجاست. رسول‌الله علیه السلام کلامش را شنیده فرمودندکه اکر خدای تعالی بمن نفهماند من‌چه دانم بعدازان بقلب همایون شان وحی نازل شده کفتند شترمن درفلان جاست. وکسان رفته دیدندکه مهارشتر بشاخ درختی بند شده استاده است وزود خلاصش کرده همراه خود بیاوردند . میکویند منافق مذکور بعد ازان تائب و مستغفر کردیده است . چون رسول علیه السلام واصل تبوك کشته صاحب ایله بنام یمینه بن روبه وسا کنان جربا وازدرح آمده جزیه‌را قبول ودردائرهٔ مصالحه دخول نمودند . پس هریکیرا وثیقهٔ که مبین شروط صلح باشد احسان . وبعد ازان خالد بن ولیدرا بجانب اکیدرکه صاحب دومة الجندل بود وعقیدهٔ نصرانی داشت روان فرمودند . اکیدر بشکار کاو صحرایی مشغول بودکه خالد مانند شیر رسیده وآنرا کرفتارکرده بحضور رسول الله فرستاد . ودرهنکام وصولش پیغمبر علیه السلام جرمش رابخشیده وکارش را بجزیه مربوط کردانیده بجانب مملکتش روانه نمودند . رسول الله علیه السلام بعداز اقامت بیست روز در تبوك عازم مدینهٔ منوره شده فرمودندکه بایدکه تارسیدن لشکر اسلام هیچ کس ازآبی‌که در وادئ مشقق جمع شده است استعمال نماید (آب مذکور در یك روز آنقدر جاری میشدکه تنهاد ونفر سوار یرا کفایت میکرد) چون بعض منافقان آنرا استعمال واستهلاك کرده بودند . پس لشکراسلام درهنکام وصول آبرانیافته ازتشنکی متشکی شدند . پیغمبر علیه السلام منافقان مرقومرا نفرین نموده و برسرچشمه تشریف فرموده ودست مبارك

رادرسوراخ سنکی که آب ازانجایی برآمددرآوردند . ابتدا اندکی آب بیرون آمده وبعدازان سرچشمه فراختر شده بدرجهٔ جاری شد که کافه عساکر اسلام آتش عطش را خاموش ساخته سیراب کردیدند واز آنجا بحرکت آمده هنوز تامدینه یك فرسنك راه مانده بود که مالك بن دخشم ومعن بن عدی را پیش فرستاده مسجد ضرار را که منافقان برای مجمع نفاق وفساد بنا کرده بودند خراب کردانیدند .
وبتاریخ سنهٔ نهم هجرت سنیه درماه رمضان واصل مدینه شد و بقدر سی وایقدر نفر که بکار زار نرفته بلا عذر در مدینه مانده بودند بحضور فایض انور پیغمبر علیه السلام مشرف کشته و سوکند های بسیار خورده عذرهای رنکا رنك بیان نمودند رسول الله علیه السلام نیز ازسرخطای ایشان درکذشتند .

(داخل شدن قبیلهٔ ثقیف بدین اسلام)
و هدم معبدلات

رسول الله علیه السلام ازطائف عودت مینمودند که شیخ قبیله ثقیف عروه بن مسعود در راه بخدمت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم مشرف شده ایمان آورد وبعد ازان بجانب قبیلهٔ خود عودت و ایشان رانیز برای قبول نمودن دین اسلام دعوت میکرد که جاهلان غیور ومردمان بی شعور شور و شربهم رسانیده بزخمهای جانشکار تیر بر زمین انداختند کفتند اکر وفات نماید دیتش راچه کونه ادا باید کرد . عروه درحالت نزع سربر آورد وکفت شهیدان دیت ندارند . مکر آرزوی آن دارم که بعد از وفاتم مرا درمقبرهٔ مسلمانان که درمحاربهٔ بنی طائف شهید شده اند دفن نمایند . بعد از وفاتش وصیتش را بجا آوردند . بعد ازان فرزندش ابو ملیح وقارب بن

الاسود نیز مسلمان شده وازیك طرف والیٔ طائف بنام مالك بن عوف بجهت اخذ انتقام فعل سخیف بنی ثقیف برخاسته واز طرف دیکر رسول الله علیه السلام نیز باز بتبوك عودت فرمودند. چون بنی ثقیف بیقین دانستند که نتیجهٔ مخالفت وخیم خواهد بر آمد همکنان درماه رمضان بخدمت پیغمبر علیه السلام آمده ودین اسلامرا پذیرفته رجا ونیاز کردندکه تا مدت سه سال معبدلاترا هدم نموده نمازرا نیز عفو فرمایند. پیغمبر علیه السلام فرمودندکه بینمازیان ازدین سود برنمیدارند. وبرای هدم معبدلات نیز عاملان چابك دسترا معین کردند. اکرچه درهنکام هدم آن زنان وکودکان فریاد وفغانرا باسمان رسانیده کریه وزرای آغاز نموده بودنداما فائدهٔ نبخشیده وابوسفیانهم زود رسیده بموجب امررسول الله زیور وزینت معبدلاترابرداشته بفروخت. وبقیمتش دیت عروه واسودرا ادا نمود.

(داخل شدن قبائل عرب فوج فوج)
دردائرهٔ دین اسلام

رسول الله علیه السلام از غزوهٔ تبوك عودت فرموده وبنی ثقیف دین اسلامرا قبول نموده و چون قبل ازان مکه نیز فتح شده طائفهٔ قریش هم مسلمان شده بودند. پس از ایمان آوردن قریش که ازقدیم الایام برطوائف عرب حکم میکردند. وبحسب ونسب از کافهٔ اقوام عرب فائق بودند. باعث تقویه و استقرار اسلام کشته وسائر قبائل عرب نیز نجات خودرا در اتحاد اسلام پنداشته ازهر اطراف واکناف جزیرة العرب فوج فوج آمده بمسلمان شدن آغاز نمودند. نخستین بزرکان بنی تمیم باخطیبان

وشاعران خود آمده درمسجد در آمدند • ونام رسول الله علیه السلام را باآواز بلند برآورده کفتند ما برای قبول دین اسلام ومفاخرت آمده ایم • اکرچه باآواز بلند نام پیغمبر برزبان آوردن از دائرهٔ ادب بیرون بود با اینهمه پیغمبر علیه السلام از کمال حلم ومرحمت ازتقصیر شان درکذشته وخود شان نیز بمسجد درآمده ایشانرا بمخطابت و انشا اجازت دادند • خطیبان بنی تمیم بنام عطارد والاقرع خطبهای بلیغ خوانده وشاعر ایشان مسمی ز برقان نیز یك قصیدهٔ فخریه انشا نمود • بعدازان ازخطیبان پیغمبر علیه السلام ثابت بن قیس یك خطبهٔ بلیغ خوانده وحسان بن ثابت نیز چنان قصیدهٔ بلیغه را ارتجالا انشا وقرائت نمود که همکنان آفرین خوان شده کفتند خطیب شما ازخطیب ما بالا وشاعر شما نیز ازشاعر ما اعلی است • بعد ازان پیغمبر علیه السلام همکنانرا تلطیف وتطییب وفراخور عادت ایشان اکرام واحسان نموده وخیمهای مخصوص بر پاکنانیده تامدتی که در مدینه بودند بشراب وطعام اکرام ودرهنکام عودت نیز اسباب سفر ایشانرا اتمام نمودند • بعد ازان ملوك یمن ونصرانیان و بتپرستان عربستان هم فوج فوج آمده دین اسلامرا قبول کردند • وازجانب بعض ملوك ایلچیان آمده خبردادند که ایشان نیز دین اسلامرا قبول کرده اند • پیغمبر علیه السلام نیز ایلچیانرا باجواب صواب باز فرستادند • وائل که یکی ازملوك بود باشتیاق تمام بحضور رسول الله علیه السلام خرامان شده دین اسلامرا اعلان نمود • رسول الله علیه السلام از ایمان آوردنش ممنون ومسرور کشته مؤذنانرا فرمودند تابصلاة جامعه ندابرآوردند • ودست مبارك را برسروائل نهاده دعای خیر کردند • ورئیس

قبیلهٔ طی عدی بن حاتم که عقیدهٔ نصرانی داشت وازسطوت علی بن ابی طالب کریخته بنی قضاعه، که از نصارای عرب درشام مسکن داشتند پناه آورده. وخواهرش همراه بندیان بمدینهٔ منوره رسیده برای حریت خود برسول الله علیه السلام استغاثه نمود فرمودند که اندکی صبر نماید تا از دیار شما مردی امین یافت شود. القصه بعدازان باکرام واحترام فراخور استدعایش بجانب برادرش ارسال نمودند. چون پیش برادررسید. مکارم اخلاق رسول الله علیه السلامرا بیان وبرای رفتنش بسوی مدینه سعی فراوان نمود. آنهم بلاتأمل بجانب مدینه شتافته ودر هنکام وصول دین اسلامرا قبول نموده بالطاف بی کران واکرام بی پایان پیغمبر علیه السلام شادان وخندان کردید.

بعدازان رسول الله علیه السلام فقیهان پلاغتمنوانرا برای تعلیم دین بوفود که جنود جنود می آمدند معین. وبعضی اصحابرا بجانب یمن وسائر جهات ارسال فرمودند. وباطراف واکناف فراخور طلب قبائل والیان کاملرا تعیین وموافق قوانین شرعیه حکومت مدنیهٔ اسلامیه را ترتیب وتنظیم ودرهرجا تکالیف شرعیه را وضع وتعیین واصول مدنیترا تأسیس وتحکیم نمودند.

درین سال همایون ذل عامر بن طفیل باسبعونان نجد بخدمت رسول الله علیه السلام آمد وکفت اکر خلافترا بمن بکذارید منهم دین اسلامرا قبول خواهم کرد. کفتند تو مستحق آن نیستی. کفت درانصورت حکم قرا ومداین را بخود واداره بادیه را بمن بسپارید. فرمودند که این هم نمیشود مکر تو مردی سوار هستی باید

که سرداری عسکر سوار برا بتو بدهیم. عامر ازین سخن منفعل شد وکفت درانداک زمان می بینید که من هم مملکترا چکونه باسواری و پیاده پرخواهم کرد. والحاصل خشمناک شده برخاست و برفت. پیغمبر علیه السلام از کلامش متأثر شده کفتند خدایا ازشر عامر مارا نکهدار. دراثنای راه عامر بعلت طاعون دوچار ودرپنجهٔ شیر اجل کرفتار و باخاک هموار کردید. بر سر برادرش نیز صاعقهٔ افتاده هلاک کردید و مسلمانان هم ازشر ایشان خلاصی یافتند.

درین اثنا مسیلمهٔ کذاب که دعوی نبوت میکرد نامهٔ را برسول الله علیه السلام فرستاد که مضمونش اینست. ازجانب شریک نبوت مسیلمه بمحمد رسول الله انها میشود که من در رسالت باشما شریک شده ام. بنابرین نصف ممالک بمن ونصف دیکر بقریش تعلق دارد. ولیکن قریش عدالت نمیکنند.

ازجانب رسول الله علیه السلام نیز بروجه آتی جوابش تحریر کردید. ازجانب رسول الله محمد علیه الصلوة والسلام بمسیلمهٔ کذاب معلوم کردد که ملک ملک خدای تعالی است هرکرا از بندکان خود بخواهد وارث میکرداند. وحسن عاقبت برای آن کسانیست که درتحصیل رضای حق تعالی میباشند والسلام.

حجة الوداع

رسول الله علیه السلام بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنیه درمیان عشر اخیر ذی القعده برای حجة الوداع ازمدینهٔ منوره برآمده بتاریخ چهارم ذی الحجه بمکهٔ مکرمه واصل کردیدند. علی کرم الله وجهه نیز ازنجران بازآمده ودرراه باپیغمبر خدا ملاقی شده بمکه باهم رفته حج نمودند. درعرفه رسول الله علیه السلام بعدازحمد وثنای

جناب یزدان بعموم خطاب نموده فرمودند که کلام مرا بشنوید. نمیدانم امابلکه بعد از امسال دراینجا باز همراه شما ملاقات نخواهم کرد. ای بندکان خدا تاملاقی شدن شما بحضرت مولا چنانچه این ماه واین روز شما حرمت دارد خون ومال یکدیکر شمانیز بشماحرامست. درنزدیکی بخدای خود ملاقی خواهید شد. ازشما اعمال شما خواهد پرسید. من برای شما تاا کنون در بیان حلال وحرام سعی فراوان نمودم. هرکس که نزد خود اشیای امانت داشته باشد بصاحب امانت تسلیم نماید. هرچند سود پول ممنوع است مکر سرمایهٔ شما بشما عائداست. ظلم مکنید تاظلم نبینید. جناب خداسود پولرا منع نموده است. سود عباس بن عبدالمطلب بکلی ممنوع است. حق خون که درهنکام جاهلیت داشتیدان هم هرکز طلب نخواهدشد. ونخسترین خون هم خون ربیعه بن الحرث ابن عبدالمطلب است (نخستین چنین حقوقرا ازبطانهٔ بیت اسقاط نمودند) خطبهٔ مذکور درازاست ودر کتب سیر بعینه محرراست.

درفقرهٔ دیکر همچنان کفتند سخن مرابشنوید سخنها که شایان بیان باشند بشما کفتم وبرای شما کتاب الله وسنت رسول الله بکذاشتم. اکر بدان تمسك نمایید خطا نخواهیدکرد. درفقرهٔ دیکر هم برای حسن معامله نمودن بازنان وصیت کرده اند. چون دراین خطبه درنزدیکی انتقال خودرا بسوی دار آخرت تصریح فرموده بودند پس علی العموم اهل اسلام وعلی الخصوص اصحاب کرام خیلی اند وهکین شده زار زار بکریستند. واین حج را حجة الوداع وحجة البلاغ نام نهادند.

نصب نمودن رسول الله علیه السلام عاملانرا

باطراف ونواحی

بروجه سالف البیان ساکنان یمن که بزیر حکم وزیر بازان بودند دین اسلام را قبول کرده وبازان هم تاهنگام وفات درولایت یمن والیٔ مستقل مانده بود.

وقتی که رسول الله علیه السلام ازحجة الوداع عودت فرمودند. خبرارتحال بازان شنیده پسرش شهربن بازان راتنها والیٔ صنعانصب وبراضلاع دیگر از اصحاب کرام عاملان رامتین نمودند چنانچه ادارهٔ ضلع مأرب راابوموسی الاشعری وسپهسالاری رابیعلی بن امیه وهمدان را بعامر بن شهر وعک را بطاهر بن ابی هاله ومابین نجران وزمع وزبید را بخالد بن سعید بن العاص ونفس نجران را بعمر وبن حزمه ودیار حضرموت را بزیاد ابن لبید وسکاسک وشکون را بعکاشه بن نور ومعاویه را بابن کنده وادارهٔ جماعتش بعبدالله المهاجرین ابی امیه تفویض فرموده. وازسبب بیمارشدن عبدالله بردیار حضرموت زیاد بن لبید را وکیل نمود. ومعاذبن جبل را برای نظارت تعلیم فقه وقرآن شریف یمن وحضرموت معین کردند. وقبل ازیشان عدی بن حاتم طی برای جمع کردن صدقهای قبائل واسد معین شده ومالك بن نویره بجبابت صدقه وجزیهٔ بنی حنظله مقرر گشته. وعلا بن الحزرمی نیز بحرین وعلی بن ابی طالب هم بجبابت صدقه وجزیهٔ بنجران ارسال شده بودند. علی کرم الله وجهه خدمت خود را سر انجام داده بحجة الوداع نیز واصل شده بود.

بعدازحجة الوداع مزاج شریف رسول الله علیه السلام منحرف گشته وآهسته آهسته خبر شدت انحراف مزاج آن حضرت باطراف واکناف شایع شده. وچون دوسه ماه پیش ازان اسود العنسی

ومسیلة الکذاب وطلیحه نام‌مدعیان در وغکو خروج نموده. واسود العنسی دریمن ومسیلة الکذاب در یمـامه وطلیحه دردیار بنی اسـد بدعوی نبوت برخاسته بسیاری مردمان راکه هنوز نومسلمان شـده بودند. بانیر نکهای نادان فریب ازراه راست برآورده جمعیت‌خود را آنچنان قوت دادندکه بسیاریٔ والیان اسلام از مقاومت ایشـان عاجز شده بمدینهٔ منوره عودت نمودند رسول الله علیه السلام در شدت بیماری نیز برای رهانیدن اسلام از مضرت کید در وغکویان سعی بلیغ فرموده وبقبائلی که هنوز درمسلمانی ثابتقدم وبعض والیان را نیزکه دریمن باقی مانده بودند اوامر مخصوصـه ارسـال نمودند چون بجنك وپیکار مغلوب کردانیدن اسود العنس‌که جمعیتی بسیار داشت خیـلی دشوار بود بس ناکهان اورابایك تدبیر حکیمانه بقتل رسانیده اسلام را از شرآن تدریر رستکاری دادند. برای استیصال دیکران نیز ازهر اطراف واکناف همت وغیرت رابهمر سانیدند. وبرای تربیه وتأدیب قبیـلهٔ قضاعه نیزکه ازنصرانیان عرب بوده درزمین شـام اسـکان داشتند ازموالیٔ رسول الله اسامه بن زید بن الحارثه را امیر الجیش ساخته و بعض اصحـاب کبار را همراهش معین‌کردند. اما بعض اهل‌اغراض‌بأمارت اسامه اعتراض‌نمودند. وکلام شان بسمع پیغمبر علیه السلام واصل کشته فرمودندکه پیش ازین درحق پدرش زید نیز اعتراضها شده بودند. چنانچه زیددر هرکاری‌که معین شده بود لیاقت وکفایت خورا اثبات‌کرده‌است. اسامه هم درین کار اقتدار تمام دارد. بعد ازان برای‌حرکت‌نمودن اسامه امر نموده باصحاب فرمودندکه اکرازین بیماریٔ‌شدید امر حق واقع کردد بایدکه برای محـافظهٔ مقر خلافت بافکار صـایبهٔ اسامه

مراجعت وحرکت لشکر اسلام رانیز بحزم وتدبیرش محول ومفوض گردانید صحابهٔ کرام فرمان پیغمبر علیه السلام را بتعظیم تمام قبول کردند. بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنبه روز دوازدهم ربیع الاول رسول الله علیه السلام درحجرهٔ عایشه رضی الله تعالی عنها ارتحال دارالبقا نمودند. ازمشار الیها بطریق نقل روایت شده است که پیغمبر علیه السلام در نفس واپسین (الرفیق الاعلی من الجنة) بیان فرمودند بعد ازان شهباز بلند پرواز روح مقدس شان از قفس بدن برآمده بسوی آشیانهٔ لامکان طیران نمود

ارتحال رسول الله علیه السلام رامناديان اعلان میکردند که عمر بن الخطاب درمجمع ناس رسید وگفت محمد وفات نکرده است بلکه مانند موسی بمناجات رفته است. وعن قریب عودت نموده منافقان راکه این خبر را اعلان مینمایند مؤاخذه خواهند فرمود. عمر هنوز درین خطابت بود که ابو بکر بن قحافه رضی الله تعالی عنه رسیده وعمر را دربحر تحسر وتأثر مستغرق دید وگفت (انصت یاعمر) یعنی ای عمر خاموش باش. ولیکن عمر ازکمال تحیر وتأثر امر ابو بکر را بگوش نیاورده بخطابت خود دوام نمود. بنابرین ابو بکر هم ازطرف دیگر آغازخطابت کرده وکسانی که باطراف عمر فراهم آمده بودند پراکنده شده بجانب ابو بکر توجه نمودند. ابو بکر بعد ازحمدوثنای ایزدمتعال بسوی ناس متوجه شد وگفت اگر درمیان شما ازپرستندگان محمد باشند بدانند که محمد ارتحال دارالبقا نموده است. اما اگر پرستاران خدا باشند خدای تعالی الی الابد باقیست. بعدازان آیهٔ کریمه (وما محمد الا رسول قدخلت من قبله الرسل افان مات وقتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین)

قرائت نمود مفهوم شریف آیهٔ کریمه. محمد تنها پیغمبر است پیش ازو هم پیغمبران بدنیا آمده ورفته اند. اکر محمد بمیرد ویاقتل شود آیاباز بدین قدیم خود برمیکردید. واکرکسی برکردد هرآیینه بخدای تعالی زیانی نمیتواند رسانید. وجناب یزدان بندکان شکر کنندکان را جزای خیر احسان خواهد فرمود. چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه آیات مذکور را تلاوت نمودعمر بهوش آمده دانست که فی الحقیقه محمد علیه السلام ارتحال دار بقا نموده است ودر اعضا واعصابش ضعف تمام پدید آمده بر زمین افتاد. وقتی که خبر ارتحال رسول الله بمکه رسید درمیان اهالیٔ مکه نیز قیل وقال بسیار بظهور آمده علامتهای ارتداد مشاهده شدن کرفت. مکر سهیل بن عمرو که دروقت تحریر عهدنامهٔ حدیبیه فقرهٔ محمد رسول الله‌را قبول نکرده بود بردرکعبه استاده واهل مکه رابدعوت فراهم آورد وکفت ای ساکنان مکه‌شما ازواپسین‌ایمان آوران‌هستید نخستیرین مرتدان مشوید. خدای تعالی این کاررا مانند فرمودهٔ رسول‌الله علیه السلام بحدکمال خواهد رسانید. زیراکه رسول‌الله درین مکان‌که اکنون من‌استاده ام بر پا استاده کفته بودکه ای اهل مکه شماهم مانند من لااله الاالله بکویید. طائفهٔ عرب بشما مطیع خواهند شد. وامم دیکر بشما جزیه خواهند داد. وخزائن کسری وقیصر نیزدر نصرت این دین مبین خرج خواهند شد. چنانچه بسیاریٔ کلامهای ایشان تاحال بحیز حصول درآمده اند وعدهای دیکرهم‌که هنوز باقی مانده اند البته بمرکز اجرا واصل خواهند شد. ازین کلام هیجان ساکنان بیت الحرام ساکن شده خودرا زراه ارتداد باز داشتند. شرف وفضیلت دین اسلام هرکز انکار

نمیشود چونکه قویترین دشمنان این دین هم وقتی که دقایق وحقایق دین اسلام را دانستند ایمان آورده تا درجهٔ نهایت فداکارانه وجانسپارانه برای محافظهٔ دین خدمتهای بسیار بجا آورده اند .

رسول الله علیه السلام درهنگام شدت مرض اصحاب کرام را جمع کردانیده ودرحق همکنان دعای خیر نموده فرمودند که همواره ازخلاف رضای حق تعالی احتراز نمایید . درممالك خدا بر بندکان خدا جبروتکبر مکنید . زیرا که جناب خدا مرا وشمارا فرموده است که (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علوا فی الارض ولافسادا والعاقبة للمتقین) معنای شریف آیهٔ کریمه . ماتنیم دارآخرت را بدان کسان میدهیم که دردنیا کبر وفساد نمودن نمیخواهند . وحسن عاقبت برای پرهیزکارانست . بعد ازان از بعض سخنهای فرقتنمای انحضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه زارزار بکریست . ودیکر اصحاب نیز بکریه وزرای اغاز نمودند . رسول الله علیه السلام هم بکریهٔ ایشان تاب نیاورده ازمیان چشم که چشمهٔ بحر حقایق وحدانیت بودند قطرات رقت آمیزرا مانند مروارید ریخته فرمودند که مرا کاغذ ودوات بدهید تابرای شما چیزی بنویسم که بعد ازمن الی الابد هادیٔ شما باشد . بعض صحاب قیل وقال را بهمرسانیده وکلام آن حضرت را بشدت مرض حمل نموده وقلم ودوات را نداده بغرفهٔ دیکر رفتند اکرچه بعدازقیل وقال باز بحضور سعادت مشرف شده بجهت نمودن وصیت تکرار بتکرار رجاونیاز نموده بشنند مکر درجواب شان چنان فرمودند که اکنون مرا بحال خود بکذارید چونکه این حال من ازان تکلیفها که شما میکنید برای من بهتروخوشتراست .

اکرچه محرران سیر مادهٔ این وصیت را درکتب سیر رسول الله

ذکر نموده میکویند وقتی که پیغمبر علیه السلام قلم ودوات را خواستند یکی ازاصحاب کفت (ان رسول الله یهجر) وازین کلام درمیان اصحاب کرام بحضور پیغمبر علیه السلام نزاع حاصل شد . وبعض کفتند درحضور انبیا نزاع جائز نیست . پس ازآنجا برآمده ودرجای دیکر کفتکو بهمرسانیده و باز بحضور سعادت آن حضرت عودت نموده بالتماس تمام وصیت را بخواستند . (کو یا کلام مذکور را عمر رضی الله تعالی عنه کفته بود) ولیکن دراین باب هیچ تناسب واطراد ندارد . بلکه درچندجا تناقض وتباین هم دارد . یکی آنکه چون درحجة الوداع پیغمبر خدا خطبه را درمجمع عام بمواجهۀ چند هزار نفر اسلام خوانده فرموده بودند که کلام الله وسنت رسول الله راسراج طریق هدایت شما نمودم . اکر بدان تمسك نمایید هرکز ازراه کم نخواهید شد . پس بوصیت دیکر چه احتیاج مانده بود . علی الخصوص درحجة الوداع خطبه را برای استماع کافۀ حجاج باواز بلند میخواندند ودرجائیکه اواز منقطع میشد ازآنجا اصحاب کرام آن را تاجای دیکر باواز بلند میرسانیدند . چون خطبۀ حجة الوداع بما متواتر آمده است پس درصحت آن بقدرذره هم شبهه نداریم . دوم آنکه . بکتب معتبره واخبار موثوقه نیز ثابت است که اصحاب کرام درحضور پیغمبر علیه السلام آنقدر ادیبانه حرکت مینمودند که بجانب روی مبارك ایشان نکاه هم نمی انداختند . پس چکونه درحضور سعادت ایشان نزاع میتوانستند کرد . سیوم آنکه اولا دردادن کاغذ ودوات مخالفت نمودن وباز درطلب وصیت اصرار و الحاح کردنست . چون دراینجا تناقض وتباین ظاهر است . پس چنین حرکت را بعمر رضی الله

تعالی عنه اسناد نمودن هرگز شایان نیست . محققین سیر متفق
بر آنند که صدق و محبت حضرت عمر بذات شریف پیغمبر بدرجهٔ
بود که بمجرد شیوع خبر ارتحال آن حضرت مدهوش شده میگفت
محمد فوت نکرده است بلکه برای مناجات رفته است . چون ابوبکر
رضی الله تعالی عنه ارتحال جناب پیغمبر را اعلان کرده بود عمر
مدهوش شده بر زمین افتاده بود . پس چگونه عقل باور میکند که
ذواتی که بدین صفت موصوف باشند سخنی را که تو بوجهٔ احاد
ناس هم گفتن شایان نیست بحضور رسول الله علیه السلام خصوصاً
در آخر نفس ایشان بگویند . پس معلوم شد که هر آینه درین باب
اصحاب اغراض غرضی مخصوص دارند . گویا پیغمبر علیه السلام
میخواستند که علی کرم الله وجهه را خلیفهٔ خود سازند و بعض اصحاب
قیل و قال را بهر بهانه نگذاشتند که درین باب وصیت نمایند . اگر
چنان باشد پس چرا بعد از آن در طلب وصیت الحاح و اصرار ننموده
بودند . والحاصل درین باب نظر و بحث دارد . گیریم که اگر
رسول الله علیه السلام سخنی چنین فرموده هم باشند از هم از این کلام
وصیت خلافت علی رضی الله عنه بهیچ وجه مفهوم نمیشود . چونکه
پیغمبر علیه السلام فرموده بودند که برای شما چیزی بنویسم که
بعد از من الی الابد هادی شما گردد . و هرگز از راه گمراه نخواهید شد .
علی رضی الله تعالی عنه ابدی نبود که الی الابد هادی امت میتوانست
شد . بعد از آن وقتی که مردمان در جمعیت سقیفه بابوبکر رضی الله
تعالی عنه بیعت میکردند . ابوسفیان بنزد علی بن ابی طالب رفته
گفت ما میخواهیم که تو بیعت نمایم و اگر درین باب مخالفت روی
نماید در آن صورت من مکه را پیاده و سواری مالامال خواهم کرد .

علی ازین سخن روی درهم کشید وکفت غرض تو آنست که درمیان اسلام تفرقهٔ حاصل شود. وقتی که بیماری پیغمبر علیه السلام مشتد کردید عباس رضی الله تعالی عنه بعلی کرم الله تعالی وجهه کفت برو واز رسول الله بپرس که بعد از ایشان خلافت بکه میرسد. علی کفت من اینرا نپرسم چونکه اکر بما وصیت نماید درآن صورت خلافت را بما هرکز نخواهند داد. در تاریخ کامل ابن اثیر تحریر شده است که چون علی شنید که مردمان ابوبکر را بیعت میکنند انچنان بزودی برخاست که تنها باجامهٔ خواب ازخانه برآمده برای بیعت بشتافت وپوشاکش را که ازخانه فرستاده بودند درثقیفه پوشیده بود. متواتر است که رسول الله علیه السلام خلافت را بهیچ کس وصیت نفرمودند. مکر درشدت مرض بجای خود ابوبکر رابرای نماز استخلاف نمودند. وبقول مؤرخین ابوبکر هفتده بار پیش نماز شده است. میکویند چون مرض پیغمبر علیه السلام مشتد شد باصحاب که درحضور سعادت شان حاضر بودند کفتند ابوبکررا بکویید تاپیشوای نماز شود. زوجهٔ محترمهٔ ایشان حضرت عایشه بنت ابوبکر نیز حاضر بود کفت دل پدرم نازکست بنابرین بمقام شما نمیتواند استاد. بازفرمودند که ابو بکررا بکویید تاامام شود عایشه کفت پدرمن بدان تحمل ندارد. ازین سخن خاطر عاطر رسول الله علیه السلام متغیر شده فرمودند که (ان کن صواحب یوسف) یعنی شما طائفهٔ زنان دوست یوسف هستید. والحاصل عایشه راعتاب نموده کفتند (مروا ابابکر فلیصل بالناس) سبب نخستین بیعت ناس بابوبکر رضی الله تعالی عنه نیز همین بود.

چون ازسیاق اخبار ووقایع روزکار معلوم میشود که علی

کرم الله تعالی وجهه ازاتباع شیخین هرکز استنکاف نموده است .
پس آنکسانیکه بخلاف این کفته‌اند . هرآینه غرضی دیکر
داشتند . دراصل باعث احداث اختلاف بنی عباسیه شده اند .
زیرا که نخستین ایشان بدعوی استحصال حق آل رسول ایزد متعال
خروج نموده وجهان رابدروغ بیفروغ پرکرده و خلافت را بنام آل
رسول الله کرفتند . وبعد ازان آن خیانت واهانت را که درحق
ایشان بجا آوردند . انشاالله تعالی انهارا نیز بدلائل قطعیه
وشواهد یقینیه اثبات خواهیم کرد . ومن الله توفیق

(بیعت ثقیفه)

وقتی که رسول الله علیه السلام ارتحال دار بقا نمودند . آل
واصحاب خیلی اند وهیکن وبتجهیز وتکفین رسول الله علیه السلام
مشغول شده بودند که عمر رضی الله عنه بردر آمد و کفت
میخواهم که اندکی ابوبکررا ببینم . کفتند اوبتجهیز مشغول است .
کفت باید که اورا ببینم چون ابو بکر ازخانهٔ رسول الله برآمده
همراه عمر ملاقات کرد عمربوی کفت درثقیفهٔ بنی سعد یعنی درصفت
بنی سعد انصار فراهم آمده میخواهند که سعدبن عبادرا بیعت
نمایند . واکر درانجا زودنرسیم میترسیم که درمیان اسلام تفرقهٔ واقع
خواهد شد . پس ابوبکر وعمر وابو عبیده رضی الله تعالی عنهم
باهم سقیفه رفتند . ودیدند که انصار جمع شده برای بیعت سعد
حاضرهستند . ابو بکر زود بخطابت آغاز کرده ودرحق انصارکه
در اسلام قدم داشتند ودرتأیید دین اسلام مال وجانرا فدا کرده
بودند ستایش فراوان نمود وکفت ای معشر اسلام چون ماازقوم
وعشیرت رسول الله هستیم پس باید که ما امرای ملت باشیم وشما نیز

ازوزراء حباب بن منذر بسخن آغاز نموده وفضل وتقدم انصار را که دردین اسلام داشتند بیان کرد وگفت (منا امیر ومنکم امیر) یعنی انصاف آنست که امیری از ما وامیری از شما باشد. یعنی یک امیر از اوس وخزرج ویک امیر از قریش بشود. عمر گفت اجتماع دوامیر بیک مسند نمیتواند شد. بلکه امیری تنها تعلق بما دارد چونکه رسول الله علیه السلام شمارا بما وصیت کرده است نه مارا بشما. واگر امیری شما بخواست درانصورت مارا بشما وصیت میکرد نه شمارا بما. اگرچه عمر وجناب درحق یک دیگر یک دوحرف شدید هم برزبان رانده بودند. مگر امین الملة ابو عبیده زود بکلام آغاز نمود وگفت ای انصار ازجناب پروردگار بترسید (وانتم اول من نصر وآزر فلاتکونو اول من بدل وغیر) یعنی چون شما متقدمترین قوت دهنده ویاری کنندهٔ اسلام هستید. پس شما نخسترین تبدیل کننده وبرهم زننده مشوید. بعدازان ازانصار بشیر بن سعد برخاست وگفت ای معشر انصار چون محمد از قریش بود پس امیری هم بهمین قوم اولی است واگرچه فضل تقدم ما که در جهاد ونصرت دین اسلام داشتیم انکار نمیشود اماچون مقصد ما از ان محض تحصیل رضای خدا ورسول الله بود پس برای نیل دنیا با اهل حق تعرض نمودن بهیچ وجه شایان نیست. حباب روی خود بجانب وی گردانیده باآواز بلند گفت آفرین برتوباد که بپسر عم خود سعد چه خوب مظاهرت نمودی بشیر گفت (لا والله ولکن کرهت ان انازع قوما حقهم) یعنی بخدا چنین نیست مگر بامرد مانکه حق دارند منازعه نمودن را مکروه میدانم. بعد ازان ابوبکر رضی الله تعالی عنه بجانب عمر وابوعبیده اشارت نمود وگفت ازین دو یکی بیعت

بکنید. عمر کفت نمیشود چونکه رسوالله علیه السلام تقدم ترا
بپیشوا کردانیدن نماز بمانشان داده است. ودرجائیکه تو باشی
ما امیری راقبول نمیتوانیم کرد. وزود دست خود را در ازکن
تابتو بیعت نمایم. بشیر بن سعد بر همکنان سبقت ورزیده بیعت نمود
بعد ازان دیکران هم فوج فوج آمده بیعت کردند

روزدوم خلافت بیعت عامه اجراشده خلیفهٔ رسول الله ابوبکر رضی الله
تعالی عنه در مسجد تشریف برمنبر برآمده بعدازحمدوثنای خدای تعالی
چنین کفت ای ناس اکرچه من امیر شما شده ام مکر از شما بهتر
نیستم. اکرد رامیری حرکت راست نمایم باید که مرایاری کنید.
واکر کجی نمایم مرا براستی بیارید. صداقت امانتست وکذب
هم خیانت. ناتوان شما نزد من توانا ست چونکه حق اورا ازقوی
تحصیل می نمایم. وتوانای شمانیز پیش من ناتوان است چونکه حق
ناتوانرا ازوی میستانم. انشاالله جهاد را هرکز ترك نخواهید کرد.
زیراکه خدای تعالی ترك کنندکان جهادرا همیشه حقیر و ذلیل میکرداند
تامن درتحصیل رضای خدا ورسول خدا باشم مرااطاعت کنید. واکر
از امرخدا ورسول الله اندکی تجاوز نمایم مرا اطاعت مکنید. چونکه
درآن صورت اطاعت نمودن شما بمن هرکز لازم نیست. اکنون
وقت نماز نزدیك شده است برای نماز برخیزید. خدای تعالی
همکنانرا رحم کناد.

صحابهٔ کرام رسول الله علیه السلام بانتظام مهام مصالح انام
واهل بیت نیز برای خدمت تجهیز وتکفین رسول الله علیه السلام
مشغول شده روز دوم ازتحال آنحضرت فراخور وصیت تجهیز

وتکفین بهرسانیده درجائیکه وفات کرده بودند دفن نمودند .
باشهر اقوال مدت شصت وسه سال معمر شدند *

(شمائل رسول الله علیه الصلواة والسلام)

رسول الله علیه السلام میانه قد وبزرك سر وکندم کون اندکی
مائل بسرخی ووجه مبارك اندکی دراز وسیاه چشم بوده درمیان
ابروان فراخ وموبهای ریش مبارك بسیار ومیانهٔ دوشانه کشاد
وسربازوان کلفت وسنیهٔ پهن ودست وپای اندکی ستبروموبها راست
وکردن صاف داشتند . وقتی که بیك طرف التفات میفرمودند باهمه
وجود میکردیدند . ودر رفتار چنانکه از کر یوه پایین آیند
حرکت نموده بسرعت میرفتند . واکمل بنی نوع بودند صلی الله
تعالی علیه وسلم .

من درینجا سیرت سنیهٔ حضرت نبویه را مجملا وتبرکا بنوشتم .
مقصد من ان نیست که تاریخ اسلام را استیعاب نموده بنویسم بلکه
نیتم انست که تنها مواد مهمه را که ازظهور اسلام تا این زمان باسلام
تأثیر تمام دارند باسباب وحقایق بیان نمایم . ونخستین حقیقت دین
اسلام واختلافیکه درحق عقاید اسلام بظهور امده است واصول
مذهب اهل سنت وجماعت وجبریه ومعتزله را بیان و بعدازان رأی
وافکار این دوفرقهٔ اخیره را محاکمه مینمایم .

(اصول مذهب اهل سنت)

ازرسول الله علیه السلام پرسیدند که اسلام چیست فرمودند که .
(ان تشهدان لا اله الا الله وانی رسول الله وان تقیم الصلوة وتؤتی
الزکوة وتصوم شهر رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا)

یعنی کواهی دادن یکانکی خدا وپیغمبر بودن من از طرف خدا وادا نمودن نماز مفروضه وبدادن زکوة مال وکرفتن روزه درماه رمضان وحج نمودن بیت الله اکر استطاعت ان داشته باشی. بعد ازان پرسیدند که ایمان چیست فرمودند که ان تؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وان تؤمن بالقدر خیره وشره) یعنی بخدا وفرشتکان ورسولان وکتابهای خدا و روزرستخیز و بقدر و بخیرو شر قدر باورنمودن است. بعد ازان پرسیدند که احسان چیست فرمودند که (ان تعبدالله کأنك تراه فأن لم تکن تراه فانه یراك) یعنی خدا راچنان پرستش نمای که کویا تواورامی بینی اکرچه تواورا نمیبینی مکر اوترامی بیسند. بعض اهل اسلام معنی حقیقی باورکردن قدر وبخیر وشرقدر بخوبی ندانسته بد وفرقه منقسم شدند. یعنی یکی جبریه ودیکری ضدتام آن معتزله است. وهریکی ازایشان بچند اقسام منقسم کشته وچون هر فرقهٔ ایشانرا یکان یکان بیان نمودن ازصدد تألیف برونست پس تنها مذهب اصحاب جبر محض وارباب اختیار محض رابیان میکنیم چونکه ایشان بزرکترین فرقهای دیکر هستند.

(جبریه)

جبریه میکویند انسان هیچ اختیار ندارد. بلکه درکافهٔ افعال مجبوراست وانسانرا ازشرف انسانیت محروم ساخته بدرجهٔ جمادات فرود آوردهاند. وبحدیث شریف (وان تؤمن بالقدر خیره وشره) وبدیکر حدیث شریف نیز که از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که (السعیدمن سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه)

استناد نمودند. مفهوم منیفش آنست که اهل سعادت واهل شقاوت درشکم مادر متخلق کشته پیدا میشوند یعنی سعادت وشقاوت در پید ایش است. چون کلام پیغمبر علیه السلام عبارت از باور کردن آن خیر وشراست که مقدور الهی است. پس ایشان معنئ حقیقئ کلام رسول الله علیه السلام را که عبارت از بیان تأثیر آن خلقت است که بمخلوق دارند ندانسته چنان مذهبی غریب ایجاد نمودند که حدودالهی رانیز تعطیل میتواند کرد. چونکه اکر انسان درفعل خود مجبور میشد هم حدود ساقط میکردید وهم انتظام احوال انام برهم میخورد. این حال نیز مخالف حکمت بالغهٔ یزدانیست زیرا که بقای عالم باحوال انتظام مربوط است اکر با حوال حوادث کائنات بنظر امعان نکاه انداخته شود. مشاهده میکردد که همکی اشیا بنظامات متسلسله بایکدیکر چنان مربوط هستند که بقدریك ذره هم مخالفت ندارند. مکر آنچه بما فائده میرساندما اورا خیر وآنچه ضررمیرساند اور انیز شر میخوانیم. باوجود که این ماده درحق عموم صحیح نمیشود. چون روی زمین باقوام ملل مختلفه مسکونست و بحکم.

(مصائب قوم عند قوم فوائد)

خیر یك قوم بقوم دیکر شر ومصیبت یك قوم بقوم دیکر فائده میبخشد. پس دانسته شد که درجهان خیر وشر مطلق نیست بل بنسبت یکدیکر خیر متضمن شراست و شرمتضمن خیر. این حال درحق سائر حیوانات نیز همچنین جاریست. چونکه تمامئ اجسام که درجهان یافت میشوند آکل ومأکول هستند. چنانچه

اززمین نباتات وازنباتات حیوانات پرورش میبابند. وآخرالامر بازرمین آنرا غذای خود میسازد. وبزمین بدل مایتحلل میشود. یعنی آنچه میدهد بازمیستاند. همچنین همکنان یکدیکررا خورده دورمیکنند. چون این قاعده ازذرات هواتا بزرکترین حیوان جاری بوده بریك دیکر ظلم میکنند. پس معلوم شدکه بقای انواع واجناس مخلوقات نیز ازهمین دوصفت حاصل میشود کهما آنراخیر وشرمیخوانیم. وتعارف که مطلوب الهی است بقای انسان حاصل میشود. بحکم حدیث قدسی (کنت کنزا مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) معنای شریفش انست که. من یك کنجینهٔ مخفی بودم وخواستم که دانسته بشوم پس خلق را پیدا کردم تادانسته بشوم. درانیجا مراد از خلق انسانست چونکه وجود وقدرت حق تعالی چنانکه انسان می فهمد دیکرحیوانات نمیدانند.

(نتیجه)

این احوال عند الله هرکز شرك حساب نمیشود. چون ما افعال الهیه را بپیمانهٔ ناقص می پیمایم بنابرین خطاهای بزرك مینمایم. (اللهم ارنا الحق حقاً نتبعه وارنا الباطل باطلا نجتنبه) احوال عمومیهٔ مذکور قوانین عمومیه هستند که جناب باری تعالی برای بقای سلسلهٔ مخلوقات تقدیر کرده است. ازین احوال عمومیه حیوانات حس وادراك وحرکت دارند. وانسان ازدیکر حیوانات نطق وترقی بیشتردارد. استعمال حواس نیزباراده حیوان موقوفست. اکر سوء استعمال نموده همجنس خود را تعدی نماید شر. واکر حسن استعمال نموده بدیکران لطف وخوبی نماید خیر میشود وازهمین

حرکت که متضمن این دوصفتست هر یك فراخور عمل خود دردنیا وعقبی جزا وسزامییابد یعنی بخیر جزای خیرمی‌یابد وبشرنیز جزای شر. (نتیجه) چون جبریان معنی قدر و خیر وشرکه در حدیث شریف محرر است نمی فهمند که عبارت ازان مقدر است که دراحوال عمومیه جاری میباشد بنابرین انسانرا دراحوال خصوصیه مجبور پنداشته در بادیهٔ گراهی حیران وسرگردان مانده‌اند. وچون احوال عمومیه خود مجبور یست. پس قدر هم عبارت ازهمینست

(معتزله)

طائفهٔ معتزله که‌دراوائل‌ایشان را اصولیه میخواندند. میگویند انسان دراحوال‌خصوصیه مختار است. اگر قوت وقدرت‌خودرا بمحاسن صرف نماید مثاب واگر بقبایح صرف کند معاتب میشود. واگر کسی بگناه کبائرکه درشریعت نهی شده است ارتکاب نماید درعقبی عذابش مخلد است. فی‌الجمله ایشان هم دردنیا باحد. شرعیه که مقیاسیست مخصوص عقاب آخرت را بپیمانهٔ متناسب نپیموده افراط وتفریط کرده‌اند. ودرعقبی بدوام عذاب‌بعض‌اصحاب کرام رسول علیه السلام نیزکه مصباح هدایتندحکم نموده‌اند. وبخلفائ امویه وعباسیه چاپلوسی وکاسه‌لیسی نموده درمسئلهٔ سلب صفات وخلق قرآن نیز مظاهرت واهل سنت وجماعترا خیانت واهانت واصحاب کرامرا افتراهای بسیار نموده باعث فسادهای بیشمار شده اند. طائفهٔ نظامیه که قوی ترین معتزله است خدای تعالی را از خلق شرمنزه پنداشته میگویند شر از فکر بد حاصل میشود. وحق تعالی ازین صفت پاکست. وخیر وشررا ازحیز حقیقی دور انداخته بمذهب مانیٔ زندیق تقرب نموده اند

چنانچه رسول‌الله علیه‌السلام نیز برای اصولیه فرموده اند که ایشان مجوسیان اسلام هستند.

(خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه)

چون رسول‌الله علیه السلام درنهایت سنهٔ دهم هجرت سنیه بدارالقرار انتقال فرمودند. مهاجرین وانصار بابوبکر رضی‌الله تعالی عنه بیعت نموده ومشارالیه باجماع امت خلیفهٔ رسول الله علیه السلام شده اسامه بن زیدرا برای تأدیب قبیلهٔ قضاعه معین گردانید اگرچه عمر رضی الله عنه نیز زیر سایهٔ لوای سعادت التوا که دردست اسامه بودمعین‌شده بود اما اسامه ماندن عمر رضی‌الله تعالی عنه درملازمت مقر خلافت مناسب دیده عمررا بخدمت خلیفهٔ رسول‌الله فرستاد که درین خصوص مشورت نمایند. وبعض صنادید انصار که اسامه را نمیخواستند ازحداثت سن اسامه سخن رانده بعمر گفتند باید که برای سپهسالار ساختن شخصی که درسن ازاسامه بزرگتر باشد بخدمت خلیفهٔ رسول لله عرض نمای. چون عمر بخدمت ابو بکر رسیده رأی صوابنمای اسامه و بعد ازان افکار صنادید انصاررا تقریر نمود. یکبار خلیفهٔ رسول‌الله ازجای خود برجسته مانند موسی علیه‌السلام که درهنگام عودت ازمناجات ازسبب اختلافیکه درمیان بنی اسرائیل بظهور آمده بود برادرخود هارون علیه السلام را ازریش گرفته عتاب کرده بود ریش مبارك عمررا گرفته گفت یاعمر توچگونه سخن کسانرا درباب تبدیل ذاتی که‌رسول‌الله علیه السلام آنرا امیر جیش گردانیده است بمن میتوانی گفت بعدازان بازبجای خود نشسته ومحاسن یافت شدن عمر را در مقر خلافت تصدیق نموده نزدیك‌مدینه بمحل مسمی جرف که لشکر اسلام

فراهم آمده بود عزیمت و همراه اسامه ملاقات کرده و بجانب لشکر متوجه شد و گفت در هر مملکتی که می در آیید باید که حیات کودکان وزنان و پیران و کسانی که در معبد ها مشغول عبادت باشند محافظه نمایید. و تا ضرورت روی نماید مادهٔ هر حیوان را اگرچه شایان اکل هم باشد هرگز مکشید. ودرختان را نیز بریده مسوزانید. وامر مرا بخوبی نگاه دارید. بعد ازان عسکر را بحرکت آورده واسامه را بپیادگی تشییع نمود و گفت ای اسامه باید که تمامیٔ آن اوامر که رسول الله بتو امر کرده است اجرا نموده از یك حرف هم غافل نشوی. اسامه از پیاده رفتن خلیفه شرمنده و مضطرب گشته گفت یا شما سوار بشوید. ویا مرا رخصت بدهید تا پیاده شوم. خلیفه فرمود که آیا من در راه خدا این قدر خدمت هم ننمایم. وبعد از رفتن خیلی مسافه از اسامه اذن خواسته همراه عمر رضی الله تعالی عنه بمدینهٔ منوره عودت نمودند. و برای استیصال پیغمبران دروغ گو مانند طلیحه و مسیلمه وسجاح که در آخر زمان سعادت علی الخصوص در هنگام مفارقت رسول الله علیه السلام ازدنیا بدعویٔ نبوت بر پاشده بجهت ارتداد ساکنان جزیرة العرب سعی بلیغ میکردند. وبرای اصلاح حال قبائل وطوائف عربیه که مرتد شده بودند همراه اصحاب کرام مشورت نمودند. صحابهٔ کرام چنان بیان نمودند که میدانید که اکنون بعض قبائل بالکل و بعض نیز بالفرع مرتد شده اند وتنها طایفهٔ قریش وبنی ثقیف دردین اسلام ثابت قدم مانده اند. وچون عدد اسلام نیز بنسبت دشمنان خیلی اندك است پس شدت وحدت را اظهار نمودن روانمی بینیم چونکه برای اسلام خطر فراوان دارد. خلیفه گفت اگر مخالفان ازآن باج وخراج که درزمان پیغمبر

علیه السلام معین شده است یك بار دیگر هم کمتر بدهند باز هم همراه ایشان محاربه مینمایم .

درین اثنا اسامه بن زید از شام عودت نموده وجناب خلیفه اورا با مهاجرین وانصار همراه خود گرفته برای استیصال قبائل عبس وکنانه وذبیان که بجنگ مدینه آمده بودند بحرکت آمده ودر محل مسمی ابرق جنگیده همگی دشمنانرا زیر وزبر کرده باز بمدینهٔ منوره عودت فرمود. وفرصت را ازدست نداده بسوی محل مسمی ذی القصد که نزدیك مدینه بجانب نجد واقع شده است عزیمت وبرای اصلاح اهل ارتداد ازدلاوران اسلام یازده فرقه را مرتب ومنتظم گردانیده خالدبن ولیدرا برای تأدیب پیغمبر کذاب طلیحه وعکرمه بن ابی جهل را بگوشمالی مسیلهٔ کذاب وشرحبیل را برسیدن امداد عکرمه وعمر وبن العاص را باصلاح مرتدان قبیلهٔ قضاعه وخالد بن سعید بن العاص را سپهسالار فرقه های عسکر که باطراف شام میرفتند معین ساختند. وبردیگر فرقه هانیز از رجال اهل کفایت رئیسانرا نصب وبرای نگهبانی مملکت هم بقدر کفایت لشکر را تعبیه ووظیفهٔ هر یك را معین ومعاونت ومظاهرت یکدیگر را بصورتی متسلسل ومتناسب بیان کرده ودردست همگنان صورت عهدنامه را که اساس کار برهمان می توان نهاد تسلیم واجرای عدل وانصاف را بتأکید تنبیه وبجهت تأمین مراسلات فرقه های احتیاط را مرتب ساخته وهمگنانرا پی کار خود فرستاده خود شان نیز بمدینهٔ منوره درآمده قرار گرفتند . فرقه های مذکور فی الفور رایات نصرت آیات را کشاده مانند سیل عرم وبا اجل مبرم دنبال کار خود بشتافتند. خالدبن ولید چون رسیده

همراه طلیحه عقد مصاف بهم رسانید٠ وقبائل وطوایف که بکذب وتزویر طلیحه فریفته شده بودند ازحال تزویر اشتمالش واقف کشته واورا باقوت نبوتش تنها کذاشته پی کار خود کرفتند٠ آنهم چارو ناچار براسپی باد رفتار که حاضر کرده بود سوار شده وزن خودرا ردیف خود کردانیده بجانب طایفهٔ بنی کلب که ازفروع قبیلهٔ قضاعه بود فرار نمود٠ میکویند وقتی که قبیلهٔ قضاعه دین اسلام را قبول کردند آن هم مهتدی شده ودرزمان خلافت عمر رضی الله تعالی عنه بزیارت کعبهٔ معظمه آمده خلیفه را بیعت کرده است٠ روزی خلیفه اورا بطریق لطیفه کفت آیا ازکهانت چیزی باقی مانده است ویانه کفت اری هنوز هم ازان یك دوچیز باقی مانده است ٠ والحاصل بعد ازان درمحاربهٔ رومیان برای اسلام خدمتهای شایان هم بجا آورده است٠

عکرمه نیز بیمامه رسیده وهمراه مسلیمهٔ کذاب محاربه نموده شکست خورد٠ چونکه بنی حنیفه بقدر چهل هزار نفر تیغ کذار داشتند٠ وفرقهٔ عکرمه بدرجهٔ کفایت بنود ٠ اکرچه برای عکرمه لازم آن بود که تارسیدن شرحبیل در کارزار تعجیل ننماید٠ مکر ازکمال غیرت وشجاعت بیکبار بردشمن خونخوار حمله آورده برهم خورد وخودرا بیك طرف کشیده صورت هزیمت را بجانب خلیفهٔ رسول الله تحریر نمود ٠ خلیفه در جوابش نوشت که زینهار عودت منمای که برای اسلام ضعف تمام حاصل نشود ٠ وزود بافرقهای حذیفه وعرفجه که بجانب عمان مأمور شده اند التحاق نمای٠ بعدازان شرحبیل بیمامه رسیده آنهم مانند عکرمه حرکت نموده وبرهم خورده خودرا بازکشید٠ هرچند عکرمه بن ابوجهل وسهیل بن

عمرو پیش ازان چنانکه در فتح مکه بیان شده بودقوی ترین دشمنان اسلام بودند. اما بعداز آوردن ایمان در تائید اسلام آنچنان غیرت وهمت بجا آوردند که باعث تحسین خاص وعام شده‌اند. چونکه عکرمه در محاربهٔ یرموك چنانکه بیان خواهد شد مانند شیر ژیان بر دشمنان حمله های فراوان آورده شهید شده است. فی الحقیقه آن کسانیکه بصدق تمام دردین اسلام می‌درایند چنین حرکت می نمایند. وکسانیکه حقیقت اسلام رانمی فهمند هرآینه قدر وقیمتش رانیز نمی دانند خالدبن ولید ازسبب قتل مالك ابن نویره که ازروی سهووخطا بوقوع آمده بود مسؤل گشته وچاروناچار برای تبریهٔ ذمت بمدینهٔ منوره آمده بعد از تبریهٔ ذمت دیت مقتول را از بیت المال تأدیه کردند. وخالد مانند صاعقهٔ آتش فشان باز گشته ودرمیدان کارزار درآمده گاه غالب گاه مغلوب شده آخر الامر مسیلهٔ کذاب وبنی حنیفه تاب نبردآن نیاورده ودرباغی درآمده درحصارا پناه خود ساختند. ولشکر اسلام نیزدنبال ایشان تاخته محاربهٔ شدید نمودند. مسیلهٔ کذاب ازکمال کین وغضب مانند بت سنگین برپای ثبات استاده بود که زنگی وحشی نام که در جنك احد عم رسول الله علیه السلام حمزه رضی الله عنه را شهیدکرده بود مانند بلای ناگهان برسرمسیله حمله آورده قتل نمود. تماشا کنندگان فریاد برآورده گفتند (قتله الاسود) یعنی اورا سیاه کشت. بعدازان دشمنان بکلی ناتوان شده روبگریز نهادند. و دلاوران اسلام در عقب شان شتابان شده باصمصام خون آشام آن قدر دشمنانرا از جان ومال محروم گردانیدند که تنها کشته های مبارزان بنی حنیفه بیشتر از بیست هزار در میدان کارزار برخاك ادبار غلطان شدند. چون درین بازار گیرودار ازهردو جانب پای ثباترا برقرار داشته پیکار خونخوار کرده بودند

بنابرین ازانصار ومهاجرین هم‌ازهفت صدنفر بیشتر وازتابعین وحملهٔ قرآن کریم نیز بسیاری رجال بدارالعلیین ارتحال نمودند. پس حافظان فرقان عظیم الشانرا که باقی مانده بودند بفرمان خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام فراهم اورده قرآن واجب الاحترامرا چنانچه ازجانب یزدان نازل شده بود تحریر نمودند. واین قرآن واجب الاحترام همان کلام سعادت فرجامست که تااین زمان متواتراً بما واصل شده است.

ازجزیرة العرب ازقبیلهٔ بنی ثعلب تو زین وسالفة الذکر بانوئی دروغگو بنام سجاح که بدعوئ نبوت برپاشده وطوائف عربیه‌را فریفته وباقبیلهٔ بنی تمیم بتسخیر مدینهٔ منوره بحرکت آمده وتامحل جزف نام واصل گردیده ودرمیان فرقهای بنی تمیم شقاق ونفاق بظهور امده وبلا محار به خود بخود پراکنده و پریشان گشته بازگردیدند. وسجاح همراه مسیلمهٔ کذاب ملاقات کرده ودروحی والهام سخن‌های فراوان رانده واخرالامر نبی و نبیه آش خودرا باماش پخته بلاصداق ازدواج نمودند. وبعدازسه‌روز هوداران سجاح باسجاح ملاقی‌شده گفتند بلاصداق ازداواج هرگز نمی‌شود. وانرا نزد مسیلمه بیمامه فرستادند. مسیلمهٔ کذاب بواسطهٔ منادیان چنان اعلان کنانید که برای من وحی امده‌است که‌ازپنج وقت نماز که محمد فرض کرده‌است نماز بامداد وعشا عفو شده است وبرای صداق سجاح نیز نصف وارداب یمامه که به بیت‌المال عایداست بانصف جزیرة العرب تعلق بسجاح دارد ونصف دیگرش بمن عاید است والحاصل حاصلات نصف یمامه‌را بسجاح بخشیده بجای خود رجوع نمود. آخرالامر بسیاریٔ مرتدان بازهدایت یافته وحال

مسیلهٔ کذاب خراب شده وسجاح نیز بسوی جزیره باز کشته بقبیلهٔ خود بنی تغلب ملحق کردید. بعض مورخان میکویند سجاح تازمان معاویه زنده بوده وعاقبت الامر تائب ومستغفر شده بحسن عاقبت نائل کردیده است

خالد رضی الله تعالی عنه زودکار بنی حنیفه‌را بایك مقاوله نامه سرانجام داده وبرای تصدیق آن بجانب خلیفه فرستاده وخود دریك جاقرار نکرفته مانند سحاب رحمت بحرکت آمده وفرقهای دیکررا دست کیری نموده باعث پریشانیٔ خان ومان طلیحه ومسیله کردید. و بسیاریٔ مرتدان طوعا مطیع شده و بجز اشخاص معدود که درهنکام ارتداد بقتل مسلمانان اجتسار نموده بودند همکنان بزلال عفو سیراب شدند. ودر اندك زمان کار جزیرة العرب واطراف و نواحیش باحسن وجه سرانجام یافته واتحاد اسلام بهم رسیده بهر اطراف واکناف عاملان اسلام نصب و معین ووا ردات که ببیت المال تعلق داشت بمدینهٔ منوره واصل کردید. حاصل کلام یارغارشفیق یعنی ابوبکرالصدیق رضی الله تعالی عنه برای دین مبین چنان خدمتهای خوب نموده است که ازسر نوباعث احیای اسلام کردیده است

اکرچه ازسبب ارتحال رسول الله علیه السلام کافهٔ اصحاب کرام وجمیع اهل اسلام مانند کوسفندان که درشب تاریك بی‌چوپان پریشان شده میکردند حیران وناتوان مانده‌بودند مکربفکر منور ورای مرحمت کستر وهمت عدالت پرور حضرت ابوبکر الصدیق که همواره توفیق الهی رفیق داشت باز حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند. چون احوال مذکور بفضیلت ورجحانیت صدیق اکبر براصحاب دیکردلیلیست کافی‌دیس سخن بعض بی‌انصافان اهل غرض

که درسینهٔ پرکینه‌مرض داشته درحق چنین بزرگوار ازروی جهل وعناد زبان درازی میکنند استماع نمودن عین حماقت ومحض ضلالتست

شبدیز خامهٔ اهل عرفان درمیدان تحقیق بجولان آمده چنان بیان میکنند که چون خلیفهٔ رسول الله علیه السلام یعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنه درمکان ذی القصه نام فرقهای دلاوران اسلام‌را برای اصلاح حال مرتدان مهیاساخته خواست که خودش نیز بالشکراسلام بجانب میدان نبرد عزیمت فرماید. علی کرم الله وجهه لگام اسب خوش‌خرامش را محکم گرفت وگفت خدا نخواسته اگردرمیدان کارزارسهم قدر بهدف حیات خلیفهٔ پیغمبر کارگرگردد هرآیینه همگی مسلمانان محو وپریشان‌خواهند شد. پس عنان توسن تیز رفتار افکار خلیفه‌را بازگردانیده بمدینهٔ‌منوره عودت‌فرمودند. چون مورخین باخبر ومحررین سیرنا مور وقعهٔ مذکور را تحریر وتقریرکرده اند. پس حاشا وثم حاشا بالفرض اگربعضی کسان از اصحاب کرام در باب خلافت چنانکه بعض منافقان نافهمان بیان میکنند باهم رقابتی ومخالفتی هم داشته باشند با این همه اگر ایشان بانتشار دین اسلام مال وجان خود را فدا وهمت وغیرت‌را اجرا نمیکردند هرآیینه آبا واجداد مادر دین قدیم خودمانده برای فصل چنین دعوئ واهی بمیدان لعب وهوائی درآمدند باوجودکه درآن هنگام چندین هزار ذوات کرام که بصحبت مصطفی علیه السلام مشرف‌شده بذات همایون ایشان تقرب تمام داشتند موجود بودند وسر انجام دادن اینکار نیز بدیشان عایدبود بس‌ما نمی‌دانیم که بعد ازچندین قرنها کیست که

فصل چنین دعـوی را بما سپارش کرده است. آیا درقران شریف
ویادر احادیث منیف مشهورهٔ نبویه برای فصل چنین دعوی واهی
بما وصیتی و تکلیفی شده است . نی نی . بنابرین خوض
نمودن مادر چنین چیزها هم درمیان اسلام باعث نفاق وشقاق
میگردد وهم برضای خدا ورسول الله بکلی مخالفست. چنانچه
این چیزها دردنیاباعث شکست شوکت اسلام خواهندشددراخرت
نیز موجب ندامت وباعث عقوبت توانند گردید. حاشا کریم
که اگر اصحاب کرام بهوای نفس خود تابع گشته حق را کتم کرده
باشند درانصورت نیز در روز جزا پیش خدا ورسول خداباز خود
شان مسئول خواهندشد . القصه خوض نمودن مادرچنین دعوی
هم ازدائرهٔ ادب برآمدن وهم بامر خدا مخالفت ورزیدن وهم دردنیا
بمیان برادران دین فتنه وفساد انداختن وهم روی خودرا سیاه
وهم دار اخرترا تباه کردنست.

ای برادران دین بیایید این دعوی را بذمهٔ اصحاب کرام بگذاریم
که دران هنگام حاضر بودند وحقیقت حال را ازما بهتر میدانستند.
مادرکار اسلاف کرام که مارا مسلمان کرده بجانب دین حق
ومعقول رهنماشده اند. یعنی ازبادیهٔ شرك وضلال برآورده درشاهراه
توحید انداخته اند. دخل نمایيم. بلکه برای ماالهم والزم آنست که
مااخوت خودرا قوت بدهیم تابسعادت دارین نائل شویم. چونکه
خدای تعالی در روزجزا هرکس را ازکارخودسؤال خواهدفرمود.
ومابجستن صواب وخطای اصحاب کرام مکلف نیستیم که درین باب
تحری نماییم. بلکه این کاررا بخود ایشان بگذاریم . وما باز
بصدد خود رجوع نماییم.

چون کار مرتدان باتنظام تمام سرانجام یافت خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام برای تقویهٔ اسلام اتحاد عربان عراق را که در آن هنگام تابع حکومت ایران بودند. اهم والزم دانسته. وهنوز خالد دریمن بود که مثنی را باهشت هزار سوار تیغ گذار بجهت پیکار دیار عراق فرمان داده. وچون خالد بن ولید از یمن باز گردید. بتاریخ دوازدهم سنهٔ هجرت سنیه درماه محرم او را نیز باده هزار نفر سوار بفتح دیار عراق معین ساخته. و بمثنی بن حارث ودیگر امرای عسکریه امر نمود که باخالد بن ولید ملحق شده ازمکان ایله نام بعراق درآیند. چون خالد ازمدینهٔ منوره برآمده بسوی عراق توجه نموده بعد ازقطع مراحل وطی منازل بمکان بانقیا نام واصل گشت. امیر بانقیا وسوماجابان نام بشرط تأدیه ده هزار دینار جزیه مصالحه کرده. خالد نیز مبلغ مذکور را گرفته بسوی حیره حرکت نمود. وچون نزدیک حیره رسید امیر انجا قبیصة الطائی بااعیان واشراف بلاد استقبال نموده. وبشرط تأدیه نود هزار درهم جزیه مصالحه کرده بعد ازان خالد بجانب ایله متوجه گشته وبرای ملاقی شدن درموقع حفیر بمثنی ودیگر رؤسا امر نامه ها را نوشته ارسال نمود والی ایله بنام هرمز که ازطرف شاه ایران اردشیر بنبرد خالد معین شده بود قبل ازرسیدن خالد موقع حفیر را بدست اورده. پس خالد بجانب کاظمه میل نموده ومثنی بن حارثه را امیر مقدمة الجیش نخستین وقعقاع نام ذات را امیر دومین نصب کرده وخود درمیان دو فرقه مانده بحرکت امد. هرمز باعسکر خود بکنار آبی که درانجا یافت میشد زود رسیده ودرمیان اب وخالد درامده قرار گرفت. خالد بجانب لشکر خود متوجه شده گفت هرانکه که درمحاربه صبر وثبات بیشتر دارد

البته ایرانیز همان لشکر ضبط می کند. القصه دران شب عسکر اسلام از باریدن باران احتیاجرا دفع نموده وبامدادان بمقابلهٔ دشمن صفوف حرب را آراسته هرمزرا برای جنك دعوت کرده وانهم اجابت نموده بمیدان درامد. اکرچه خالد فراخور عادت خود بیك حملهٔ غضنفرانه هرمزرا درربوده ازجان محروم ننموده بود، اماچون لشکر هرمز بدسکالی برخالد حمله اوردند پس انهم هرمزرا بقتل رسانیده وقعقاع نیز سربازان ایرانرا که برخالد حمله می آوردند بتیغ خصم افکن منع نموده قشون فرس را شکست فاحش داده ومثنی را بعقب کیری شان امر نموده خود بجانب بصره عزیمت فرمود ازامرای لشکر ایران قباذ وانوشجان که همراه کریزندکان ایرانیان بودند دراثنای راه بافوجی که اردشیر برای امداد هرمز فرستاده بود دوچارشده ودیکربار نیز تجربهٔ بخت نکونسار قرارداده برای جنك حاضر شدند. خالد نیز ازینحال اکاهی یافته وباستقبال ایشان زود بشتافته وبجنك در پیوسته وسرقباذ وانوشجانرا ازتن جدا کرده وقشون ایرانرا شکست برشکست داده ودلاوران اسلام دنبال شان تك وتاز اغاز کرده بسنان جانستان وصمصام آتش فشان انچنان کوشمالی دادند که بجز انکسانیکه خودرا درآب انداخته طعمهٔ ماهیان شده بودند بقدر سی هزار لاشهٔ دیکر هماز ایرانیان دردشت وبیابان سرنکون افتادند. وبعضی جویها مانع عبور ومرور کشته لشکر اسلام ازتعقیب ایرانیان فارغ شده وخبر این وقعهٔ عظیم وغلبهٔ جسیم را باخمس غنائم بجانب خلیفهٔ رسول الله ارسال نموده وفراخور امر خلیفهٔ رسول الله یعنی ابوبکر رضی الله تعالی عنه بارباب فلاحت واصحاب صناعت تعرض ناکرده بلکه

تنها کار ایشان را بذمت وجزیه مربوط ساخته هر یک را بحال خود ازاد کذاشتند.

بعدازان شاه ایران بازلشکری فراوان مهیا کرده و بهمن را سپهسالار ساخته برای جنک خالد روان وقبائل نصرانیان عرب را که درعراق مسکن داشتند بجهت محاربهٔ اسلام برپا کردانیده واز ایشان هم بسیاری کسان را فراهم آورده و برفوجی دیکر بازان نام شخص را امیر ساخته بامداد بهمن فرستاد. خالدنیز درمیان بازان وبهمن درآمده وصفوف مصاف را مرتب ساخته وموافق عادت خود ارجنك خبرداده وازطرف ایرانیان ازطائفهٔ عرب مالك بن قیس را که درمیدان مبارزه درآمده بود ازکریبانش کرفته بقتل رسانید. بعدازان دلاوران هردوطرف پای ثبات را درمیدان حرب انچنان محکم نهاده بکارزار مشغول شدندکه ازلشکر فرس وعرب بقدر هفتاد هزارنفر مقتول شده واخرالامر لشکر ایران بکلی پرا کنده وپریشان کردید. وچون آب نهر ازجثه‌های مجروح که درنهر افتاده بودند سرخ اب کشته بود پس محاربهٔ مذکوررا (نهرالدم) تسمیه نمودند. وبعد ازآن بربلدهٔ امیشیا تاخته خراب کردانیدند.

القصه چون بلدهٔ حیره بطریق اشتی مفتوح ولشکر ایران مغلوب ومذبوح ومستنصرهٔ عرب نیز مطرود ومجروح شدند دراعصاب اهل عراق ضعف وافتراق حاصل کشته چار وناچار فروتنی را اختیار نموده جزیه کذار شدند. درین اثنا شاه ایران اردشیر سوم وفات نموده وشخصی ازاولاد ملوك که زینت بخش مسند تخت وتاج باشند یافت نشده بنابرین درمیان ایرانیان قیل وقال فراوان وشورش واختلال بی پایان بظهورامده عاقبت الامر بانوئی را

بنام فرخزاد برسریر سلطنت نشانیدند. وازدوام افتراق واختلال ایرانیان خالد رضی‌الله عنه بآسانی تمام اطراف انبار وعین‌التمر ونواحی حیره بلکه همگی عراق‌را درمدت پنجاه روز درقبضهٔ تصرف دراورده وبثغور ومواقع عاملان کاردان‌را نصب وباج وخراج‌را معین کرده. مکتوبی‌را که متضمن وقوعات مذکوره بود نوشته بحضور خلیفهٔ رسول الله ارسال نمود. خلیفهٔ رسول‌الله مکتوب خالدرا خواند وگفت هرایینه زنان اززاییدن مردی که مانند خالد باشد عاجز هستند. خالدرضی‌الله تعالی عنه بقدر یکسال دیگرنیز بجهت تمهید امور مملکت درعراق نشسته وبرای تبعیت اسلام بشاه ایران ووالیان ومقربانش یکان یکان نامه‌ها روان وشاه‌رادرقبول دین اسلام وجزیه مخیر نموده نوشته بودکه بایدکه یااسلام راقبول نمائی ویاجزیه بدهی. واگراز ینها روگردان شوی درانصورت محقق بدانکه چندانکه توزندگانی‌را دوست میداری لشکراسلام‌را که بیشتر ازان برموت حریص هستند بجانب‌تو خواهم فرستاد. پس ان تکالیف‌را که اکنون بخواهش خود نمی پذیری بعدازان خواه مخواه بقهر وجبر قبول خواهی کرد

(استطراد)

ازیك طرف لشکر اسلام ملك عراق‌را ضبط وتسخیر نموده تامداین که نام قدیمش تیسقونست بجنك وپیکار واصل وازجانب دیگر هنوز بزرکان ایران دهان یکدیکررا بنقل دسایس وحیل شیرین مذاق ساخته درتبدیل سلطنت بصهبای کبر وغرور بدرجهٔ مست وغافل کردیده بودند که‌درمدت بیست سال یعنی ازمبدأظهور دولت‌اسلامیه تاقتل یزدجرد وافتادن حکومت ایران دردست

اسلام چهارده نفر از حکمداران ایران پیاپی بر تخت سلطنت نشستهٔ
وفرود آمده دولت وملت خودرا انچنان برهم زدندکه تاحال حال
نکبت اشتمال ایشان درالسنهٔ امام داستان کردیده است. اکرچه
دران آوان هم بعضی مردمان دور اندیش وخرد مندان صداقت
کیش نتیجهٔ اختلاف سران وکردنان ایران را چون چهرهٔ شاهد
حانه روب قبل‌ازظهور درمرأت‌فراست دیده درمنع ظهور آن‌سعی
خودبجا اورده بودند فائده نبخشید. آری پیداست‌که چون دولتی
بجانب انحطاط وانقراض میل مینماید سخن حکیمان کار سماس بقدر
اوازنسناس هم‌تأثیر نمی کندبلکه همواره چابلوسان چرب زبان
وساعیان وتمام درجامهٔ راستان درامده وبتقرب حکمداران سرافراز
شده برای استحصال منافع ذاتیه بوساوس نفسانیه ودسایس شیطانیه
قلب نحاس نحس را بقالب زرین ریخته وروی سیاهش را باآب
زر اندوده ازروی دولتخواهی خداوندان خودرانشان داده ازراه
راست می‌رارند. ودر ورطهٔ هولناك انداخته بکردار ناهموار
تشویق می‌نمایند. ونظام وانتظام وآیین وقوانین رامختل کردانیده
بجهت عیش پنج روزه هم باعث اضمحلال دولت میشوند. وهم
خودشان نیز در اندك فرصت جزای اعمال خودرا یافته بادیکران
پایمال میکردند. انتهی

رئیس فرقهٔ اسلام عیاض بن غنم‌که باطراف دومة‌الجندل یافت
میشد خبر نقض عهد مستعمرهٔ عرب‌که در برشام اسکان داشتند
بخالد فرستاده وخالد رضی‌الله عنه نیز بسرعت تمام بدان طراف
توجه نموده بدومة‌الجندل واصل‌شده وازیك طرف عیاض‌وازطرف

دیکر خالد براستحکام ها هجوم نموده دردومة الجندل درامدند. ودو نفر از رؤسا بنام اکیدر وجودی که دومة الجندل را با اطراف ونواحی درمیان خود تقسیم کرده ونخستین هردو باهم متفق شده فتنهٔ خفته را بیدار کرده وهرچند بعد ازان اکیدر ازچنین رفتار بیزار شده بود ولیکن چون عذرش نامعقول بود پس بدرجهٔ قبول نرسیده اکیدر را بیرون وجودی را درون دومة الجندل بقتل رسانیدند وآتش فسادرا بآب سیاست خاموش کردانیده هنوز بتمهید بساط امن وامان مشغول بودند که باز طوائف فرس وعرب ازروی نفاق درمابین عراق نائرهٔ قتال را باشتعال آورده همراه وکیل خالد مثنی که درعراق بود بجنك دریوستند. بنابرین خالد نیز مانند برق خاطف بعراق رسیده لشکر ایران وعرب را باز پراکنده وپریشان ساخت اکرچه بعد ازتمهید امور جمهور بی اذن خلیفه به بنهانی بزیارت کعبه رفته بازامده بود. مکر این خبر بسمع خلیفهٔ پیغمبر واصل کشته وخالدرا بخطاب عتاب بطرف شام که اسلام همراه رومیان محاربه داشتند معین نمود. اکرچه رومیان ازقبائل خود واز متنصرهٔ عرب که دربرشام متوطن بودند خیلی کسان را برای جنك وجدال اسلام بحرکت آورده بودند. ولیکن خالد رضی الله تعالی عنه نیز زود رسیده ودرمیدان کارزار درامده وبردشمنان مظفر ومنصور کشته صورت اضمحلال ایشان رابخلیفهٔ رسول الله عرض نمود. اکرچه بعدازان هم بفرمان خلیفه درعرصهٔ پیکار سبقت ورزیده برلشکر رومیان که همراه سردار ماهان نام بودند اقتحام نموده پراکنده وپریشان کردانیده بود مکر ازکثرت رومیان خلیفه را اکاهی داده بجهت امداد استدعا نمود. اتفاقا درین اثنا لشکری که

از یمن برای کارزار رومیان ترتیب یافته بود بمدینه واصل کشته وعکرمه بن ابوجهل را بافرقهٔ لشکری که همراه داشت ورئیس حمیر ذوالکلاع را با لشکر حمیر ودیکر سرداران را نیز که همراه ابتسان امده بودند هریکی‌را بالشکر خود بامداد خالد روان کردند.

چون خالدبن ولید درعراق لشکر ایران ومفسدان عراقیان‌را دراندك زمان را کنده وپریشان کردانید. پس خلیفهٔ رسول‌الله علیه‌السلام بفتح باب محاربهٔ رومیان نیز هنکام سعادت اقتران را غنیمت شمرده خالدبن‌سعیدرا بایك فرقهٔ عسکر بجانب برسام ودنبالس عمرو بن العاص را بایك فرقهٔ لسکر روان و بعداران ولیدبن عقبه وزیادبن ابوسفیان را نیز یکان یکان باجنکاوران اسلام فرستاده وولیدرا بمحاربهٔ اردن وعمروبن‌العاصی‌را بکارزار فلسطین وزیادبن ابوسفیان بریاست فرقه ها وابوعبیده بن‌الجراح را بسطارت تمامیٔ فرقه ها معین کردانیده برای فتح واستیلای حمص فرمان دادند. خالدبن ولید نیز بعداز تسخیر تمامی عراق یکران خوس خرام را بسوی برسام تیز عنان کردانیده وازچهل هزار نفر لسکر اسلام که بجهت امداد امده بودند شش هزار نفررا برای تأمین خط رجعت تعبیه نمود.

چون سهنشاه روم هرقلیوس دیدکه قوت اسلام روز بروز زیاده می سود وعراق‌را فتح نموده بدیار شام نیز تجاوز میغمایند پس بتصور اندفاع چنین امر مهم بالذات ازشهر سهیر قسطنطنیه برخاسته بجانب دیار سوریه عزیمت نموده وبقدر دویست وهستاد هزار نفر چه از مستنصرهٔ عرب وچه از روم فراهم آورده وبفرقه های متعدد تقسیم کرده و خودش درحمص قرار کرفته برادر خود

تراقوس تئوذورس را بانود هزار نفر بمقابلهٔ عمرو بن العاص که در ارض فلسطین بود. وبسر نوزر یورغس را بمقابلهٔ یزید بن ابو سفیان وتئو ذورس نام امیر را بمجادلهٔ فرقهٔ شرحبیل ابن حسنه وکیکیلاوس نام سردار را باشصت هزار نفر بمحاربهٔ ابوعبیده بن الجراح رضی الله تعالی عنه معین ساخت. امرای اسلام نیز از کثرت رومیان بحزم تمام در موقع مستحکم (یرموك) نام فراهم امده از یك طرف کریوهٔ یرموك واز طرف دیکر (واقوصه) را پناه ساخته تارسیدن خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بقدر مدت سه ماه روبروی رومیان قرار کرفتند از فراهم آمدن عسکر اسلام در یرموك رومیان نیز فرقه های متفرقهٔ خودرا بزودی فراهم آوردند خالد بن ولید نیز واصل کردیده از لشکر اسلام که بچهل وشش هزار نفر بالغ شده بود شش هزار نفر را باعکرمه بن ابو جهل برای تأمین خط رجعت تعبیه نمود. اکرچه ابن اثیر علیه الرحمه درکامل التواریخ میکوید که خالد بن ولید بمواجههٔ عسکر اسلام چنان بیاز نموده بود که اکر امروز برای محاربهٔ رومیان رتبهٔ سپهسالاری ر بمن تفویض نمایید ممکن که بعداز من هر یکی از شما نیز یکان یکان بنوبت خود سپهسالار خواهید شد (خالد بن سخن هم قوت وکثرت رومیان را نشان وهم شهادت خودرا ایما وبیان کرده بود وهمکنان بالاتفاق رتبهٔ سپهسالاری را بخالد مناسب دیدند) مکر سخن مذکور از طریق خرد دور مینماید. چونکه خلیفهٔ رسول الله علیه السلام خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه رابرکافهٔ عساکر اسلام که ازعراق تا شام یافت میشدند بمنصب امیرالجیش سرافراز وممتاز کرده بودند؛ پس چرا درمحاربهٔ رومیان سپهسالاری را از امرای اسلام طلب بکند

و انکسانیکه میکویند محاربهٔ یرموك درعهد خلافت فاروق درتاریخ پانزدهم سنهٔ هجرت سنید بوقوع امده بود یکی از ایشان صاحب فتوح الشام ازدی است که مآل فقرهٔ کذشته را بصورت آتی نوشته استکه چون خالد درهنکام خلافت فاروق عزل شده بود. بنابرین انداات در موضع یرموك از سبب اختلاف رای امرا ادارهٔ جیش را از ابو عبیده طلبیده وان هم ادارهٔ محاربه را بدو تفویض نمودهٔ بامرای عسکریه نیز کفته بودکه بایدکه همکنان بامر خالد اطاعت نماید. کفتار ابو عبیده هم عبارت از بیان آن درایت و کفایت خالد بودکه در محاربه داشت. ولیکن ابن اثیر ازین غفلت ورزیده عهد دو خلافت را با امیری مطلق وامیری مقید خالد باهم آمیخته است. القصه خالد از عسکر اسلام هزار هزار نفر تفریق وبجهل فرقه مرتب ودرجایهای مناسب تعبیه نمود. چون درین اثنا یکی از امرای روم بنام یورغوس باخالد بن ولید ملاقات کرده وحال اسلام وکیفیت نبوت پیغمبر علیه السلام را پرسیده و از جوابهای خالد دلش بجانب اسلام میلی تمام نموده ایمان آورد. لاجرم از یکطرف ایمان آوردن یورغوس باعث ضعف رومیان و از طرف دیکراهلیت وکفایت خالد هم که درعراق بتأدیب اهل نفاق تشمیر ساق ورزیده بالشکر ایران کارزار های فراوان کرده اصول محاربه سر بازان متمدن را بالتجربه تحصیل نموده بود سبب دلیری اسلام شده. عسکر اسلام بانتظام تمام بر لشکر رومیان حمله اورده بازار کیرودار را چنان کرم ساختندکه در اندك زمان رومیان بضرب تیغ وسنان آتش افشان دلاوران اسلام تاب نیاورده روبکریز نهادند. وعسکر اسلام دنبال ایشان باقدام اهتمام شتابان شده بپنجهٔ غضنفرانه از

شریان دشمنان انقدر خون فاسدر یختند که بسیاری محققان تمار رومیان را که در میدان محاربه در وادی و اقوصه افتاده بودند بنود هزار نفر رسانیده بیان میکنند که بسیاری امرای رومیان نیز کشته برادر هر قلیوس نـام تیوزوس هم قدم خود را در عرصهٔ عدم نهاده با کشتکان همدم و همقدم شده بود. از امرای اسلام عکرمه بن ابو جهل و یورغوس که نو مسلمان شـده بود و پسر عکرمه عمرو وسلمه ابن هشـام ودوفرزند سعید عمرو و ابان وهشام بن العاصی وهبار بن سفیان وطفیل بن عمرو خالدبن سعید نیز از دنیای ناپایدار بسـوی دارالقرار رفتار نمودند. نعش خالدبن سعیدیافت نشده در محل شهادتش اختلاف واقع کشـته چنانچه بعضی کسان برانندکه در مرج الصفر شـهید شده است. درین کارزار همت وغیرت ابو سـفیان نیز بسیار بود. چونکه یك چشم آنهم بتیر جانکسار از کار معطل شده است.

امرای عسکر اسلام بسرانجام چنین ظفر نیك انجام عنان توسن مرام را بجانب بصری الشـام کردانیده و انرا نیز بصمصام خون آشام کشاده ساکنانش را رام ساختند. اکرچه بعضی مؤرخین میکویند فتح بصری قبل از پرخاش یرموك بوده است اما چون دنبال ایشان قشون بزرك رومیان یافت میشد پس چکونه دشمنان را دنبال خود کذاشـته بصری را محاصره میتوانسـتند کرد. بنابرین قول نخستین مرجح مینماید. در بارهٔ محاربهٔ اجنادین کـه دلاوران اسلام لشکر رومیان را منهزم کردانیده هزار نفر رومی را طعمهٔ شمشیر خونخوار سـاخته بودند نیز اختلاف واقع شـده بعضی برانندکه قبل از یرموك وبعضی میکویند بعدازان بوقوع امده است.

بتاریخ سیز دهم سنهٔ سیزده هجرت سنید هنوز امرای عساکر اسلام بامحاربهٔ رومیان مشغول بودند که دربیست وششم جمادی الاخر خبر وفات ابوبکر رضی الله تعالی عنه بعسکر اسلام واصل شد ولیکن تا ختام محاربه انرا اظهار نکردند.

(استطراد)

روجه سالف البیان چنانکه درهنکام اشتغال خالد بفتح عراق بزرکان ایران ازسوء اخلاق بدام شقاق ونفاق کرفتارشده بمالایعنی اشتغال داشتند رومیان نیز بسبب فساداخلاق برتمامی زیردستان ممالك وسیعهٔ خود جور وستم رابدرجهٔ رسانیده بودند که درلشکرروم که درسوریه برای مقاومت اسلام جمع شده بود. فسادهای کوناکون و فحشیات بوقلمون را مباح ساخته شیشهٔ ننك وناموس مظلومان را بسنك تعدی شکسته و بمال ومنال اصحاب اموال نیز دست ظلمرا دراز میکردند. اکر احیانا بعضی از ستمدیدکان ناتوان ازبی انصافی لشکریان پیش سرداران عسکر ویاوالیان شهر داد خواه میشدند. هیچکس بفریاد شان نمیرسید. بلکه امرای عسکر نیز حتی الامکان درکسر ناموس مردمان دریغ نمیکردند. احوال ایشان در تاریخ فتوح الشام ازدی علی التفصیل مذکور است. بروجه کلام اتی البیان اکر بعساکر اسلام که ازممالك کرم سیر یعنی ازعربستان بودند هوای سردشمال مقاومت نمیکرد. هرآیینه دراندك زمان شهر قسطنطینه را نیز دردست تسخیر می دراوردند. چونکه بموجب سالف البیان عساکر اسلام ازهجرت نبویه هنوز یك قرن هم نکذشته بودکه ازشرق تا کاشغر وازغرب تاساحل بحرمحیط ممالك وسیعه را فتح نموده بودند. مکر بجانب شمال عدم اشتغال ایشان محض ازمقاومت هوای سرد بودکه

بوی اتفت نداشتند . وچون نوبت بمسلمانان ترك رسید . عسکر دولت عثمانیه نیز تاپای تخت اوستریا یعنی تاویانه واصل کردیده است . اکنون ما باز بصدد خود رجوع نمایم .

خلیفهٔ رسول الله ابو بکر رضی الله تعالی عنه درسال دهم هجرت سنیه درماه ربیع الاول برمسند مقدس خلافت قرار کرفته ودرسیز دهم سنهٔ هجرت سنیه بروز بیست ودوم جمادی الاخر بسوی دار اخرت ارتحال نمود . دوسال وسه ماه بر مسند خلافت نشسته حق خلافت را چنانکه باید وشاید ایفا وبسیاری اهل ارتدادرا اصلاح ودراندك زمان خطهٔ عراق را ازسرتا پا فتح وتسخیر کرده . ودرسوریه وفلسطین لشکر رومیان را برهم زده . بعدازان مقدمات فتوحات عظیمه را تأسیس وتأیید وبنیاد حکومت اسلامیه را تحکیم وتشیید نموده . والدکی قبل ازوفات برای استقرار حکومت عادله وانتشار مدنیت فاضله واسایش بنی آدم تااقطار واقطاب عالم که مقصد اصلی نیز همان تواند بود . عمر بن الخطاب را که درایت وکفایتش مسلم خواص وعوام بود سزاوار مسند خلافت دیده . ودرین خصوص باصحابهٔ کرام رسول الله علیه السلام مشورت نموده . موافق رأی صواب نمای شان بدستخط عثمان بن عفان وصیت نامهٔ آتی البیان را تحریر کنانید .

(صورت وصیتنامه)

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم هذا ماعهد به ابو بکر خلیفة محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم عند اخر عهده بالدنیا واول عهده بالاخرة فی الحال التی یؤمن فیها الکافر و یوقن فیها الفاجر انی استعملت علیکم عمر ابن الخطاب ولم آل لکم خیراً فان صبر وعدل

فذلك علمی به ورائی فیه وان جار وبدل فلا علم لی بالغیب والخیر اردت ولکل امرئ ما اکتسب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)
مفهوم شریفش انکه• این همان عهد است که ابوبکر خلیفهٔ محمد رسول‌الله صلی الله علیه وسلم دردم وابسین دنیا ونهادن قدم نخستین بسوی عقبی درحالتیکه کافر ایمان می‌آرد وفاجر ایقان مینماید کرده است• من برای خوبی شما عمرابن الخطاب راخلیفه ساختم• اکرصبر وعدل نماید پس علم من بدان است ورأی من نیز درهمان• اما اکرازراه تجاوز ورزیده ظلم کند وچون من غیب را نمیدانم پس مرا عتاب نماید• من محض خوبی خواستم وهرکس جزای عمل خودمی‌یابد• وظالمان هم بزودی میدانند که بکدام حال کرفتار خواهند شد• چون این عهدنامه را بدست یکی ازاصحاب سپرده درمجمع ناس بقرائت آوردند• همکی شنوندکان باآواز بلند کفتند آری بشنیدیم وطوعا قبول کردیم•

(عزل خالد وفتح دمشق)

چون عمر رضی‌الله تعالی عنه برمسند خلافت قرار کرفت• نخستین خالدبن ولیدرا ازسپهسالاری عزل نموده بجای ان ابوعبیده را برلشکر اسلام امیرنصب کردانید• ازان روزی که خالدبن ولید دربلادیمن بن نویره را بسهو ویابخواهش والحاصل بهر کونهٔ که بوده باشد بروجه سالف البیان کشته بود• عمر ازوی مطمئن نبوده است• اکرچه ابن اثیر وابن خلدون اعتقاد بران دارند که ابوعبیده دراثنای محاربه تبدیل سپهسالاری را پنهان داشته• وبعدازظفر محاربهٔ یرموك بصری را کشاده• وفی الفور بجانب دمشق رفته انرا نیز محاصره نموده• ومدت محاصره تاهشتاد روز ممتد کشته

اخرالامر خالدبن ولید رضی الله عنه درشبی که رومیان بخواب غفلت غنوده بودند. بابعضی دلاوران اسلام زبان‌را کذا شتدر دمشق درآمد. ویك دروازهٔ قلعه‌را ضبط نموده باواز بلندتکبیر دادند. وعسکر اسلام که بیرون بودند بمجرد شنیدن آواز تکبیر بیکبار ازهر اطراف واقطار برفتار امده عسکر روم را باسپهسالار شان انستانس سراسیمه کردانیده دمشق‌را بروز بازو بکشادند. ومقاومت کنند کان‌را بتیغ تیز و دشنهٔ خونریز مالسی خوب دادند. اما درتاریخ فتوح الشام ازدی چنان بیان شده است که از بهادران اسلام تنها خالدبن ولید یك دروازه را بجنك وجدال کرفته. ودیکر جهات را نه بقتال بلکه بصورت آشتی درقبضهٔ تصرف در آوردند. هرچند درین اثنا رومیان ازحمص بامداد دمشق شتاب هم ورزیده باشند. اما آن جیش اسلام که درمیان دمشق وامداد کنندکان تعبیه شده بود. حسم آیندکان را ببرق شمشیر خیره کردانیده از امداد نومید ساختند.

بعداز فتح دمشق ابوعبیده بن‌الجراح عزل خالدبن‌ولید ومنصب سپهسالاری خود را اعلان نموده. وخالد بجانب مدینهٔ منوره متوجه شده وامرای اسلام سوی قشون جسیم رومیان که درمقام فحل نام بودند رفته مشغول کارزار شدند. اکرچه شمار لشکر رومیان کثیر وجمعیت شان کبیر بود. ولیکن بنبرد هزبران اسلام تاب نیاورده مانند کلهٔ کوسفند پراکنده شده بقدر هشتاد هزار نفر روم طعمهٔ خنجر خونخوار کشته وبقیة‌السیوف نیز عار فرار را اختیار کردند. درین محاربه رئیس عسکر اسلام شرحبیل بوده. وبعدازان بجانب بیسان رفته انرا نیز بضرب شمشیر در قبضهٔ

تسخیر در اوردند. ساکنان شام واضلاع حوران وتدمر وتبریه واهالیٔ اطراف اردن نیز از فتح دمشق و بیسان متحیر کشته طالب صلح شدند. ورجای شان بدرجهٔ قبول رسیده بهر اطراف وا کناف عاملان اسلام نصب کردیدند. چنانچه دردمشق شام یزید بن ابوسفیان و به تدمر دحیة الکلبی وبحوران ابوالازهر القشیری معین شده وفتوحات انجهات را بخلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند.

خالدبن ولید بمدینه واصل شده وبا خلیفهٔ عدالت پرور یعنی حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده وعقدهٔ دلش را کشاده باز بمحاربهٔ رومیان بشرطی که زیر فرمان ابو عبیده بماند بدیار شام عودت نمود. چون درسوریه جمعیت رومیان پریشان ومواقع مهمهٔ عسکریه بدست اسلام درآمدند پس بفرمان خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام لشکر اسلام که ازعراق بجهت امداد غازیان شام همراه خالد وقعقاع ودیکر رؤسا آمده بودند باز بجانب عراق عودت نمودند

وقتیکه خالدبن ولید بفرمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه برتمامی لشکر اسلام که دربرشام بکار زار رومیان مشغول بودند امیر شده بجای خود درعراق مثنی ابن حارثه را وکیل کذاشته و خودش با مقداری از عسکر عراق بجانب سوریه عزیمت نموده باجنک رومیان مشغول شده بود. بزرکان ایران بتبدیل سلطنت مشغول شده شهریرازن شیرین بن شهریار را برتخت نشانیده وآتش اختلال را خاموش کردانیده فیروز نام امیر رابالشکر فراوان برای نبرد دلاوران اسلام فرستادند. بتاریخ سیز دهم هجرت سنیه نزدیک موقع ضراردولشکر خونخوار روبهم آورده بازار کارزار را کرم کردند

مثنی از اندیشهٔ انکه اسپان دلاوران اسلام از دهشت فیلی که در لشکر ایران بود رمیده جیش اسلام را خالل پذیر نکرداند باچندنفر دلاور برفیل حمله‌آورده بقتل رسانیدند. بعدازان لشکر دشمن رانیز چنان پراکنده وپریشان ساختندکه ایرانیان بسرعت تمام بجانب شهر کریزان شده تحصن نمودند. چون درین اثنا شهریراز رخت حیات براورده قبای ممات دربر کرد. درمیان ایرانیان باز برای انتخاب فرمان فرمائی که از خاندان ساسانیان باشد اختلاف فراوان بظهور امده بعضی بحکمرانی ازرمیدخت وبعضی بسلطنت شهزاده شاپورمائل شده واخرالامر طرفداران شاپورقوت یافته ازرمیدخت را ازتخت فرآورده خواستند که اورا بزور وجبر بافرخزاد که یکی از بزرکان ایران بود جفت سازند. بانوی بیچاره یعنی ازرمیدخت بالتماس تمام از سیاوش که یکی ازاعاظم سردار ان ایران بود استمداد نمود. انهم التماسش راقبول نموده درشب عروسی بایك فرقهٔ عسکر چون بلای ناکهان برسرفرخزاد ریخته بکشت وشاپور رانیز مدتی محاصره نموده. اخرالامر اورانیز بقتل رسانیده ازرمیدخت را باز برتخت ناز سلطنت نشانید. عساکر اسلام اشتغال ایرانیان را فرصتی شکرف نداشته یك طرف نهر فرات را از سرتاپا در قبضهٔ تسخیر در اوردند. درین اثنا از انقطاع خبر مدینهٔ منوره مثنی بشیر بن الخصاصیه را وکیل کذاشته خود بجانب مدینه توجه نمود درهنکام وصولش بمدینه ابوبکر رضی الله تعالی عنه درحالت نزع بوده خلافت را بعمر رضی الله تعالی عنه وصیت مینمود که از آمدن مثنی خبردار شده وعمر را نزد خود خوانده ونام خالدبن ولیدرا درمیان نیاورده کفت مثنی رابقدر کافی عسکرداده زود بجانب ایران‌ارسال

کنید. وان لشکرکه از عراق بطریق امداد بشام رفته است باز بعراق عودت نمایند.

(والی شدن ابو عبید ابن مسعود بولایت عراق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بمسند خلافت قرار گرفت. بمحاربهٔ ایران خیلی اعتنا نموده روز چهارم خلافت مثنی بن حارثه را با یك فرقهٔ عسکرکه نو منتظم شده بود روان نمود. ودر روز بیعت عامه خطابت نمود و گفت ای معشر اسلام حجاز قرارگاه شما نیست بل استقرار حجاز دردست شما تنها بجهاد است. ای مهاجرین کجا هستید. بیایید تا باستیلای ممالك که خدای تعالی بشما وعد کرده است زود بروید. خدای تعالی درکتاب کریم خود برای غالب گردانیدن دین اسلام برجمیع ادیان وعدفرموده است. جناب پروردگار انکسان را که دراظهار وانتشار دین یاری مینمایند همواره برخوردار می سازد. وشمارا بر ممالك ملل که مخالف دین هستند وارث گردانیده است. ای صلحای امت کجا هستید. بعد ازان ابوعبیدبن مسعود ثقفی را هم بجای خالدبن ولید امیر حبش وهم والی ولایت عراق نصب وسعد وسلیط را نیز یکان یکان بخدمت اهم والزم معین کرد وگفت ای ابوعبید همواره برأی وافکاراصحاب پیغمبر علیه السلام مراجعت نمای. ونصیحت ایشانرا بگوش هوش شنیده خودرا نگهدار. وازرأی ایشان جدا مشو. وازشتابی پرهیزکن. وفرصت رانیز ازدست مده. وچون این کار کارپیکار است. پس خردمندان کارشناس وقت تأنی وشتابی کاررا میدانند. وتمکین وثبات فائق میشوند. اگرچه من سلیط را بسپهسالاری لایق میبینم. اماچون درطبیعت شتابی دارد بنابرین درکارش تأخیر افتاد.

القصه مثنی واصل حیره شده ودراندك فرصت ابوعبید وسلیط نیز درعراق درآمده همکنان باهم بجانب پایین نهر فرات فراهم آمدند چون مثنی چندروز ازعراق براه دور بسوی مدینه رفته ازچشم مردمان نهان شده بود پس درمیان اهل نفاق باعث قیل وقال کشته بعضی علامتهای اختلال هم بظهور آمده بودند. بوران دخت نیز رستم را که والی خراسان بود نامه‌ها فرستاده دعوت نموده. آنهم بایك فرقهٔ عسکر ازخراسان بحرکت آمده هواداران ازرمیدخت را زیر وزبر کردانیده. وبزور بازو درشهر مداین درآمده سیاوش را بقتل رسانیده. وازرمیدخت را خلع کرده ودرچشمش میل کشیده کور ساخت و بوراندخت را باز برتخت شاهی نشانیده بکار خود پرداخت. بوراندخت حامی خود یعنی رستم را آتابك سلطنت ایران کردانیده بامرای عسکر وامنای مملکت فرمان داد که همکنان بفرمان رستم کربسته باشند. بعدازان رستم بهر اطراف واکناف عاملان ظالمان را فرستاده وساکنان مملکت را برای کارزار اسلام بزور وجبر برپا کنانیده وجابان نام امیررا بایك فرقهٔ عسکر برجانب ابوعبیده فرستاد. از یکطرف مثنی برای تأمین خط رجعت ازحیره برآمده بطرف اسفل نهرفرات بحرکت آمده وباابوعبیده ملاقی شده عسکر اسلام را بصورتی احسن تعبیه نموده. ازطرف دیگر سردار لشکر ایران جابان نیز باجمعیت فراوان موقع نمارق را بدست تصرف خود درآورده وازطرفین صفوف کارزار را آراسته نائرهٔ قتال باشتعال آورده محاربهٔ خونخوار بهم رسانیدند. اخرالامر دلاوران اسلام مظفر ومنصور شده جابان را اسیر ساختند. وفراریان ایرانیان را تا ناحیهٔ کسکر عقبکیر شدند.

نرسی نام که یکی از سرداران ایران بود کریزندکان را بازکردانیده
بالشکر ایران که درکسکر بود فراهم آورد وخود درقلب کاه مانده
وبجناحین لشکر ازدود مان اکاسره دوامیر یعنی فرزندان بسطام را
بنام نفدویه وشیرویه بالشکری که همراه داشتند معین کردانید ۰
چون بوراندخت خبر انهزام جابان شنید برای امداد نرسی جالنوس
امیررا بایك فرقهٔ جنکاور زود فرستاد۰ ابو عبید ازین حال خبردار
شده قبل از رسیدن امداد ایران بحرکت آمده ودرمیان دولشکر
دشمن درامده مثنی رابه پیکار نرسی ارسال نمود۰ از یکطرف مثنی
ببرکت اسماء حسنی نرسی را برکرسی مرك نشانیده متاع غرورش را
بتاراج فنا درداد ازطرف دیکر ابوعبید نیز جالینوس را مغلوب
ومأیوس وعسکر ایران‌را ناتوان وپریشان ساخته بارخراج‌را برکردن
عراقیان نهاده وبجانب حیره بازکردیده خبر فتح را باخمس غنایم
بسوی خلیفهٔ رسول‌الله علیه السلام فرستاد۰

چون جالنوس بهزار افسوس بعد ازهزیمت بسوی مداین
عزیمت وصورت واقعه‌را برستم بیان نمود۰ ایرانیان‌درفش کاویانی
را بحادویه نام امیرکه از اکابر رؤسای فرس بود تسلیم وبالشکری
عظیم به پیکار خونخوار اسلام روان نمودند۰ چون این خبر
بابو عبید رسید انهم باعسکر اسلام ازحیره برامده رو بروی لشکر
فرس که بدانطرف نهر فرات بموقع ناطف فراهم امده بودند برکنار
نهر عسکررا تعبیه نموده چند روز اقامت ورزید۰ بعدازان ازطرفین
دوپل برنهر فرات تمدید نمودند۰ ابوعبید ازپل کذشته ورو بروی
لشکر حادویه جائی مناسب بدست آورده ولشکر خود را مرتب
ساخته وبمیدان حرب درامده اندیشید که اسبان دلاوران اسلام

ازترس فیلان معلم که در لشکر فرس بودند رمیده تعبیه راخلل رساند. بنابرین بالشکر پیاده برفیلان حمله آورده همراه شمشیر آتش فشان بیریدن خرطوم فیلان مشغول کشتند. اکرچه ابوعبید بدست خود نیز فیلی را کشته و سوار انش را برزمین انداخته بود. باابن همه ازکثرت خصمان ورمیدن اسپان نظام وانتظام عسکر اسلام برهم خورده برای مرور بجانب پل بشتافتند هرچند مثنی بن حارثه با چند نفر جنکاور برلب نهر رسیده وسرجسر رازود ویران ساخت وکفت ای مردان نامدار بعار فرار دستار ناموس را داغدار مسازید. واکر درمیدان کارزار بننك و وقار نمیرید. هر آیینه در خیزاب آب بی تاب کشته غرقاب خواهید شد. اما چون درهر جابار کردانیدن منهزمان دشوار می باشد. پس پند سود مندمثنی فائده بخشیده بسیاری کسان خودرا در آب فرات انداخته غرق شدند. ابوعبید نیز بزیر پای فیلی افتاده بدرجهٔ شهادت واصل کردید و بعدازان لوای سعادت التوای اسلام را دیکری بردوش کرفته وانهم درمیدان اقتحام شهید شده وهمچنان شش نفر ازپی یکدیکر رایت سعادت رابرداشته بدار القرار رفتار نمودند. عاقبت الامر قهرمان مثنی دست رابسوی رایت دراز کرده هنوزنو برداشته بودکه اسهم زخمدار کردیده ازکار فروماند. فی الجمله درین بازار کیر ودار بقدر چهار هزار نفر از پرستاران پروردکار بزخم شمشیر آبدار ونیزه وتیر دلفکار وکرز وکوپال خونخوار ودر خیزاب آب جانشکار عازم دار القرار شده . ودو هزار نفراز نهر فرات عبور نموده . وچند نفر از رئیسان عسکر اسلام نیز بدرجهٔ شهادت نائل شدند. واز اشراف عرب عروه بن زید وابو محجن ثقفی وابوزید

التلسائى ومثنى باسه هزار نفر در میدان جهاد پای ثبات نهاده مردانه وغضنفرانه پیکار خونریزانه بهم رسانیدند • اکرچه ابوزید نصرانى بود با این همه بغیرت قومیت انهم محاربهٔ خوب نمود • مثنى بدان جانب پل که سرش قطع شده بود موقعى کرفته عبور کنندکان را کفت چون من درمیان شما ودشمن درامده ام • پس زود عودت نموده جسرراکه بریده شده است تعمیر کنید تا همکنان ما با نظام وانتظام بجانب دیکر بکذریم • ایشان نیز پس کردیده جسررا بربستند • مثنى تا کذشتن لشکر اسلام بصورت منتظم بادشمن مقاومت کرده • بعد ازان ان هم بادلاوران که همراه داشت بکذشت • اکرچه عسکر ایران هم از پل کذشته میخواستند که لشکر اسلام راتعقیب نمایند • ولیکن حادویه بشنیدن خبر اختلال ایرانیان که درحق رستم بظهورامده بود طالب آشتى شده واسلام نیز بمقتضاى حال راغب صلح کشته صورت واقعه رابخلیفهٔ زمان یعنى عمر رضى الله تعالى عنه اشعار نمودند • درین محاربه ازلشکر ایران هم بقدرسه هزار نفردر میدان کارزار مقتول شده است •

چون خبر وفات ابوعبید وانهزام لشکر اسلام بسمع امیر المؤمنین عمر رضى الله عنه واصل شد • خیلى متأسف کشته براى فرستادن امداد بجانب مثنى بن حارثه مشغول کردید • درزمان سعادت اقتران نبوى روزى مصطفى علیه السلام جریر بن عبدالله راکه بحضور لامع النور حضرت رسالت پناهى حاضر بود فرموده بودندکه اکر قبیلهٔ بجیله راکه درمیان سائر قبائل متفرق شده است فراهم آرى ترا امیر ایشان مى سازم • جریرهم امر رسول الله علیه السلام رابجا آورده درهنکام خلافت ابو بکر رضى الله تعالى عنه اجراى

وعده‌را طلبیده بود • ایشان جریررا رجا نموده گفته بودند که اندکی صبر نمای چونکه اکنون باصلاح اهل ارتداد خیلی مشغول هستم بعدازمدتی ابو بکر نیز ارتحال دار بقا نموده انفاذ وعدهٔ شریف تازمان خلافت عمر باقی مانده بود • چون عمر رضی الله عنه شنید که لشکر اسلام درایران انهزام یافته است از یکطرف جریررا زود بقبیلهٔ بجیله امیر نصب کرده بامداد مثنی فرستاد • وعصمة بن عبدالله ضبی رانیز بایك فرقهٔ عسکر ردیف جریر ساخته ودرین باب باهل ارتدادهم امر نامه ها ارسال نمود • ازطرف دیگر قهرمان مثنی نیز بسیاری قبائل راکه نزدیك عراق ساکن بودند بامداد خود دعوت نموده ودر اندك زمان بسیاری مبارزان درجاهای معین جمع شده ودلاوران قبیلهٔ نمرینز که ازنصارای عرب بودند • بسبب حیت قومیت همراه انس بن هلال بحرکت امده باعسکراسلام ملحق گشتند •

(وقعهٔ انبار ویا اعشار)

چون اتابك عجم رستم دانست که فرقهٔ عرب باقوتی بزرك بکارزار ایرانیان باز مهیا گشتند • انهم‌ازاکابر امرای‌ایران مهران راباالشکر فراوان بقتال اسلام بسوی حیره فرستاد • دران اثنا مثنی درمیان قادسیه وخفان یافت شده بدوامیر یعنی بعصمت وجریر پیام فرستادکه بایدکه زود بجانب کوفه بطرف عزیب فراهم آیند • چون ایشان بمحل مرقوم رسیدند • دیدندکه مهران بمقابل ایشان بدانطرف نهرنشسته پل‌رانیز برنهر وضع کرده است • ایرانیان بمجرد رسیدن لشکر اسلام ازنهر زود عبور نموده برجریر وعصمت حمله آوردند • مثنی نیز بطرف جناحی که مهران دران یافت شده بود

بحرکت آمده بمحاربهٔ شدید مهران را ازجای لرزان ساخته همازان بقلب گاه ایرانیان روان وجریر ومثنی نیز بشجاعت بران شاه حمله آورده ایرانیان را پریشان وجسر را ضبط نموده خط رجعت عساکر ایران رابکلی ازهم ربدند . فراریان عسکر ایران راه عبور نیافته سراسیمه آساجانب پایین و بالامی شتافتند که سواران اسلام ازهرطرف احاطه کرده بدرجهٔ کشتندکه لاشهای ایرانیان درمیدان کارزار بیش ازصد هزار بقید شمار درآمده برادر مثنی بنام مسعود نیز بدرجهٔ شهادت رسید . چون در بن پرخاش ده نفر عرب صد نفر ایرانی را بقتل رسانیده بودند بنابر بن کار زار مذکور را وقعة الاعشار و بنسبت مقام نیز وقعة الانبار نام نهادند . بعدازان هم فرصت را ضایع نکرده و باطراف واکناف عساکر اسلام را فرستاده تمامی بلادراکه مابین فرات ودجله بود ضبط وتسخیر کرده مهابت عظیم اسلام دردل ایرانیان جایگیر گذاشتند .

(محاربهٔ قادسیه)

اگرچه ازشهادت ابوعبید بن مسعود وانهزام لشکر اسلام برسر پل وگذشتن عسکر ایران ازنهر فرات ایرانیا را برای تسلط نمودن برعسکراسلام فرصتی تمام بدست افتاده بود . ولکن بمقتضای زمان ازسبب ظهوراختلاف ایرانیان که بیان خواهدشد حادویه بمصالحه مجبور گردیده بود . یعنی بعضی بزرگان ایران بجانب رستم که اتابك سلطنت بوراندخت بودمایل شده و بعضی نیزهوادار سردار فیروزان گشته ودرمیان ساکنان ایران شقاق ونفاق واختلاف وافتراق بظهور امده مصالح دولت مختل وعلی الخصوص ادارهٔ محاربه که همراه اسلام داشتند خیلی مشکل شده . گو یا مخو-

ونابود شدن لشکر مهران باعث اشتباه بزرگان ایران گشته بودکه زود
درمداین مجلسی عقد نموده برای تمشیت مهام مملکت وتنظیم امور
سلطنت بالاتفاق قرار شان دادندکه ازدودمان سلطنت ایران
شهزادهٔ را یافته برتخت حکومت بنشانند • بعدازان برستم
ومهران گفتند شمادر چنین زمان حکومت ایران را بتشتت آرا
واختلاف نابجا بایمال ساختید • ومارا نیز در معرض هلاک
واضمحلال انداختید • اکنون بایدکه شما باهم اتفاق نمایید •
وگرنه ماانداهمرادشماحلک می کنیم وشمارا ازمیان برمیداریم • رستم
ومهران ازسخن ایشان ترسیده ترک مخاصمت نمودند • وبرای وافکار
انجمن تابع شده هردو پس پوراندخت رفتند • وبرای نشان دادن
شهزادهٔ که ازاولاد ملوک باشد تکلیف نموده ومخدرات خسرو
پرویزرا فراهم آورده گفتند بایدکه شهزادهٔ رابما نشان بدهیدتاافسر
شاهی برسرش بگذاریم • اگرچه همگی بانوان اوان شاهی
چنان بیان نموده بودندکه چون شیرویه بعداز قتل خسرو پرویز
برادران خودرا نیز تلف کرده بود سایرین ازشهزادگان کسی نمانده
استکه مابشمانشان بدهیم • ایرانیان سخن شان باورنکرده بتعذیب
بانوان آغاز نمودند • تایکی ازبانوان بعذاب شان تاب نیاورده
گفت بنام یزد جرد شهزادهٔ که فرزند من است درخانهٔ یکی
ازخویشاوندان خود درفلان جانهانست • پس ایرانیان زود
بشتافته ویزد جرد راکه بیست ویک ساله بود یافته برسریر سلطنت
ایران نشانیده وهمگنان یکدل ویکزبان شده بدفع غائلهٔ اسلام
لشکر فراوان مرتب ومسلح گردانیده ازهر اطراف واکناف
بجهت هجوم عراق اتفاق نمودند • متی افکارایرانیان رابجانب خلیفه

نوشته هنوز منتظر جواب بودکه بسیاری اهل عراق ازروی نفاق مرتد شده طریق عصیان وشقاق رایش کرفتند • منی نیز لشکر اسلام رازودفراهم آورده درموقع ذیقارخیمه ها را برپا کرده قرار بکرفت چون این خبر بامیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه واصل کردید • بالنفس عزم جزم عراق کرده کافهٔ اسلام را إعلام و بترتیب لوازم کارزار قیام وعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را درمدینه وکیل خود ساخته بیرون مدینه درمکان حرار نام خیمه وخرکاه را برپا کرده برای جمع عسکر مبادرت ورزیدند اکرچه کافهٔ عوام ازچنین حرکت خلیفه شادکام کشته برای رفتن همراه خلیفه ازدل وجان آرزو مینمودند • ولیکن اصحاب کرام تباعد خلیفه را ازمقر خلافت هرکز مناسب نمی دیدند • بااین همه کسی جرأت وجسارت نداشت که ازانخدمت شان عرض و بیان نماید • فی الجمله خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام مهام کارزار ایران را بسران حکومت اسلام بیان نمود وکفت بایدکه همکی خردمندان روشن ضمیر و بزرکان صاحب تدبیر ودلاوران چابك سوار وکردان نیزه کذار حاضر کارزار باشند • واز تقرب زمان حج زود بجانب بیت الحرام خرامان کشته وبعداز زیارت عودت نموده طلحه را مقدمة الجیش وزبیر وعبدالرحمن را امیر جناحین نصب کردانیده فرمودکه همکنان در عراق بالشکر مثنی فراهم آیند •

چون قدر واعتبار عثمان بن عفان نزد خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام از همکنان بیشتر بود • پس صحابهٔ کرام بنزد عثمان رضی الله تعالی

عنه فراهم آمده کفتندبایدکه بخدمت خلیفه رفته بیان نمای که اصحاب
کرام تباعد خلیفه را ازمرکز خلافت مناسب نمی بینند · چون
عثمان افکار ایشان را بخلیفه بیان نمود · خلیفه کلام عثمان
را بعد ازتأمل فراوان تصدیق نموده اصحاب ذوی الافهام را
فراهم آورده و بعد از استشاره و استجازه بالاتفاق سعد ابن ابی
وقاص را سزاوار امیری دیدند ·
چون سعد برای جمع کردن صدقهٔ قبیهٔ هوازن رفته بود پس زود
ازرا طلبیده برلشکر عراق سپهسالار کردانیده فرمودندکه ای سعد
بایدکه ترا شرف قرابت وصحبت رسول الله مغرور نکرداند · بدانکه
خدا تعالی سیئات را بحسنات محو میسازد · واسطهٔ که درمیان
خدا و بندکان خداست · تنها طاعت وعبادت است · چون خدا
خالق بندکان · و بندکان هم مخلوق خدا هستند · پس دردین خدا
هر یك مساویست · وشرف و فضیلت مخلوق که بریکدیکر دارند
تنها بعمت است · و بالطاف بی غایات جناب قاضی الحاجات نائل
شدن هم بعفت میسر میکردد · چنانچه از پیغمبر علیه السلام مشاهده
کردهٔ تونیز همان طریق را مرعی داشته برمحنت ومشقت صبرنمای ·
بعد ازان سعد را باچهار هزار نفر درراه انداخته دنبالش دوهزار
نفر یمنی وانقدر نیز ازعسکر نجدی برای امداد فرستادند · چون
هزار نفر همراه مثنی بود واز اطراف واکناف دیکر نیز بسیاری
کسان دعوت را قبول کرده برای معاونت آمده بودند پس همکی
لشکر اسلام بسی وچهار هزارنفربالغ کردید · میکویند دران عسکر

غضنفر بیکر ازبنی اسد هم سه هرار نفر موجود بودند • درهنکام ورود سعد بن ابی وقاص بموقع بزرود همه عسکر اسلام ازاستماع خبر وفات مثنی که زخمی جان شکار داشت بغایت غمکین شدند • میکویند مثنی رحمة الله علیه نزدیك وفات خود بشیر بن الخصاصیه را که یکی ازاکابر اسلام بود خلیفهٔ خود نموده برادر خود مهنی رانیز چنین کفت وقتی که سعد رضی الله عنه واصل میکردد وصیتم را بوی چنان عرض نمای که کارزار رابدین جانب فرات اختیار فرماید• چونکه اکر ظفر باسلام میسر کردد استیلای انطرف دیکر نیز آسان است • اما اکر قضیه برکردد درانصورت نیز درعربستان وقت میتوان کذرانید • چون عمر رضی الله تعالی نیز سعد بن ابی وقاص رابعینه وصیت کرده بودپس همکی رؤسای عرب بررأی صوابنمای مثنی تحسین بلیغ فرمودند • ووظیفه اش رابیرادرش مهنی درسپردند بعدازان سعد در موقع سیراف عسکر را تعبیه ومطابق تعلیمات خلیفه طلیعه و جناحین ومقدمة الجیش وساق واحتیاط را ترتیب وتقسیم ودرفشها را بدست مقدمترین دلاوران اسلام تسلیم نمود • وزهرة بن عبدالله را که یکی ازاصحاب کرام بود مقدمة الجیش ساخته بمکان عذیب نام ارسال واز صحابهٔ کرام عبدالله بن المعتمر را بجناح یمین وشرحبیل بن السمطی رابجناح یسار نصب نمود وکفت اکرمرا امرحق واقع شود درانصورت بجای من خالدبن عرفطه راامیرالجیش وعاصم بن عمرو رابساق وسوار بن مالك را بادارهٔ طلیعه وسلمان باهلی رابسواری قلیل وعبدالله ذی السهمین رابسواری کثیر وجمال ابن مالك الاسدی را بپیاده امیر نصب باید کرد • جناب خلیفه درین لشکر عبدالرحمن بن ربیعه رابرتبهٔ قاضی عسکر و بتقسیم مال غنایم •

وسلمان فارسی رابتحقیق وقایع وتدقیق مواقع دشمن • ویزید بن ابی‌سفیان رابخط وکتابت لشکریان معین فرموده‌بودند •

و بعدد نود و نه نفر ازبدریان وسه صد و هفتده ازاصحاب کرام وسه صد از فاتحان مکه وهفتصد نفرنیز ازاولاد اصحاب کرام موجود بودند •

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه لشکر اسلام رابصورت مذکور انتظام داده وازسیراف برخاسته بموقع عذیب واز انجا نیز بقادسیه رفته درمیان عتیق و خندق رو بروی حصر فرآمده • وفرقه‌های یغماگران را مرتب ساخته باطراف واکناف مسلط کردانید •

چون درمدت یک ماه ازطرف ایران حرکتی بظهور نیامد پس دهقانان وزمین داران و پیشه‌وران ایران از یغماگران اسلام خیلی مضطرب کشته بدولت ایرانیان نمودند که اگر شما قرهٔ حمایهٔ مانداشته باشید • درآنصورت ماجار وناچارتابع اسلام خواهیم شد •

یزدجرد رستم را نزدخود خواند وکفت بایدکه بزودی تمام برای محاربهٔ اسلام حرکت نمای • رستم مفارقت خودرا ازمقرحکومت مناسب ندیده و بعضی مغالطات شبیه حق‌را درمیان آورد وکفت درین هنکام مصلحت آنست که مرادرمداین نکهدارید وجالینوس رابرتبهٔ سپهسالاری بکارزار ارسال فرمایید • یزدجردرجایش راقبول نکردوکفت رفتن توبغایت الزم‌است چونکه این کار دشوار تنها بهمت توسرانجام خواهد یافت • رستم‌ازین کلام منفعل‌شده ازمداین برآمد • ودرموقع ساباط فرامده واستعفا نامهٔ را نوشته بخدمت یزدجرد فرستاد شاه ایران انراهم قبول‌نکرد • سعدبن ابی‌وقاص‌ازافکار ایرانیان‌اکاهی‌یافته‌احوال شانرا بامیرالمؤمنین‌عمر

رضی الله تعالی عنه تحریر نمود • امیر المؤمنین نامهٔ سعد را خوانده
از احوال ایرانیان واقف شده نوشت که باید که نخستین از روی عدالت
و آیین مؤحدین چند نفر از اصحاب فراست و شجاعت بطریق
سفارت بمداین فرستاده ایرانیان را درمیان قبول دین اسلام وجزیه
مخیر گردانید • سعد موافق امر خلیفه بعض ذوات فخام را بنام
نعمان بن مقرن و یسر بن ابی رهم و حمله بن حویه و حنظله بن الربیع
و فرات بن حیان و عدی بن سهیل و عطارد بن حاجب و قیس بن
زراره و الاشعث بن قیس و الحارث ابن حسان و عاصم بن عمرو و عمرو بن
معدی کرب و المغیره بن شعبه و المعنی بن حارثه را انتخاب و انتجال و بجانب
یزدجرد سریعا ارسال نمود •

چون ایشان بمداین واصل شدند • ساکنان شهر در راه استاده بحسن
اسبان تازی نژاد و لباس سادهٔ مسلمانان پاك نهاد نظر میکردند
یزدجرد امرا و وزرای خود را جمع کرده و رستم را نیز ازموقع
ساباط باز خوانده و سفیران اسلام را درجایی معین فرآورده از
اختلاط مردمان باز داشت • بعد ازان همراه ارکان دولت و اعیان
مملکت مشورت کرده سفیران اسلام را نزد خود خوانده ترجمان
را گفت بدیشان بگو برای چه شما بر ممالك ما تسلط مینمایید •
چنان می پندارم که این مشغولی داخلی ما باعث جرأت و جسارت
شما شده است • چون ترجمان کلام شاه را یکان یکان بیان نمود
نعمان بن مقرن از رفیقان خود اذن خواست و گفت ای شاه
بدانکه باری تعالی بطائفهٔ عرب مهربان شده پیغمبر خود فرستاده
است • و رسول الله بما دین خدا را بیان و بجانب دین اسلام
دعوت نموده از وعدهٔ خدا مژدها داده است • و بسیاری کسان

از طائفهٔ عرب بخواهش خود دین اسلام را قبول نموده نائل سعادت شده اند . اگرچه بعضی کسان اولا کرها تابع شده بودند ولیکن بعد از ان ایشان هم حال خود را اصلاح نموده اند . القصه رسول خدا ما را از چاپلوسی و کاسه لیسی و ستایش و پرستش مردمان رهانیده است و اکنون همگنان ما پرستندگان خدا و با آزادیٔ تمام بسعادت دین و دنیا نائل شده ایم . و بموجب وصیت رسول الله با انکسانیکه از قبول دین و یا تأدیهٔ جزیه استنکاف مینمایند تا مطیع کردانیدن شان با ایشان کارزار می نمائیم . و دیگر امم و ملل را نیز بجانب انصاف و عدل و دین حق دعوت میکنیم . و پیغمبر خدا کتاب الله را برای ما هادی منهاج نجاح و سراج طریق رشد و فلاح کذاشته است . اگر شما هم مانند ما دین اسلام را قبول نمایید درانصورت تا اجرای احکام کتاب خدا بعضی کسان از ما در ایران مانده دیگر عسکر خود را پس میکشیم . و اگر ازین تکلیف امتناع ورزیده تنها جزیه را قبول نموده بتواضع تمام ادا کنید . دران حال نیز برای استیفای جزیه بعضی عاملان خود را کذاشته واپس میرویم . و اگر از یك طرف دشمنی صعب بر شما مسلط کردد ما بشما یاری هم میکنیم . اما اگر جزیه را هم قبول نکنید پس چار و ناچار باشما کارزار خواهیم کرد . شاه ایران از کلام نعمان خشمناك شده و فقر و فاقه و ذلت و مسکنت عرب و انعام و احسان خود را بغلو بیان و بعضی سخنهای دیگر هم از ان غلیظ تر مانند این (نظم) زشیر شتر خوردن و سوسمار . عرب را بجائی رسید است کار . که تاج کیان را کند آرزو . تفو باد بر چرخ کردون تفو) بر زبان آورد و کفت اگر از کرسنکی و برهنکی بجان آمده باشید بشما خوراك و پوشاك

واندکی پول هم بدهیم • و بر مملکت شما شخصی را والی نصب کردانیم که همواره همراه شما ازروی شفقت ومرحمت رفق ومدا را نماید • فی الجمله چون ترهات شاه ایران باتمام رسید قیس بن زراره بکلام اغاز نمود وکفت ای شاه فی الحقیقه پیش از ین احوال ما مانند کفتهٔ شما بودولیکن دنیا بر یك نمط نمی ماند • چون هرملتی اقبالی وزوالی دارد پس جناب یزدان بمانیز مهربان شده و پیغمبر خود را فرستاده حال مارا اصلاح نموده است • اکنون ما مانند کفتهٔ شما نیستیم واین حضرات که در ینجا نشسته اند از اشراف عرب هستند • وچون اشراف از اشراف شرم دارند بنا برین ایشان چیزی نمی کویند • مکر حقیقت حال را من بیان نمایم وایشان هم شاهد باشند • برای شما ازسه حال بیرون نیست یعنی یا قبول دین و یا ادای جزیه واکر ازین دو تکلیف روکردان شوید سوم هم شمشیر بران است والسلام • اکرچه نطق قیس هم مانندنطق نعمان بود ولیکن تعبیرهایش سخت تر ومؤثر تر بودند • یزدجرد ازسخنهای سفیر دوم بغایت غضبناك شده کفت اکر میدانستم که پیش ازمن پادشاهی سفیر را قتل کرده است من هم دوم ازشده شما را قتل میکردم • اکر زود بدیار خود عودت نماید رستم را میفرمایم تاهمه شما را درخندق قادیسه دفن می سازد • وازشابور ذی الاکتاف هم معاملهٔ شدید تر باشما اجرا می کند • بعدازان توبرهٔ پرازخاك طلبانیده ازروی تحقیر کفت هرکه درمیان شما بزرك تر است بایدکه ایزا بردوش برداشته برئیس خود ببرد • عاصم کفت من ازهمکنان اشرفم • وتوبرهٔ خاك را بردوش برداشته وهمکنان براسپان تازی نژاد سوار شده بسوی معسکر خود رفتار نمودند • و درهنکام وصول عاصم

بسعد بن ابی وقاص با آواز بلند گفت ای سعد مژده بادکه خاك ایران را آورده بزیر پایت می ریزم • وقتی که عاصم توبرهٔ خاك را برداشته روان شده بود • یزدجرد متوجه رستم شده گفت بزرگترین ایشان احمق‌ترین همکنان است • رستم گفت احمق نیست بلکه بقال نیك برداشته رفته است •

هنوز سفیران عرب درمداین بودند که غارتگران اسلام بهر اطراف واکناف ایران منتشر گشته چهار پایان را بمعسکر اسلام برای ذبح می‌آوردند چونکه درمعسکر اسلام بجز گوشت مأکولات دیگر بسیار بود بعد ازان رستم باز بساباط رفته لشکرخودرا تعبیه نمود وچهل هزارنفر عسکر را مقدمة الجیش ساخته جالینوس را بروی امیر گردانید • وشصت هزار نفر همراه خود گرفته و بجناحین آن مهران وفیروزان را امیر ساخته وبیست هزار نفررا نیز بساق گذاشته وسی وسه فیل را تجهیز و هژده را از ایشان بقلب گاه و پانزده را بجناحین نهاده بسوی موقع کوتی میرفت که بعضی ایرانیان یك نفر عرب را اسیرساخته پیش رستم آوردند • رستم بعرب گفت مقصد شما چیست که دراینجا آمده هستید • گفت برای تسخیر دیار که جناب پروردگار بما وعد فرموده است • گفت اگر شما بآرزوی خود نارسیده ازدست ما قتل شوید چه میشود • گفت مقتولان ببهشت می روند ودیگران بازدر ایفای وعدهٔ خدا تعالی سعی می نمایند • رستم گفت پس معلوم شد که خدا مارا بشما تسلیم کرده است • عرب گفت چنین نیست بلکه این بد کرداری و ناهمواری شماست که شما را بما تسلیم مینماید • باید که بکثرت ووفرت عسکر که در اطراف شما فراهم آمده است مغرور مشوید • چونکه شما با انسان پیکار نمی کنید

بلکه باقضا وقدر میجنکید . رستم ازتقریرش پرغضب شده عرب را بقتل رسانید . وازکوثی برخاسته ودراثنای راه بجابان ملاقی کردیده بموقع برس فرود آمدند . وچون هردو منجم بودند لاجرم ازاحکام نجوم خرافات بسیار وترهات بی شمار ایراد نموده آخر الامر ازروی تصادف بوخامت حال ایران هم قرار دادند . وتاکه درموقع برس اقامت داشتند . لشکریان ایشان مانند مور وملخ منتشرشده انچنان مال ومنال ساکنان ممالك خود یعنی ایران رایغما وشیشهٔ ناموس زیردستان را رهوا وظلمهای کوناکون اجرامیکردندکه رستم نیزبجان رنجیده بعضی ازایشان بدست آورده بقتل رسانید وبکمال تأثر وتاسف سخنهای مقتول عرب رایاد آورده کفت فی الحقیقه عرب راست کفته بود . بعدازان ازبرس بحیره آمده واعیان مملکت رافراهم آورده بعدازتوبیخ وتحقیربدیشان چنان بیان نمودکه شماچرا باعرب مقاومت نکردید . کفتندچه سخن غریب استکه شمار عایا وبرایای خود را محافظه نمی کنید ودر اجرای وظیفهٔ خود تقصیر های بیشمار دارید وتوبیخ وعتاب بمار وامی بینید . چون رستم شنیدکه طلایه های اسلام بهر طرف تاراج میکنند پس انهم بمقابلهٔ ایشان قدری ازلشکر معین نمود . سعدبن ابی وقاص ازینحال اکاهی یافته برای امدادغار تکران اسلام عاصم بن عمررا ارسال نمودچون ایرانیان روی عاصم رابدیدند . زود پشت برکردانیدند . وعاصم هم غنایم راکرفته بمعسکر اسلام بازکردید . بعدازان سعد عمرو بن معدی کرب وطلیحة الاسدی رابرای تفتیش حال دشمن فرستاد . ایشان ازیك فرسنك بیشتر رفته ولشکر ایران را دیده وعمرو برای دادن خبررجعت نمود . وطلیحه شب در انجامانده

وطنابهای یك دوخیمه لشکر دشمن را بریده وچند اسب را گرفته بجانب معسکر خود می گردید که چند نفر سوارهٔ ایرانیان دنبال طلیحه افتادند . طلیحه نیز باز گردیده دونفررا قتل ویکی را اسیر کرده پیش سعد رسانید . واسیر مذکور دین اسلام را قبول کرد . وسعد نامش را مسلم نهاد . بعدا زان رستم بجالینوس وحادویه تعلیمات مخصوصه داده جالینوس را پایین پل مقابل زهره وحادویه را بمکان تیز ناباد نهاده خودش درخراره فرآمده واز آنجا برخاسته بعداز چهار ماه از برامدن مداین بقادسیه واصل گردید . ازسست رفتاری مقصدش آن بودکه اسلام را بتنك آورده بسوی خود کشد . واگر یزدجرد پیاپی خبر فرستاده تعجیل نمیکرد هنوزهم وقت بسیار در راه می گذرانید . بااین همه عمر رضی الله تعالی عنه نیز بخدعه ودقائق حرب واقف بوده همواره سعدرا بتأنی ودرنگی امر مینمود . اخرالامر رستم از ابرام واصرار شاه عاجز شده وبخلاف رأی خود حرکت نموده بروجه بیان آتی درچاهی که ازان بسیار میترسید سرنگون افتاده تاقعرش برسید .

القصه رستم واصل قادسیه شده بکنار آب عتیق رو بروی سعدبن ابی وقاص لشکررا تعبیه وفیلان را بروجه سالف البیان بفرقه ها تقسیم وروز دیگر ازسر آب عتیق حرکت وتامنتهای عسکر اسلام یعنی تاموقع خفان عزیمت وازانجا بسوی بالا رفته برسر پل فرود آمد . چون سرجسر بلند بودلشکر اسلام را کشف نموده برای ملاقات زهره خبر فرستاد . آن هم قبول نموده ودر هنگام ملاقات رستم شرائط آشتی را بیان ناکرده برای عقدمصالحه زهره راتکلیف وحرفهای غلیظ وکثیف که یزدجرد بسفیران اسلام بیان کرده بود بالفاظ

ملایم برزبان آورد . وکفت ایا ماهمیشه همسایهٔ شما نبودیم ودرهنکام ضرورت واحتیاج بشما دستکیری نمیکردیم . اکنون حال قدیم خودرا بیادنمی آریدکه برچه منوال بوده است . زهره سخنهایش را التفات نموده وشرف نبوت وفضل ومزیت دین مبین درمیان آورد وکفت اکنون حال ماماند اول نمانده است . چونکه طائفهٔ عرب در دائرهٔ دین اسلام در امده ازاوامر جناب یزدان تجاوز نمی کنند . بلکه همواره اعتدال را اختیار . شمارا نیزدر پذیرفتن دین اسلام ویاجزیه ویاحرب مخیرمی نمایند . رستم کفت اساس دین اسلام برچه چیزاست . کفت بنای دین اسلام برکلمهٔ شهادت است . رستم کفت دیکرچه دارد . کفت بندکان خدارا از بندکیٔ بندکان رهانیدن وپرستش راتنها بجناب جهان افرین منحصر کردن است . چونکه همهٔ ماازآدم وحوا یعنی ازیك پدر ومادر پیداشده برادر یکدیکر هستیم . رستم کفت چه خوب دینیست . اکرما آنراباقوم وقبیلهٔ خودقبول نمایم آیاشما ازینجا بیرون میروید یا نه کفت والله میرویم

بعدازان رستم بزرکان ایران راکه همراه داشت فراهم آورد . وکفت اکر مادین اسلام را قبول نمایم هم ازمشغلهٔ کارزار خونخوا روهم ازکردار ناهنجارکه ازقرنهای بسیار مانندزهر ماردرمار ماراه یافته قرار کرفته است رستکار میشویم . ایرانیان بی باك که ازروی نفاق تریاق اخلاق رابرطاق کذاشته برزیر دستان سینه چاك اظهار تجبر وتکبر دوست میداشتند . عادات عاد لانهٔ اسلام را مخالف کردارناهنجارخوددانسته دین اسلام را ردواحوال عرب رابحالت بد تحقیرنمودند . رستم بدیشان متوجه شدوکفت شماچه مردمان ظاهر

بین هستید که تنها بلباس ومتاع ظاهر ایشان نکاه می اندازید • و بحر فهای کران بهای این شخص که مانند مروارید میریزد ملاحظه نمی کنید • آیادر ملك خود مردی چنین راستکو دیده اید • ویا سخنهای چنین ذی قیمت شنیده • چون رستم دیدکه نصایح خردمندان در دل سنکین ایرانیان اثر نمی کند • زهره راباز کردانیده بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که برای مکالمه سفیری دیکر ارسال نماید • بزرکان اسلام در باب فرستادن چند نفر هنر پرور مشورت میکردند که ربعی بن عامر بسخن اغاز نمود • وکفت رأی من برا نست که تنها یك نفر باید فرستاد • چونکه در فرستادن یك نفر تأثیر بیشتر دارد • سعد رائیش راپسند یده هم اورا فرستاد • وقتی که ربعی براسب سوار شده از پل بکذشت • ایرانیان اورا اندکی بازداشته زود برستم خبر دادند • رستم برای اظهار شوکت وحشمت برسریری مرصع بزروکوهر باکروفر نشسته سفیر اسلام را بخواند • ربعی همراه سلاح براسپ سوار میشدکه ایرانیان بدو چنان کفتند سلاح را در ینجا کذاشته بی سلاح باید رفت • ربعی کفت من بخواهش دیدار شما نیامده ام که تکلیف شمارا قبول نمایم • بلکه بآرزوی شما آمده ام • اکر نخواهید واپس میروم • رستم ازین حالت آکاهی یافت وکفت بکذارید تاباسلاح بیاید • چون ربعی بردر خیمهٔ رستم رسید ازاسب فرود آمده لکام اسپ را بایك طناب خیمه بسته درون درامد • بزرکان ایران جای نشستنش برفرش مزرکش نشان دادند • ربعی ان کش وفش وفرش مزرکش را بچشم حقارت نکاه انداخته وبسپر خود تکیه زده برزمین نشست وکفت درمیان اسلام برچیزهای مزین ومزرکش نشستن جائز نیست • بعد ازان رستم بواسطهٔ ترجمانی

که بناء عبود از سرکشان حیره بود ربعی را سوال نمود که شما برای چه درینجا آمده هستید • ربعی جواب داد که خدای تعالی ما را برای رهانیدن بندگان خدا از بندگی بندگان و مظلومان را از جور ظالمان و برآوردن بیچارگان ازادیان باطل و درآوردن سان در دین عدالت آیین اسلام فرستاده است • رستم گفت مقصد شما را دانستیم آیا اکنون برای مشورت نمودن ما با وکلای دولت مهلت میدهید یا نه • گفت آری فرا خور سنت رسول الله تا سه روز مهلت میدهیم • و در مدت مذکور بقبول دین و جزیه و کارزار مخیر هستید • رستم گفت تو مگر رئیس اسلام هستی • گفت نه • ولیکن همگی اسلام مانند یك وجود هستند • اگر یکی از ایشان بحیری قرار دهد دیگران کفیل میشوند • ما خردو بزرك نداریم • بلکه همهٔ ما برادر یکدیگر هستیم • بعد از آن رستم بزرگان ایران را که درانجا فراهم آمده بودند شرائط ربعی را بیان نمود • و گفت شما چه میگوئید • گفتند ما بدین و آیین مردی چنین حقیر و فقیر تابع نمی توانیم شد • رخت و قیافتش را نمی بینید که چطور است • رستم گفت بلباس ساده عرب نگاه میندازید • چونکه ایشان زینت و زیور را چندان دوست نمیدارند • بلکه برفتار و کردار و گفتار استوار ایشان ملاحظه نمائید • بزرگان ایران بسخنهایش چندان گوش ندادند چون ربعی درانجا اعتبار خود ندید • و گفتار دیوانه وار ایرانیان بشنید • براسب تیز رفتار سوار شده باز گردید • اگرچه روز دوم رستم ربعی را از سعد باز طلبیده بود • اما آنروز سعد بجای وی حذیفه را فرستاد • هر چند انهم در لباس و قیافت ربعی بود ولکن تا در خیمهٔ رستم

سوار رفته واز اسپ فرود نیامده باهیبت وتمکین بیستاد • رستم
ازو پرسیدکه چرا ربعی نیامد • کفت امیرمادر شدت ورخا درمیان
ماعدالت را اجرا میکند • بنابرین امروز آرامش رابرهم نداده
مرا فرستاد • رستم کفت میخواهیم که مهلت راتمدید نماید • کفت
ازاعتبار دیروز یازده روز است • بعد ازان رستم ببزرکان ایران
خطاب نمود وکفت سخنهای سفیر دیروزی را شنیدید • ومعامله
اش را بیزدیدید • این هم مانند اومیکوید • ومارادر ملك خودما
تحقیر میکنند • چونکه ازاسب هم فرود نمی آید • بعد ازان
حذیفه را باز کردانیده دیکری راطلبید • سعدبن ابی وقاص بجای
آن مغیره را فرستاد • رستم برای اظهار شوکت وحشمت منزل
خودرابیش از پیش زینت داده وبرسریر مرصع قرار کرفته ودیکر
امرای عسکر ایران نیز لباسهای فاخره در بر کرده وکلاه کبر وغرور
برسر کذاشته نشسته بودندکه مغیره نیز رسیده خواست که بپهلوی رستم
نشیند • اما ایرانیان دست رد در برسینه اش نهاده جای دیکر نشان
دادند • مغیره رنجید وکفت اکرچه ماقبل ازین افسون وافسانه
وخیالهای مجنونانهٔ بزرکان ایران بسیار میشنیدیم ولکن اینقدر سفیه
ودون بودن شمارا کمان نمیبردیم • چون درمیان عرب یکدیکررا نمی
پرستند • لاجرم افسانهای مذکوررا نیز برمبالغه حمل میکردیم •
چنانچه تند باد کبر وغرور حال هرملك را تباه میکرداند • درخت
اعتبار شمارا نیز همین غرور است که ازبیخ و بنیاد برانداخته مغلوب
ومقهور میسازد • هرچند ازکلام مغیره علامت سرور وحبور
درچهرهٔ زیردستان وخدمتکاران ایرانیان ظاهر بودولکن دل ازردکی
بزرکان ایشان نیز باهر • علی الخصوص ازین سخن حال رستم

یکبار متغیر شده واحوال سابقهٔ عربرا بتحقیر یاد آورده ۰ واحسان بی پایان ایرانیانرا ازروی امتنان بیان ۰ وبسان شاه ایران یزدجرد الفاظ غلیظ بی بنیان برزبان رانده اطوار ناهنجار رانشان داد ۰ مغیره بعد ازحمد وثنای خدای جهان آفرین کفت فی الواقع درقدیم الایام مابحال بد مبتلا بودیم ۰ مکر باری تعالی مهربان شده و برای اصلاح حال ماپیغمبر خودرا فرستاده مارابطریق راست ارشاد نمود ۰ الحمدلله اکنون حال مابا حسن حال محول وناکامی مابسعادت واقبال مبدل کشته است ۰ وشمانیز از کفران نعمت ایزد متعال مستحق وبال ونکال جناب ذوالجلال شده هستید ۰ چون مغیره نبات معانی الفاظرا موافق زمان ومکان بالمخی راستی آمیخته ودرکام بی مذاق ایرانیان ریخته مانندسفیران پیشین درباب قبول جزیه ونبردودین مخیر کردانید ۰ رستم بیش از پیش خشم کرفته فقروفاقهٔ عرب واحسان بی پایان سابقه وقوت وعظمت حاضرهٔ ایرانرا باز درمیان آورد ۰ وکفت این همه ازضرورت وکرسنکیست که شما بخیال محال درین صحاری وجبال میکردید ۰ اکنون بایدکه هریکی را ازشما برای رضای خدا اندکی جو وخرما وسردارشمارا نیز مبلغ یك هزار درهم ویك رأس استر و یك دست جامه بدهیم تاباز کردیده درحق مادعا کنید ۰ مغیره جواب داد که جناب خدا بندکان خودرا روزی میرساند ۰ چه فائده که شما خودرا نمی بینید که ازسبب کفران نعمت تاچه درجه ضعیف ونحیف شده هستید ۰ ماحال شمارا بهتراز شما میدانیم ۰ ازین سخن آتش

خشم رستم بالا رفته وحدت ونیک نمرش بجوش آمده حالش خیلی
متغیر گشت . وگفت از نجا بدر شو . ونزد رفقا ببرادران
خود خبر رسان که در اندک زمان سر شمکتان را از تن جدا خواهم
کرد . و امیر خود را نیز از من بگو . اگر جسر را ببرید چشمانش
را نخواهم بر آورد . مغیره زود برگردیده صورت مکالمه را با فرزیان
رستم یکان یکان تبلیغ نمود . سعد گفت برای من مژدهٔ فتح وظفر
آوردی چونکه نصرت وغرور وخشم رفقا هرگز باهم صورت نمی
بندد . جسر را با شمشیر های خود ضبط کرده شمشیر ایشان را
ازان هر راه نخواهیم داد . بعد ازان چند نفر دیگر از امرای اسلام
بجهت بیان حق جسر وتکلیف واپسین باز برستم فرستاد . اگرچه
سفیران اسلام برستم ملاقات کرده مطابق عادت عدالت آئین اسلام
مسائل ثلثهٔ معهوده را تکرار بتکرار بیان واندیشهٔ وخامت پیشه
عاقبت را باندازهای فراوان نشان داده بودند . ولکن رستم
بافتخار تمام وغرور مالا کلام زبان آتش فشان را دراز و بعذاب آتش
ایرانیان که تاثیرش از مدت مدید ناپدید شده بود . سفیران اسلام را
تهدید شدید نمود . وگفت بدانید تا که تار وپود وجود جملهٔ عربیان
نابود نسازم . آشتی را قبول نخواهم کرد . وگویا موافق
حال ضعف اشتمال عرب حکایهٔ روباهی آورده بدین وجه بیان نمود که
حال شما بدان روباه میماند که . وقتی از سوراخ دیوار باغی درآمده
خرامان وجلوه کنان میگردید . ودرمیان درختان باردار میخزید .
ناگهان نگاه باغبان بران حیوان افتاد وگفت ببینید این بیچاره حیوان
ناتوان چگونه بی پروا در اینجا سیر وتماشا میکند .
روباه رنجیده پیش برادران خود رفت وگفت باغبان ما

عزلت حقیقت حال ووخامت استقبال را نیز از بزرگان ایران پنهان نمیداشت ۰

چون سفیران اسلام با جواب ناصواب ایرانیان بمعسکر خود رجعت نمودند ۰ وقعهٔ کارزار قرار یافته سعدبن ابی وقاص امرای عسکر اسلام را فراهم اورده فرمود تا هرکس بر جای خود قائم بماند ۰ القصه از یکطرف لشکر ایران شباشب برآب عتیق بتمدید جسر جدید مشغول شده ۰ وروز دیگر وقت نیروز کار جسر را با تمام رسانیده فوج فوج اغاز مرور و بلا ممانعت ومخالفت همکنان از پل عبور ولشکر را تعبیه وتنظیم وفیلان را بفرقه ها تقسیم نموده قرار گرفتند ۰ ازطرف دیگر سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه از بزرگان اسلام مانند مغیره وعاصم وطلیحه وحذیفه وقیس وغالب وعمرو را که از اهل رأی وشجاعت بودند باشعرای مشهور چون شماخ والحطئیه والعبدی وغیره برای القای اشتیاق دار وگیر در دل برنا و پیرشیران صید گیر اسلام در فرقه ها معین گردانید ۰ وچون خود از سبب بعضی دانهای عارضی که بروجود داشته برکوب و نزول مقتدر نبود ۰ پس بربام قصری بلند که برای کشف لشکر طرفین بنا کرده بودند برامده ۰ گفت اگر احیاناً جان ناتوانم هدف سهم قدر گردد خالد ابن عرفطه را بجای من سپهسالار باید ساخت ۰ بعدازین بعضی اهل نفاق را که درلشکر بودند بحبس انداخته بقاریان قرأن فرمودتا سورهٔ انفال را باواز بلند بخوانند (سورهٔ انفال را سورهٔ جهاد هم میگویند) چون قرأ سورهٔ شریف را با تمام رسانیدند ۰ ازمژدهٔ فوز ونصرت دردل هرکس برای جهاد شوقی جدید پدید آمد ۰

و بعدازان سعد از بالای بام بعسکر اسلام چنان بیان نمود که
بایدکه هرکس بعد ازنماز پیشین بجای خود قرار کیرد • من چهار
تکبیر میزنم • ودرتکبیر نخستین شما نیز بامن تکبیر خوان کشته
حاضر شوید • و بتکبیر دوم خود را باسلاح مسلح سازید •
و بتکبیر سوم اسپان تازی نژاد رادر میدان جهاد جهانیده بعضی
ابیات واشعار که نشاط بخش وشجاعت انکیز باشند بخوانید •
و بتکبیر چهارم شماهم تکبیرخوان کشته ولاحول ولاقوة الا بالله
را بر زبان آورده بسوی میدان نبرد پویان شوید • القصه بعد
ازنماز پیشین بتکبیرسیوم سواران اسلام مبارزه جویان بجانب
دشمنان خرامان کشته • واز کردان ایران نیز شخصی فیروزنام در
میدان اقتران درامد • وازطرف اسلام غالب بن عبدالله شاهین
وار بپنجهٔ جان شکار کرفتار وکشان کشان بمعسکر اسلام آورده
بسعد تسلیم نمود • بعدازان دیکری هم از بزرکان ایران اسپ راتیز
عنان کردانیده طالب مبارزه شد • بمقابله اش نیز عمرو ابن معدی
کرب برامده کریبانش را کرفته وبزیر پای انداخته بقتل رسانید •
بعد ازان فیل بانان ایران بدوانیدن فیلان برمیمنه ومیسرهٔ لشکر
اسلام اغاز نمودند • سعد رضی الله عنه دانست که همانا اسپان
تازی نژاد اسلام بمشاهدهٔ فیلان قوی هیکل که هرکز شکلی چنین
مهیب ندیده اندر میده تعبیه را خلل پذیر خواهند کردانید • پس
زودبا یکی از یاوران خود ببنی اسد خبر فرستاد که هرچه زودتر
چارهٔ فیلان را ببینند • بنی اسد زود بحرکت آمده بعضی را
باتیرهای جانشکار زهردار و بعضی را برخاک ادبار انداخته ولشکر
ایران را بافیلان از جای لرزانیده تاموقع پیشین شان پیش کرده

و وقت که ایرانیان بار دیگر حمله آوردند • از هم [illegible]
با ایشان شور و شدت دیگر من بودند سعد تکبیر جنگ را بخواند •
لشکر اسلام [illegible] حمله آورده و [illegible]
[illegible] لشکر اسلام را بر هم •
[illegible] دیگر [illegible] روز دیگر سوی [illegible]
[illegible] عسکر [illegible] امر نمود تا چارهٔ فیلان
را [illegible] گرده ازتیر
[illegible] گردانیده
[illegible] طرف [illegible] مراد رسیده
[illegible] اوریه
[illegible] رمان [illegible]
[illegible] وقت عشا
[illegible] تاریکی [illegible] لشکر طرفین باز
[illegible] (یوم ارماث) نام نهادند
یعنی روز تیر [illegible] روز دیگر [illegible] صبح [illegible]
[illegible] که در معسکر بردند
[illegible] مقدار پانصد نفر
[illegible] حرب شهید گردید • روز دیگر چون قهرمان آتشین
مزاج خورشید از گریبان خاور سر براورد و شیرازهٔ شعشعهٔ ظلام سوز
لشکر [illegible] اختران [illegible] مردمان نهان ساخته
روی زمین را از سپاه ظلمت رهائی داد • لشکر طرفین باز در صحرای
جنگ [illegible] کیر ودار را [illegible] تنگ ساخته متاع گرانبهای حیات
را بی تامل ودرنگ بقیمت خاك وسنك میفروختند که امیر عسکر اسلا

هاشم بن عتبه که در شام باروسیان محاربه مینمود . بفرمان حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عازم عراق شده وقعقاع نام بهادر را بمقدمة الجیش پیش فرستاده وخودش بقدر یك فرسنگ راه دردنبال مانده . وقهرمان قعقاع لشکر خودرا فوج فوج جدا ساخته وهر فوج را در پی یکدیگر بمیدان حرب در آورده باعث قوة النهر لشکر اسلام وسبب ضعف وفتور دشمنان کشته ودرمیدان مبارزه از بزرکترین امرای ایران فیروزان بد و بعداران جادویه ذوالحاجب رانیز بدست خود بقتل رسانیده . چون بعضی فیلان ایران زخمدار شده و بعضی زیر بار حشم ادبار فتاده و صندوقهارا بشکسته از کار معطل ماندند . پس سواران اسلام کوشمالی ایرانیان چنان مشغول شدند که تا نیم شب درمیدان حرب آواز خس وضرب باستماع آمده واز سرداران ایران جا که بخستن شده شهریار نیز باخاك یکسان کشت . اهل اسلام این روز را (یوم الاغوث) نام نهادند . یعنی روز امداد . وروز سوم علی الصباح سهدا رادفن وزخمداران را برای معالجه ومداوا بطائفهٔ نسا درسپردند . درین بازار کارزار از اسلام بقدر دوهزار نفر شهید و زخمدار واز ایرانیان هم ده هزار نفر مقتول و خاکستر و شهدای اسلام مدفون شده کشتگان ایرانیان همچنان درخاك وخون سرنکون ماندند . بهادر قعقاع دیکر لشکریان رانیز که هنوز دردنبال بودند شبانه رسانیده وفوج فوج جداکانه ساخته قرارداد که ایشان هم مانند پیشینیان یکان یکان درهنکام استعمال آتش قتال بطریق امداد درمیدان جنك وجدال درایند . امیرالجیش هاشم نیز که بمیدان حرب نزدیك شده بود تدبیر قعقاع را پسندیده امر دادکه فوجهای اسلام همان تدبیر

قعقاع قهرمان رابعمل آرند • و برای اجرای آن مأموری مخصوص
کذاشته خود بجانب لشکر عودت نمود •
روز سوم بازار پرخاش بوقت چاشت کرم شده و ایرانیان فیلا
پس ماندکان را نیز تجهیز و بنکهبانی ایشان سر باز
پیاده و بصیانت پیاده‌هم سواران رامعین ساختند • هنوز دلاورا
نامدار درمیدان کارزار باشمشیرابدار وتیرجانشکار ونیزهٔ خونخو
وکرز وکوپال جانکسار مشغول پیکار بودندکه ناکهان لشکرغضنف
وعسکر اژدر پیکر باقعقاع بهادر بطریق امداد درعرصهٔ جها
کروه کروه درامده و جنکاوران اسلام ازدیدن برادران بشوق تما
بازوان مرد افکن راقوی ترکردانیدند • بعدازان دراندك زما
سواران هاشم نیز فرقه فرقه رسیده باهز بران اسلام ملحق کشتن
اکرچه از یك طرف هاشم قهرمان بقلبکاه لشکر ایران مانند شیر
ژیان حمله آورده صفهای دشمنان را پریشان میکرد • اما ازطرف
دیکرفیلان ایران هم‌مانند نخستین درصفوف دلاوران مومنین درامده
باعث زیان فراوان میشدند • وسردار لشکر اسلام سعد بن ابی
وقاص حال مذکور را مشاهده کرده ببرادر خود عاصم و بهادر
قعقاع وحمل وزمیل خبر فرستادکه چارهٔ فیل سفیدکه از دیکران
زیانکار تراست زود تر بیابند • لاجرم از یکطرف قعقاع وعاصم
بایك فرقهٔ لشکر برفرقه فیلی‌که رو بروی خود داشتند حمله اورده
پراکنده و پریشان‌وفیل دمان رانیز باخاك‌یکسان نمودند • ازطرف
دیکر حمل وزمیل برفرقهٔ فیل سفید حمله اورده و پاسبانانش رابرهم
زده وچشم فیل سفیدرا اماجکاه تیر قضا ساخته ازچندجا زخمدار
کردانیدند • فیل مذکورازدرد زخمها سراسیمه کشته پس‌وپیش

وچپ وراست میدویدکه قهرمان قعقاع موافق افکار خودسی نفر سوار رابرکزیده بقصد شکار سرداران لشکر ایران‌سی بارحمله اورده و بسیاری راباخاك یکسان کردانید ۰ فیل سفید ازاضطراب زخمها دریك جاایستاده وازآب عتیق کذشته و پیشوای فیلان دیکرشده صفوف لشکر ایران رابرهم زده بجانب مداین رجعت نمودند ۰ درین محاربه ازمشاهیر اسلام قیس بن المکنوح وعمرو بن معدی کرب شهیدشدند ۰ واین محاربه راعرب (یوم العماس) نام نهادندیعنی‌روز مردان قوی وتوانا و یاروز پهلوانان بی همتا ۰ اکرچه محاربان طرفین تاهنکام شام جنکیده از یکدیکر جداشده بودند ۰ اما دراندك زمان باز لشکر عرب وایران بریکدیکر حمله های شیران اورده درتمام شب محاربه نمودند ۰ وعرب ان‌شب را (وقعهٔ لیلة الهریر) نام نهادند ۰ چونکه آواز تیغ و سنان بی فریاد وفغان مانند صدای اب جریان مسموع میشد ۰

درین اثنا سعد بن ابی وقاص طلیحه وعمرو را برای کرفتن جایی دز پایین موقع (سکر) که کذرکاه اب بود زود فرستاد تالشکر ایران از انجا کذشته دنبال لشکر اسلام را نزنند ۰ طلیحه و عمرو بالشکر وافی موقع مذکور را کرفته باهم مشورت کردندکه از اب کذشته دنبال لشکر ایران نیز بزنند ۰ فی‌الجمله طلیحه با مقداری عسکر ازاب کذشته ودنبال لشکر ایران را کرفته همکی عسکر اسلام بیکزبان تکبیر خوان شدند ۰ ایرانیان ازچنین بلای ناکهان سراسیمه ودردریای حیرت مستغرق شده بودندکه فرقهٔ عمرونیزکه درکذرکاه بود بشنیدن تکبیر برفرقهٔ لشکر ایران که پایین کذرکاه بودندحمله اوردند ۰ چون برای کرفتن اجازت ازسعد

وقت غنائم بود پس دلاوران اسلام از هر اطراف و اکناف بر ایشان حملهای فراوان آوردند • بهادر قعقاع نیز با سواران رسیده و از دنبالش برسید و بعد از آن بجیله و دنبال ایشان دیگران هم قبیلهای خود مانند شیران بیشه حمله آوردند • سعد بن ابی وقاص حال ایشان را از بام قصر یکان یکان مشاهده مینمود و میگفت (اللهم اغفرلهم وانصرهم) وحال مذکور تا نماز خفتن دوام نموده و بعد از آن لشکریان طرفین باهم آمیخته ورفته رفته تازه جنگ وقتال مشتد وحملهای دلاوران تابامداد ممتد شده و بعد از آن یکبار قعقاع نامدار بادیگر سرداران عرب باذوق وطرب بر قلب لشکر ایران حمله آورده وچون شیر ژیان شر یان ایرانیان را بانشتر تیر وسنان چنان میکشادند که جوش وخروش ایشانرا سعد بن ابی وقاص بگوش هوش استماع • ودست مناجات را بدرگاه قاضی الحاجات برداشته برای نصرت اسلام دعا مینمود • این حال دهشت مآل تازمان چاشت دوام و بعد از آن ناگهان بقدرت جناب یزدان تندبادی وزان گشته وخیمه وخرگاه رستم را برکنده برسر ایرانیان بچنان شدت انداخت که رستم زود از خیمه برآمده خودرا درمیان استران باربردار پنهان ساخت • اگرچه قعقاع نامبرده رسیده هرچه بیشتر جسته بود اثرش کمتر یافت • باینهمه هلال بن علقمه رستم رایافته بقتل رسانید • و برسر یرش نشسته باواز بلند گفت (قتلت الرستم ورب الکعبة الی الی) یعنی بخدای کعبه سوگند میخورم که من رستم رابکشتم وزود بجانب من بیایید • دلاوران اسلام نیز بشتافته و باطراف هلال هاله زده بیک زبان تکبیر خوان گشتند •

از مردن رستم حال لشکر ایران کلی پریشان شده وجبوس هم
سردار لشکر زنجیردار ایران را همراه خود کردند از بس تشیق
میکردند که لشکر اسلام بسر ایشان نیز ماند لای یکدیگر ریخته
همگیشان راباخاک یکسان ساختند . میگویند عدد کشتگان
ایرانیان سی هزار نفر بالغ شده بود . باضمحلال حال لشکر ایران
ضرار بن الخطاب درفش کاویانی را که عبارت ریك پارهٔ پوست بود
واطرافش بانواع جواهر کرانبهامزین ومرصع شده بود بدست آورده
باخمس مال غنائم بمقر خلافت فرستادند . بعضی میگویند
اگرچه قیمتش بمبلغ دوملیون درهم بالغ میشد ولی سی هزار درهم
فروخته قیمتش رانیز درمال غنایم انداختند .

پس ازچنین هزیمت ایرانیان سعد بن ابی وقاص قعقاع وشرحبیل را
دنبال گریزندگان فرستاده و بعضی سرداران عرب نیز بخواهش
خود رفته روی شمشیر وسنان را باخون دشمنان سرخ رو میکر
دانیدند . زهره بن حیوه هم باسد صد نفر سوار فراریان ایرانیان را
فراهم می‌آورد که ازامرای ایران سالف الذکر جالینوس نام را نیز
یافته بقتل رسانید . عسکر اسلام تاجائیکه درمیان خراره
وسلیحه و نجف بود فراریانرا عقب کیر وامن خواهانرا اسیر ساخته
عودت میکردند که بعض سرداران ایران ازار تکاب عار فرار
استکبار نموده بافرقهای بقیة السیوف بای ثباترا درمیدان کارزار
نهادند . سرداران اسلام نیز برهرفرقه یکان یکان حمله آورده
بسیاریرا بقتل رسانیدند . ازگریزندگان ایرانیان تنها چند نفر
معدود گریخته خودرا بکنار سلامت رسانیدند . والحاصل
درین کارزار بسیاری ازلشکر ایران که عبارت ازصد و بیست هزار

نفر بودند طعمهٔ دشنهٔ خونخوار کشتند . واز لشکر اسلام نیز
بسی وچهار هزار نفر بالغ میشد تنها ده هزار نفر بابعض سرداران
نامشان ذکر شده است شهید کردیدند . اکرچه در تاریخ وقوع
این محاربه اختلاف واقع شده است اما بموجب اشهر اقوال
درچهاردهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع آمده است .

(استطراد)

ازغزوهٔ ابوا که دراوائل عهد هجرت بوقوع آمده است تا محاربه
قادسیه تنها مدت چهارده سال کذشته است . اکر بتنظیم
وترتیب جیش قادسیه نظر امعان نکاه انداخته شود بخوبی
مشاهده میکردد که درباب تعبیهٔ جیوش آن آوان باتعبیهٔ جیوش این
زمان ماکه فنون وصنایع بدرجهٔ اعلی رسیده است بجز تغیر
وتبدیل سلاح ووضع استحکام ها وبعض حرکات وسکنات که
فراخور آنها باشد فرقی دیکر مشاهده نمیشود . واین آثار مدنیت
فاضله که محمد علیه السلام درانك زمان ازدیار وحشت انکیز
عربستان وخرابه زار حجاز برآورده موجب عبرت جهانیان
وباعث انتباه وبصیرت عالمیان کردیده است در حرکات وسکنات
واعمال وافعال اصحاب وآل آن برکزیدهٔ ایزد متعال مانند خورشید
تابان ظاهر ونمایان بود . آری این سعادت وفلاح تنها از اتباع
کتاب الله وسنت رسول الله حاصل شده است . درین باب
اکر کسی اعتراض نماید کلامش بدان میماند که نور آفتاب راباتك
پرشپره بپوشاند . آیادر آثار واخبار ملوك عظام وسلاطین
فخام ویاانبیاء کرام که بتاج وهاج نبوت سرفراز شده پیش از ایشان
کذشته اند . ونام نامی شان درکتب تاریخ وصحف مقدسه درج

شده اند مانند چنین حریت کامله وادارهٔ مکمله مشاهده میشود ۰ نه‌نه ۰ پس بایدکه مردمان صاحب‌انصاف انصاف نمایند ۰ مانیز بمقصد خود باز کردیم ۰ سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه خبر فتح وظفر محاربهٔ قادسیه بأمیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه نوشته قرار داد که تارسیدن جواب باجیش اسلام در موقع قادسیه آرام پذیرد ۰ چون دراینجا یکی ازان موادکه بحسن اخلاق عمر رضی الله تعالی عنه کواهی میدهند اتفاق افتاد ۰ پس بطریق اهمال از ذکر آن کذشتن جایز ندانسته بیان میکنیم که حضرت عمر برای کرفتن خبر نبرد قادسیه انقدر بیصبر شده بودکه هر روز ازمدینه برآمده منتظر بشیر میشد ۰
اتفاقا روزی در راه قاصدی راکه همراه‌مکتوب سعد می آمد دیده از پیکار قادسیه استفسار نمود ۰ قاصد بطریق اختصار جواب دادکه مسلمانان مظفر ومنصور ومشرکان هم مغلوب ومقهور شده اند ۰ خلیفه دیدکه قاصد بعد از اتمام این کلام بسرعت تمام بجانب مدینه میخرامد ۰ پس خودش نیز باركابش پویان واز وقوعات دیکر نیز سؤال کنان میرفت تا ازدروازهٔ مدینه باهم درون در امدند ۰ وساکنان مدینه قیام نموده منتظر سلام خلیفه شدند ۰ بشیر خلیفه را بفراست دانسته زود از اسب فرود امد ومکتوب سعدرا تقدیم نمود وکفت فدایت شوم چرا ایش از ین نفر مودی که من خلیفه هستم ۰
کفت (لابأس علیك المؤمنون اخوة) یعنی زیان ندارد ۰ مؤمنان برادر یکدیکر هستند ۰ بعد ازان مکتوب سعدرا در مجمع ناس کشاده باآواز بلند بخواند ۰

واقی معین کرده بحرکت امد · در اثنای راه مقدمة الجیش اسلام درمکان رستن نام بیك فرقهٔ عسکر ایران دوچار وباندك پیکار ایرانیان باز منهزم ونکونسار شده بجانب بابل فرار نمودند · دلاوران اسلام دنبال ایشان شتابان کشته نزدیك بابل رسیده بودندکه سعد بن ابی وقاص نیز بالشکر واصل کردیده · ونشکر ایرانهم از حصار برامده مشغول کارزار ودرآخرکارچنان پریشان شدند که یك فرقهٔ شان همراه هرمزان افتان وخیزان بجانب اهواز پرواز وفرقهٔ دیکرهم همراه فیروزان بطرف نیاوند رو بکریز نهادند · ودلاوران اسلام بشهر بابل در آمده قرار کرفتند · اکرچه برای تصحیح اسمی بعضی امرای ایران که درکتب تواریخ النباس واختلاف فراوان دارند · درمیدان تحقیق باقدام سعی بلیغ جویان وپویان شده باشم بازهم تادرجهٔ که اطمینان حاصل شود واصل نشدم · چونکه درجمیع امهات کتب تاریخ ازیك طرف چنان بیان میکنند که دو نفراز سرداران ایران بنام مهران وفیروزان درمحاربهٔ قادسیه در مبارزهٔ قعقاع بقتل رسیده اندواز طرف دیکرنیز مینویسند که ایندوشخص که درمحاربهٔ بابل بدان اسم یافت شده انداز بقیة السیوف محاربهٔ قادسیه بودند ·

فی الجمله تصحیح این غلط هم ممکن نشد · اکنون باز بمقصد خود رجوع نمایم · چون هرمزان بسوی اهواز وفیروزان بطرف نیاوند کریخته ونخیرجان ومهران هم بجانب مداین توجه نمودند جسررا بشکستند وبمداین واصل شده در حصن اردشیر متحصن کشتند ·

سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیز زهره را بامقدمة الجیش

پیش فرستاده وخودش همراه بکیر بن عبدالله وکثیر ابن شهاب
ودیکر دلاوران اسلام ازنهر دجله عبور ودر اثنای راه متعرضین
ایرانیانرا باشمشیر بران کوشمالی داده ونکهبان کوثی شهریار نامرا
که بمدافعه قیام نموده بود باخاك یکسان وعسکرشرا پریشان
وشیرازهٔ تألیف شانرا برهم زده داخل کوثی شدند ٠
چون بعدازان زهره بموقع ساباط رفته ودرانجا نیز یك فرقهٔ عسکر
ایرانرا دربدر ساخت ٠ پس اهل ساباط چاروناچار جزیه‌را قبول
وبدایرهٔ صلح دخول ٠ وفرقه‌های لشکر اسلام باز فراهم امده
بجانب اردشیر توجه نموده وایوان کسری را ازدور دیده وفتح
مبین انرا که رسول‌الله علیه السلام وعد فرموده بودند بیاد آورده
همکنان بیکزبان تکبیر خوان کشته بفتح وجهاد اجتهاد وبتاریخ
پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه درماه ذی‌الحجه اطراف قلعهٔ شهررا
محاصره ومدت سه‌ماه بامنجنیق ودبابه کوفته فتح نمودند ٠
هنوز بسیاری عسکر اسلام بفتح قلعه مشغول بودند که کروهی
ازسواران اسلام درون ممالك ایران نیز بجولان آمده فراخور امر
خلیفه دهقانان ومظلومان را امان وظالمان ومخالفانرا چنان
کوشمالی دادند که خورد وکلان بامنیت تمام بفلاحت وصناعت
خود مشغول وازاب عدالت اسلامیه سبز وسیراب کشتند ٠
بعدازفتح قلعهٔ اردشیر سعد بن ابی وقاص مدت‌سه روز درشهر
اقامت ورزیده قلعهٔ ایوان شاهی‌را نیز که مردمان شهر انبوه
بدان قلعه پناه آورده بودند چنان محاصرهٔ شدید بهمرسانیدند که
ایرانیان بجان آمده وچاروناچار ازحصار برامده بشرط تأدیهٔ جزیه
بحصن حصین حمایهٔ اسلام درامدند ٠

و سعد در سرای شاهی درآمده و امتعه و اشیارا که تعلق بحکومت داشت زود بقید حساب درآورده و کروهی سواران دنبال آن کسان که بعض آلات مرصع و اسلحهٔ کرانبهای حکومترا کرفته رو بکریز نهاده بودند فرستاده باز کردانید • میکویند درمیان آنها شمشیر های ملوك قدیم ایران وروم و یمن نیزیافت شده یکی ازانها بقعقاع شجاع هدیه نمودند • میکویند درخزانهٔ حکومت آنقدر نقود موجود بود که قیمتش بسه هزار قنطار زر خالص بالغ میشد • وخمسش را باخمس دیکر مال غنایم بمدینه فرستاده وچهار خمس دیکر راعلی مافرض بعسکر اسلام تقسیم نمودند • بهرسوار دوازده هزاردرهم حصه افتاد • دران کارزار عسکر اسلام همکنان سوار بوده عدد ایشان بشصت هزار نفر بالغ میشد •

چون سعد بن ابی وقاص قلعهٔ درونی رافتح نموده بسرای شاهی درآمدو آیت کریمهٔ (کم ترکوا من جنات وعیون وکنوز و مقام کریم ونعمة کانوافیها فاکهین) قرائت وبعدازان درایوان کسری بلا فاصله هشت رکعت نماز فتح را اداوایوان شاهرا نمازکاه کردانید وتمایل درونیش رابحال خود کزاشته بوضع قدیمش دست نزد •

ازسبب متانت ورصانت قلعهٔ حلوان شاه ایران یزد جرد ومتعلقانش بابعض اشیای نوادر از مداین کریخته بحلوان رفتند • وآن لشکر ایران نیز که جان خود را ازمداین خلاص کرده رو بکریز نهاده بودند درانجا فراهم آمدند • سعدبن ابی وقاص بجانب خلیفه نوشت که سرداران اسلام چنان مناسب می بینند که بعداز فتح مداین بسوی جلولا متوجه کشته حلوانرانیز فتح نمایند چونکه موقع جلولا شاهراه مالك ایران وممر فارس وآزربایجان وشیروان است • وازانجا

رفتن لشکر اسلام بجانب داغستان ودر بندکه اورا باب میخوانند
خیلی آسان میتواندشد . عمر رضی الله تعالی عنه مکتوب سعد
راخوانده درجواب نوشت که برای استیلای حلوان تنهاهاشم را
بادوازده هزارسوار روان وبعد ازفتح حلوان قعقاع را امیر مقدمة
الجیش ساخته درمیان سواد عراق وداغستان بایك فرقهٔ لشکراسلام
قرار پذیر کرداند . چون عسکراسلام فراخور امر خلیفه ازمداین
بحرکت آمده ازطرف جلولا بسوی حلوان رفتار نمودند . مهران
رازی بالشکر ایران بعسکر اسلام تعرض کرده وباز ازجلهٔ غضنفرانهٔ
دلاوران اسلام مغلوب شده بقلعهٔ حلوان التجا آوردند . وشاه
ایران یزد جرد وخامت نتیجهٔ کاررا تفرس نموده زود بجانب ری
کریزان کشت عسکر اسلام مدت هشتاد روز حلوانرا بشدت تمام
محاصره نمودند . اکرچه دراثنای محاصره ایرانیان چند بار
ازحصار بر آمده کارزار کرده باشند امادرهر بیکار باز مغلوب شده
وابس میکردیدند . آخر الامر قهرمان قعقاع خندقی راکه رو بروی
قلعه بود پر کرده فرمود تا عسکر اسلام بیکبار برفتار آمده
وقسم اعظم شان بر دروازهٔ قلعه حمله اورده وقسم دیکر نیز راهها
وحسرها رابکرفتند . وازیك طرف بهادران اسلام بضرب شمشیر
درقلعه درآمدند . واز طرف دیکر ایرانیان حیران وسرکردان
شده رو بکریز نهادند ؛ وراه کریز را نیافته بجز چند اشخاص
معدود دیکر همکنان دردام هلاك افتادند . میکویند درین کارزار
بقدر صدهزار نفر ایرانی طعمهٔ دشنهٔ خونخوار شده است .
لشکر اسلام درحلوان اموال حکومترا اغتنام وخمس رابعادت
مألوف همراه زیادبن ابی سفیان ببیت المال مدینه ارسال وچهارقسم

دیگر رادرمیان خود تقسیم نمودند • وبهرسوار نه هزار درهم حصه افتاد • بعدازان هاشم از جلولا بجانب مداین عزیمت نموده اکاهی یافت که یکی از سرداران ایران آدین نام باانبوه بیکر ان دردشت ماهبسان برای تعرض اسلام حاضر شده است هاشم نیز زود ضرار بن الخطاب را بایك فرقهٔ عسکر بتأدیب آدین ارسال نمود • وفرقهٔ ضرار شاهینوار رسیده مشغول کارزار شده وفراخور عادت اسلام درمیدان محار به ثبات ورزیده • ودشمان ازمقاومت اسلام عاجز مانده بفرار قرار دادند • وضرار دشمانرا تاماهبسان عقبگیر وجان آدین را باتیر قضا نخجیر وماهبسانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود •

(والی شدن عتبه بن غزوان ببصره)

چون امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه مثنی را برای امداد لشکر عراق باز فرستاد • قطبه بن قتاده راباًمقداری عسکر بجانب بصره روانه نموده شریح بن عامر رانیز بامدادش فرستاد • قطبه بهوس یغمای بلادکه هنوز درتصرف حکومت ایران بوداز بصره بجانب اهوازمیرفت که بیك فرقهٔ لشکر ایران دوچار ودرمیدان کارزار درامده بسوی دارالقرار رفتار نمود • بعد ازان خلیفه بجایش عتبه بن غزوانرا والیٔ بصره ساخته امر نمود تابرحدود ایران وعربستان اقامت وبعلاء بن الحضرمی نوشت که عرفجه بن هرثمه رانیز برای امدادش ارسال نماید • عتبه فراخور امر خلیفه برسرجسرنهر فرات فرقهٔ قلیل خودرا تعبیه نموده قرار کرفته بودکه رئیس فرقهٔ ایرانکه برای محافظهٔ نهرفرات ازطرف حکومت ایران معین شده بود • ازحال عتبه آکاهی یافته همراه چهار هزارنفر

عسکر بتعرض عتبه عزیمت نمود • عتبه خودرا اندکی پس کشیده ولشکر ایرانرا بسوی خودجلب کرده و باپانصد نفر دلاور که همراه داشت بمقابله حاضرشده و کذرکاهرا محکم کرفته چنان حملهٔ مردانه اورد که همکنانرا باشمشیر تدبیر قتل و تدمیر وامیر ایشانرانیز اسیر کرداند • ودر پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه بصره را تخطیط ومسجد را بنانموده برای ساختن خانهای پخته بجای خانهای نی که سوخته بودند ازخلیفه اجازت خواست خلیفه فرمودکه اکردر بنای بیوت مال را اتلاف واسراف نسازند • بلاتأمل درکار مباشرت نمایند • درآن اثنا شهر ابله رانیز کشاده ولشکر سردارالف پیکان راکه برای کارزار اسلام آمده بود شکست بر شکست داده والف پیکارا کشته احوال مذکور رابجانب خلیفه تحریر نمودند • عتبه بقدرمدت ششماه درولایت بصره حکم رانده • و بعدازان مغیره والیٔ بصره شده و ازسبب بعض افترای مفتریان عزل کشته و درمجلس محاکه باختلاف کواهیٔ شاهدان باز بریٔ الذمه کردید •

(وقعهٔ مرج الروم وفتح شهرهای سوریه)

جون درموقع فحل عسکر روم منهزم کشت • ابو عبیده وخالد بجانب حمص عزیمت ودراثنای راه باذی الکلاع ملاقات نموده درمرج الروم فراهم امدند • وآنشب خالد بمقابلهٔ (تئوزور) وابوعبیده رو بروی یانس که ازسر داران لشکرروم بودندوقت کذرانیدند • بامدادان تئوزور بافرقهٔ خود بسوی دمشق متوجه میکشت که خالد رضی الله عنه ازحالش خبر یافته دنبالش بشتافت ومحافظ دمشق یزید بن ابو سفیان نیز بمقابله ومقاتلهٔ تئوزور برآمده صف حرب را بیار است • وتئوزور درمیان دوفرقه

دلاوران اسلام حیران وسرگردان مانده ودرمیدان کارزار کشتکان بسیار کذاشته باچند نفر رو بفرار نهاد ۰ ابو عبیده رضی‌الله‌عنه نیز یانس رامغلوب کردانیده بقتل رسانید وخالد بن ولید بعداز ظفرزود بجانب ابو عبیده باز کشته کریزندکان رومیانرا تادیوار حمص پیش نمودند ۰

چون شهنشاه روم هرقل بشنیدکه دلاوران اسلام درمحاربهٔ مرج الروم نیز مظفرومنصور شدند بجانب رها رفته وپطریق حمص راامداد رسانیده بمحاربهٔ اسلام معین کردانید ۰ هنوزابو عبیده حمص رامحاصره نموده مشغول کارزار بودکه‌هرقل لشکری جرار ازاهل جزیره مرتب‌ومنتظم ساخته بامداد حمص فرستاد ۰ سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه ازحال مذکور آکاهی یافته ویك فرقهٔ عسکر ازلشکر خود جدا کرده برای فتح وتسخیر مواقع هبت وقارقیسیا بجانب جزیره روانه نمود ۰ ساکنان جزیره ازمشاهدهٔ روی لشکر اسلام باز کردیدند ۰ واهل حمص از امداد ایشان نومید شده مانند اهل شام راغب صلح کشته وابو عبیده رجای ایشانرا قبول ونکهبانی حمص را بتأکید اکید تنبیه نموده بجهت تسخیر بلدهٔ حما عزیمت فرمود ۰ ساکنان حمانیز بعدالت اسلامیه پناه آورده بدادن جزیهٔ نفس وخراج اراضی راضی شدند ۰ بعدازان ابو عبیده بلدهٔ شیرزومعرة النعمانرا بصلح کرفته ولاذقیه وسلمیه رانیز بضرب شمشیر کشاده خالد بن ولیدرا بفتح قنسرین فرستاد ۰ خالدنیز بلشکر جسیم میناس‌که ازاعاظم امرای دولت روم بود دوچار وپس ازکارزارشدید میناس را بیجان وجنکاوران رومیانرا پریشان وقنسرین‌را محاصره

کرده بحسام خون آشام کشاده ویران ساخت • وازانجا برخاسته
برای مقاتلهٔ هرقل روان شد • عیاض بن غنم نیز بامدادش رسیده
ودیکر بزرکان اسلام هم ازهر اطراف واکناف اسپان تازی نژادرا
بمقابله ومقاتلهٔ رومیان تیز عنان ساختند • هرقل از پیکار خونخوار
اسلام هراسان شده واقامت خودرا درملك شام دشوار پنداشته
ازمکان انطاکیه برآمده بساحل بحرسفید رسید • وبر کشتی
سوارشده وبدنبال خود نکاه انداخت وکفت ای دیارسوریه اکنون
محقق تراوداع میمایم • بعدازان باد بانرا کشاده بجانب قسطنطنیه
روان شد • چون خبر محاربات عظیمه وفتوحات جسیمهٔ خالدبن
ولید بخلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه واصل کردید
کفایت ودرایتشرا تصدیق نمود وکفت خدای تعالی ابو بکر
رضی الله تعالی عنه رارحمت کناد که قدر مرد مانرا ازمن بهتر میدا
انست چونکه امروز خالد اهلیت وکفایت خودرا درنظر عالمیان
نشان داد • وازعزل نمودن خالد نادم وپشیمان شده بازاورا امیر
جیش کردانید چون همت وشجاعت خالدبن ولیددر اصلاح
مرتدان یمن ودرمحاربهٔ عراق وبرشام چون خورشید تابان نمایان
وهمکی اهل اسلام علی الخصوص ایرانیان ورومیان نیز
بکفایت خالد شاهد ومعترف بودند • بااینهمه سبب آن ستمها که
کاه وبیکاه از طرف خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه
بوی میرسید نمیفهمیدند • لاجرم بعض کسان ازروی جرأت
وجسارت سبب آنرا ازخلیفه پرسیدند • کفت چون همکنان بکفایت خالد
متحد الافکار هستند • پس اندیشه نمودم که مبادا خالد بکفایت
ودرایت خود مغرور شده درمیان اسلام باعث احداث اختلال

کردد • بنابرین بحزم و تمکین نفسش را بشکستم • بعد از فتح قنسرین ابوعبیده روی خود بجانب حلب کردانیده میرفت که در راه بعضی قبائل نصارای عربستان پیش وی آمده مسلمان شدند • درین اثنا باز خبر عهد شکنیٔ ساکنان قنسرین رسیده وسمط الکندی بایك فرقهٔ عسکر که همراه داشت بامر ابوعبیده باز کشته وقنسرینرا فتح کرده وعاصیان و باغیانرا کوشمالی بواجبی داده بجانب حلب باز کردید • نخستین عیاض بن غنم بامقدمة الجیش رسیده حلبرا محاصره کرده وساکنان حلب طالب صلح کشته وعیاض التماس ایشانرا قبول کرده مصالحه نمود • ابوعبیده نیز آنرا قبول کرده و آزانجا بجانب انطاکیه عزیمت ودر اثنای راه فرقه های لشکر رومرا که بتعرض جسارت ورزیده بودند پراکنده و پریشان ساخته انطاکیه را محاصره نمود • اکرچه بسیاری ازان عسکر روم که در قنسرین وجاهای دیکر شکست خوردهٔ بودند در انطاکیه فراهم آمده بمقابلهٔ لشکر اسلام مهیا شدهٔ بودند اما ایشان هم در اندك زمان چون کوسفندان بی چوبان پراکنده و پریشان شده وعجز خودرا اظهار ودامن امانرا برمیان جان استوار بسته بعدالت ومرحمت اسلام پناه آوردند • ابوعبیده رضی الله تعالی عنه التماس ایشانرا قبول وکارشانرا بجزیه مربوط ساخته خبر فتح آنجارا بجانب خلیفهٔ رسول الله فرستاد • خلیفه درجواب نوشت که چون موقع مذکور خیلی مهم است پس برای محافظه اش بقدر کفایه از مردان کار دیده ودلاوران جنك ازموده تعبیه کرده همواره مرتبات ومخصصات ایشانرا لاینقطع بایدرسانید • بعدازان ابوعبیده بجهت تسخیر نواحیٔ انطاکیه وعینتاب ومرعش فرقه های لشکر را ارسال وتانهر فرات بسیاری

مواقعرا بصلح و بعضی را نیز بضرب شمشیر کشاده بمقتضای زمان ومکان مدیران وعاملانرا نصب و برای نکهبانیٔ هرمکان فراخور حال عسکر را معین ساخته میسره بن مسروق العبس نام امیررا بتسخیر تفلیس فرستاد . هنوز دلاوران اسلام بموقع در بند نرسیده بودندکه بیك فرقهٔ لشکر روم دوچار شده . و محاربهٔ خونخوار بوقوع آمده . دران محاربه نیز عسکر اسلام مظفرومنصور ورومیان مغلوب ومقهور و بسیاری شان بضرب تیغ وسنان مقتول ومدمور کردیدند . امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه چنانچه یزید بن ابو سفیان نوشته بودکه برای فتح قیساریه که درساحل بحر شام موقعیست مهم برادر خود معاویه را معین کرداند . بخود معاویه هم نوشته بود . چون معاویه بالشکر کافی عزیمت نموده بجنك درپیوست . لشکر روم وساکنان قیساریه نیزدرمیدان کارزار پای ثباترا استوار نهاده پیکار خونخوار بهم رسانیدند . آخر الامر سردار قشون روم بنام ارتبون بقدر هشتاد هزار نفر روم درمیدان کیر ودار آغشتهٔ خاك وخون کذاشته بجانب قدس فرارنمود . وموقع مذکور درقبضهٔ تصرف اسلام درآمد . میکویند درتمامیٔ جنکها که ازمرج الروم تانهرفرات بوقوع آمده اند شهیدان اسلام بنسبت کشتکان رومیان اندك بودند . ابوعبیده کاررا سرانجام داده بجانب ارض فلسطین عودت نمود

(فتح اردن و بیت المقدس)

بعداز وقعهٔ مرج الروم ابوعبیده وخالد بجانب حمص میرفتندکه عمرو بن العاصی باساکنان اردن آشتی نموده والاعور السلمی نام امیر رادر آنجا کذاشته خود بجانب غزه که عسکر روم ازجاهای

دیکر کر بختدودرا بخاودرقدس جمع شده بودند عزیمت نموده وغزه
را کرفته بعدازان پاپی بلاد سبسطیه ونابلس ولد وعمواس و بیت
حبرین و یافه ودیکر قصبه وشهرهای اردنرا یکان یکان کشاده
وکارساکنان بلاد مذکور را بجزیه مربوط ساخته امیر عسکر روم
ارتبون راکه درقدس متحصن بود برای صلح دعوت نمود •
اعیان و بزرکان اهل قدس جواب فرستادند که اکر خلیفهٔ
رسول الله عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بنفس خود برای عقد
مصالحه تشریف فرماید • خیلی ممنون ومسرور خواهیم شد •
ابوعبیده وعمر وآرزوی ساکنان قدس رابخدمت خلیفهٔ رسول الله
بالتحریر بیان نمودند • خلیفه برای تعظیم بیت المقدس مشاغل
جمیعهٔ خلافترا بعلی کرم الله وجهه سپرده بحرکت آمد • و بعداز
طی منازل وقطع مراحل بقصبهٔ جابیه نام که ازملحقات شام است
واصل • وامرای اسلام راکه باستقبال خلیفه آمده بودند بالبسهٔ
فاخره ومزین دیده محزون کردید • ازدی درکتاب فتوح الشام
بیان میکندکه عمر در هنکام وصول بجابیه از اسب فرود آمده برزمین
نشسته بودکه امرای اسلام را باللباسهای مزین ورختهای
کرانبها دیده چند سنك اززمین برداشته بطرف ایشان انداخت •
وهمکنانرا توبیخ نمود وکفت این چه کونه لباس است که در بر
کرده هستید • ایشان عذر خواه شده کفتند لباس مدنیت است •
عمر خاموش شده واززمین برخاسته برای عقد صلح بجانب قدس
شریف تشریف فرمایشد که امرای اسلام زود اسبی را باللباس
فاخره تقدیم نمودند • خلیفه از پوشیدن لباس مزین استنکاف
ورزیده براسب سوارشد • چون اسب نیز پویان و بازی کنان

میرفت پس زود ازان هم فرود آمده و براسپ خود سوار شده بجانب قدس توجه نمود • درهنگام وصول خلیفه سردار عسکر روم ارتبون که درقدس بود همراه بعض کسان که صلح راقبول نیکردند بجانب مصر بگریخت • بعضی میکویند ارتبون مذکور دروقت فتح مصر بقتل رسیده است • وبعضی برآنند که در محاربهٔ سوریه که بعدازان بوقوع آمده بود نابود شده است • القصه ساکنان قدس جزیه را قبول ودردایرهٔ اشتی دخول نمودند • میکویند صلحنامهٔ مذکور هنوز هم در معبد کوه طور محفوظ است • اهل رمله نیز طلب صلح شده و بشرط تادیهٔ جزیه در ظل آشتی درامده مستریح شدند • بعدازان عمر رضی الله تعالی عنه صخرة الله را ازخس وخاشاك پاك کردانیده برای بنای مسجدامر نمود • و بتاریخ پازدهم سنهٔ هجرت سنیه ارض فلسطین را بدو قسم تقسیم • و یك قسمترا بارمله وقسم دیکرش را بقدس الحاق کرده قسم نخستین را بعلقمه بن حکیم ودومین را بعلقمه بن مجزز تفویض نمود و بعدازعقد صلح ایلیا ورمله امرای اسلامرا بعض تعلیمات شفاهیه داده بجانب مدینهٔ منوره عودت وازسبب توسیع دائرهٔ ممالك اسلام برای تخصیص مراتب وتعیین وظائف وتنظیم بعضی قوانین باصحابهٔ رسول الله مشورت نمود • علی کرم الله وجهه بخلیفه کفت باید که نخستین ازنفس خود آغاز نمای • اما خلیفه قبل ازهمکنان ازعم رسول علیه السلام عباس رضی الله عنه آغاز نمود وهریکرا فراخور قدر وحیثیت وقرابت وصحابت وقدم که در اسلام داشتند ازمبلغ پنج هزار تاچهار هزار • وسه هزار • ودوهزار وپانصد • ودوهزار • وهزار وپنصد • ویك هزار • وتنها پانصد • وسه صد •

ودویست وپنجاه ودویست وزوجات رسول الله را علی السویه ده ده هزار مگر تنها عایشهٔ صدیقه را دوازده هزار درهم ماهیانه معین ومرتبات دیگر نسارا نیز یکان یکان تخصیص واهل بدر راهم فراخور درجه از پانصد تاچهار صدوسه صد ودویست وکودکانرا نیز صد صد درهم وظیفه معین وفقیران ومستمندانرا نیز بهر ماه دوجریب گندم که تقریباً وزن دونیم کیله میشود مقرر نمودند ۰ اگرچه بعد ازان باجازت صحابهٔ کرام برای گرفتن نفقهٔ خودنیز از بیت المال قرار داده بود ۰ اما چون بیش ازقوت لایموت چیزی دیگر نمیگرفت پس روزی صحابهٔ کرام پیش دخترش حفصه که زوجهٔ پیغمبر علیه السلام بود رفته گفتند پدرت برای نفقهٔ خوداز بیت المال تنها بقدر قوت لایموت میگیرد و بضرورت واحتیاج روزگار میگذراند ۰ باوجودکه برای رفاه حال دیگران بدرجهٔ کفایت بلکه بیشتر هم معین نموده است ۰ اکنون بوی بگو ما همگنان رفاه حال اورانیز ازدل وجان آرزوداریم ونمیخواهیم که همگنان درراحت باشند واودر ضرورت واحتیاج بماند ۰ مگر نام مارا برزبان میارکه این سخن را فلان وفلان گفته است چونکه ازما منفعل خواهدشد ۰ چون حفصه بپدر خودعمر رأی اصحابرا تبلیغ نمود ۰ عمر گفت اینرا بتو که گفته است ۰ حفصه اسمای اصحابرا تصریح نمود وگفت صحابهٔ رسول الله چنین مناسب می بینند ۰ عمر گفت آیامعیشت زوج تورسول الله چه گونه بوده است ۰ گفت ایشان هم درمعیشت اقتصاد وقناعت میکردند ۰ عمر گفت بایدکه من هم بر پی دوستم رسول الله وخلیفه اش ابوبکر بروم تابدیشان واصل شوم ۰ اما اگر بابارگران قطع منزل نمایم میترسم که بدیشان هرگز نخواهم رسید

اکنون چنانکه ازمن شنیدی رفته بدیشان بکو • شمکنان اتفاق
ران دارندکه آنذات حمیده خصال تاهنکام ارتحال بجز قوت لایموت ازمال
بیت المال بقدر یك حبه هم زیاده نکرفته است رحمة الله علیه ورضی الله
تعالی عنه حال سوریه برین منوال میکذشت که در آن سال یعنی درسال
پانزدهم هجرت سنیه درجمادی الاولی بلدهٔ تکریت که درجزیره واست
بروجه آتی فتح شده یعنی ازقبائل نصرانیان عرب قبیلهٔ ایاد وتغلب
والنمر وبعض دیکر هم ازعساکر روم نزد شخصی که ازطرف حکومت
روم بمحافظهٔ تکریت نامزد شده بود فراهم آمده بجهت نکهبانیٔ
جزیره قرار دادند • سعد بن ابی وقاص بامر خلیفه کاتب لشکر عراق
عبدالله بن المعتمر را بریك فرقهٔ عسکر امیر و ربعی بن الافکل را مقدمة الجیش
وعرفجه بن هرثمه را بر سواران نامدار سردار ساخته ارسال
نمود • چون دلاوران اسلام واصل تکریت شده مدت چهل
روز محاصرهٔ شدید بهم رسانیدند پس طاقت عسکر روم طاق شده
قرار بران دادندکه با نصرانیان عرب بر کشتیها سوار کشته ازراه
دجله فرار نمایند • مکر بعضی نصرانیان عرب که باسلام میل
داشتند بجانب اسلام خبر فرستادندکه اکر مارا امان بدهید ماشمارا
ازاحوال رومیان آکاهی خواهیم داد • مسلمانان بدیشان کفتند
اکر شما دین اسلام را قبول کرده درهنکام کریختن رومیان پیش ایشان
برآمده تکبیر خوان شوید شمارا امان خواهیم داد • چون ایشان
موافق قرار مذکور عمل نمودند • رومیان ایشانرا عسکر اسلام
پنداشته ودر بحر حیرت مستغرق شده واپس میکردیدندکه درمیان
دوفرقهٔ شمشیرزن مانده بکلی هلاك شدند • میکویند از ایشان
بجز آن کسانی که امان خواسته بودند یك نفر هم رهایی نیافته است •

درین اثنیار بعی بامر عبدالله بن المعتمر بطرف شهر نینوا وموصل که بجانب غربی وشرقی نهر دجله کائن هستند رفته نینوارا بضرب شمشیر وموصل را بشرط تأدیهٔ خراج فتح وکوه کردستان وسائر نواحی موصل را نیز بالتمام تسخیر نمود • میکویند فتوحات مذکوره درسنهٔ بیستم هجرت سنیه بوقوع آمده اند •

(فتح جزیره وارمنستان)

در باب فتح جزیره وارمنستان روایات مختلف هستند • بسیاری راویان برانند که ابو عبیده یك فرقهٔ لشکر را فرستاده جزیره را فتح کرده است وخالدبن ولید نیز بافرقهٔ مذکور بود ابن اسحق میکوید سعدبن ابی وقاص فرقهٔ را فرستاده فتح کرده است • اما درحقیقت حال • خالد درهنکام عزل بطرف ابو عبیده یافت شده • وازاسباب عزلش نیزیکی آنست که روزی درکرمابهٔ دیار بکر دوایی مطبوخ باشراب بروجودخود مالیده بود چون بسیاری کسان برآنندکه جزیره وارمنستانرا لشکر ابوعبیده فتح کرده است • نبابرین اکرچه بحسب ظاهر قول اول مرجح مینماید • اما ازسیاق اخبار معلوم میشودکه درفتح جزیره لشکر عراق وسوریه باهم مشارکت کرده اند • چنانکه درهنکام عزیمت ابوعبیده وخالد بجانب حمص امیر المؤمنین عمر شنیدکه شهنشاه روم هرقل برای رسانیدن امداد بساکنان جزیره امر کرده واهل جزیره نیز برای نکهبانیٔ وطن خود بسوی جزیره عودت کرده اند بجهت مشغول کردانیدن لشکر روم درجزیره بسعدبن ابی وقاص نوشته فرستادکه یك فرقهٔ عسکر رازود بسوی تکریت روان نماید • پس ازتأثیر همین حسن تدبیر خلیفه است که کارابوعبیده هم باحسن

وجه سرانجام یافته بود • چون ابوعبیده درشام بررومیان دست یافته دانست‌که بفتح جزیره هم طرد نمودن رومیان ازعراق وهم گرفتن ایران آسان خواهد شد پس بمقتضای مصلحت یک‌فرقهٔ لشکر را ارسوریه بجزیره فرستاده بلدهٔ تکریت ونصیبین وآمد ودیار بکر ومیافارقین وماردین والحاصل جزیره راباملحقاتش گرفته وبعدازان ارزن رومرا فتح نموده ارمنستانرا نیز تادربند تفلیس بصلح وصلاح خراجگذار گردانید •

درین اثنا بسمع همایون عمر رضی الله تعالی عنه واصل گردیدکه از مستنصرهٔ عرب قبیلهٔ ایاد مملکت خودرا گذاشته بملک روم نقل کرده اند وچون خلیفه دراتحاد قبائل عرب فائدهٔ کلی مشاهده مینمود پس برای جلب ایشان بشهنشاه روم هرقل چنان نوشت‌که بایدکه قبیلهٔ ایادرا که بمملکت روم رفته مسکن پذیر شده است بزودیٔ تمام باز گردان وگرنه من هم همگی نصرانیان را ازممالك اسلامیه طرد وتبعید خواهم کرد • هرقل نیز ایشانرا زود برگردانید • بقدر چهار هزار نفر ازایشان درمیان قبائل عرب متفرق شده دیگران بجانب ابوعبیده رفتند • ابوعبیده بسوی خلیفه نوشت‌که اگراجازت فرماید من ایشانرا برای قبول کنانیدن دین اسلام اندکی جبر نمایم • خلیفه درجوابش نوشت‌که جبر نمودن جایز نیست • چونکه دردین اکراه ندارد • بعدازان رئیس ایشان بخدمت خلیفه ازمعاملهٔ شدید امیر خود شکایت برده رجا نمودکه لفظ جزیه رابلفظ صدقه تبدیل گردانند خلیفه گفت اگر دوچندان بدهید قبول میکنم • ایشان هم بدوچند راضی شدند • وخلیفه امیر ایشان ولیدبن عقبه‌راعزل وفرات بن حیان وهندبن

عمر ابرفرقهای شیان رئیس نصب نمود • و بتاریخ هفتدهم سنهٔ هجرت سنیه بجهت ادارهٔ امور ملکیه وعسکریه درحمص ابوعبیده ودرقنسرین خالد بن ولید ودردمشق یزید بن ابوسفیان ودراردن ودرفلسطین علقمه بن مجزز ودرساحل بحرشام عبدالله بن قیس را معین وابوعبیده بن جراج راامیر کل ساخته ازسوریه بجانب مدینهٔ منوره عودت فرمود

چون خالد بن ولید درحروب ومغازی شهرت تمام حاصل نموده بود پس بسیاریٔ شعرای عرب درمدح کفایت ودرایت وشجاعت وسخاوتش قصائد بلیغه راتقدیم نموده ازچشمهٔ اکرام واحسانش سیراب میشدند • چنانچه یك شاعر عرب بنام اشعث بن قیس را بجهت یك قصیده مبلغ ده هزاردرهم بخشیده بود • خلیفه سخاوت بی نهایت خالدرا شنیده وچون پیش ازان هم درحق وی ازسبب استعمال دوائی مطبوخ باشراب که درکرمابهٔ دیار بکر بروجود مالیده بود • بدگمان شده بود • پس بجانب ابوعبیده چنان نوشت که باید که خالدرا درمجمع ناس طلبیده ازمبلغ ده هزار دینارکه بیك شاعر داده است تحقیق نمای • اگر ازمال خود داده باشد درآنصورت تنها بعزلش اکتفا کن • چونکه اسراف نموده است • اما اگراز بیت المال داده باشد درآنصورت بازوهایش را بادستاری که برسردارد بسته بجانب من ارسال نمای • فی الجمله ابوعبیده موافق امر امیرالمؤمنین خالدرا بمجمع ناس احضار و بمحاکمه اش ابتدار نمود •

چون بعدازتحقیق وتدقیق ثابت شدکه مبلغ مذکور ازمال خودداده است پس تنهابعزلش اکتفانمود

(محاربهٔ فارس ازجانب بحرین)

هرچند ابو بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما ازسبب عدم الفت عرب بسفردریامحاربهٔ دریا اجازت نمیدیدند . بااین همه رجال کاردیده وامرای جنگ آزموده را بمقتضای حال بفتح باب جدال وقتال نیز مرخص کرده بودند . بنابرین والئ بصره علاءبن الحضرمی که درمحاربهٔ مرتدان یمن شهرتی عظیم حاصل کرده بود . باآرزوی آنکه مانندسعدبن ابی وقاص که درجنگ قادسیه مظفرشده درمیان خواص وعوام شهرتی تمام یافته است کاری بزرگ نموده شهرت اولین را برتر گرداند . دلاوران اسلام را بی اجازت خلیفه بمحاربه تشویق وترغیب ولشکررا درمیان امرای اسلام بنام جارود بن المعلی والسواربن همام وخلیدبن المنذر بسه فرقه تقسیم وخلیدرا برهمگنان سردارساخته واز بحرفارس گذشته راست بجانب اصطخرمیرفتندکه ناگهان لشکرایران باکشتیهای فراوان درمیان عسکر اسلام درآمده درمکان طاوس نام پیکاری خونخوار بوقوع آمده وجارود والسوار درکارزار شهید شده وخلید عسکررا بکنار رسانیده وبصره را نقطهٔ استناد اتخاذ کرده بحرب تدافعی قرارداد . وایرانیان از اطراف واکناف پویان شده عسکر اسلام را احاطه کردند . عمر رضی الله عنه ازآنحال آگاهی یافته بعتبه فرمود تادوازده هزار نفررا برای امداد خلید زود فرستاد . وسپهسالار لشکر مذکور ابوسبره ابن ابی رهم باچندین سرداران نامداراسلام مانندعاصم بن عمرو وعرفجه بن هرثمه والاحنف بن القیس چون باران رحمت بامداد خلید رسیده برلشکر ایران حمله های غضنفرانه آورده چنان پریشان ساختند که نتیجهٔ حال ایرانیان درلسان خاص وعام داستان گردید .

اکرچه بعدازان عتبه باجازت خلیفه بحج رفته ازخدمت والیکری بصره استعفا کرده بود • امابسمع قبول نرسیده بهنکام عودت درانای راه درمکان بطن نخله بجانب دارالبقا ارتحال نمودرحمة الله علیه • و بجای آن ابوسبره والئ بصره کردید •

اب وهوای بصره وکوفه واطراف ونواحی انها بمزاج عرب موافق آمده برای تخطیط وانشای دوشهراز خلیفه اجازت خواستند • جناب خلیفه بدان شرط اجازت دادکه درانشای منازل وابنیه تکلف بسیار بهم نرسانند • پس بتاریخ هفتدهم سنهٔ هجریه ببنای بصره وکوفه مباشرت ورزیدند وابوالمحرب عاصم بن الدلف وابو هیاج ابن مالك را عامل کوفه • وچهار ذات دیکررا نکهبان چهار قصبه که تابع حدود کوفه بودندیعنی قعقاع رابقصبهٔ حلوان وضرار بن الخطاب را بماهبسان وعمر بن مالك را بقرقیسیا وعبدالله بن المعتمررا بموصل معین نمودند

(فتح اهواز)

بعدازمحاربهٔ قادسیه هرمزان بالشکر ایران بمرکز مملکت اهواز بنام خوزستان روان وازطرف نهرتیری ومنادر برعاملان بصره مسلط کردید • عتبه بن غزوان ازسعد بن ابی وقاص امداد طلبیده • وازطرف سعد نعیم بن مقرن ونعیم بن مسعود بامقداری عسکر بامداد عتبه شتافته هنوز نو پای خودرا درمیان سرحد بصره واهواز کذاشته بالشکر ایران بجنك درپیوسته بودندکه عتبه نیز بامقداری لشکرکه فراهم اورده بود درمیان بصره ومیسان درآمده باامرای سالف الذکر درهنکام موعودبر کنارنهرتیری ومنادراجتماع نمودند • ودیکر دلاوران هم ازقبائل اسلام چون تندباد بامداد رسیده

ودراندك زمان عتبه بن غزوان نهرتیری ومنادررا فتح ولشکر ایران را
پریشان وکریزندکان را تاکنار آب دجیل پیش نمود • هرمزان
از بیم جان افتان وخیزان ازجسر سوق الاهواز زودکذشته ودرمیان
طرفین آب دجیل را حد فاصل کذاشته طالب آشتی کردید • اکرچه
بشرط ماندن تمام ملك اهواز دردست حکومت ایران ونهر تیری
ومنادر نیز دردست اسلام عقد صلح شده بود • اماهرمزان دراندك
زمان باز نقض عهد کرده ابواب محاربه رابکشاد • و بسیاری
طوایف اکرادهم بامداد اهل فساد ایران رسیده قوتی تمام یافتند •
ازامرای اسلام حرقوص نام باجازت عتبه بن غزوان برای مقابله
ومقاتلهٔ هرمزان روان شده و بمحاربهٔ شدید سوق الاهوازرا بضرب
شمشیر سرانداز کشاده تاموقع تستره بارجزیه برسر ایرانیان نهاده
تابع اسلام کرداند • اکرچه هرمزان بعدازان هم بجانب رام
هرمزکریخته بود ولیکن (جزء) بن معاویه بامر حرقوص
تاناحیهٔ شغردنبالش تافته وازانجا تامکان دورق نام شتافته
وساکنانش رابتاز یانهٔ عدالت رام ساخته رخت اقامت رانیز درانجا
انداخته قرار کرفت • هرمزان باز دست خودرا بزاری ونیاز
بدامن صلح درازکرده وکریزندکان ایرانیان هم بخانه های ویران خود
باز کشته بکارو بارمشغول کردیدند • وحرقوص عسکر خودرا
درکوه اهواز تعبیه نموده آکاهی یافت که شاه ایران یزدجرد
درمرو نشسته ازاطراف واکناف بلادکه هنوز زیر حکم دارد
لشکرراترتیب واهل اهوازرانیز بجنك اسلام ترغیب وپیاپی فرقه های
بزرك جمع می نماید • پس همکی امرای اسلام یعنی حرقوص وجزء
وسلمی وحرمله که بجهت قتال وجدال ایرانیان معین شده بودند

از امیر المؤمنین عمر امداد طلبیدند . حضرت عمر از یك طرف بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که نعمان بن مقرن را بسرعت تمام بایك فرقهٔ جنکاور بامداد لشکر غضنفر اسلام روان نماید . ازطرف دیکر بجانب ابوموسی نیز تحریر نمود که سعد بن عدی را رئیس فرقه ساختهو براٴ بن مالك ومجزاة بن ثور وعرفجه بن هرثمه ودیکر امرا که نام شان تحریر شده است فراهم اورده وابوسبره بن ابی رهم را برین دو فرقه امیر ساخته زود برای امداد اهل جهاد ارسال نماید . امرای اسلام فراخور امر خلیفه بشتافته بامداد حرقوص نزدیك شده بودند که سپهسالار ایران یعنی هرمزان ازحال شان خبر یافته بسرعت تمام بالشکر فراوان بسوی ایشان روان . ودر میدان اقتحام بحملهٔ دلاوران اسلام تاب نیاورده باز بجانب تستر فرار . وهزبران خون اشام اسلام دنبالش بشتافته وامرای عسکر بصره نیز بپایی رسیده و با نعمان ملاقی کشته بیرون تستر فراهم آمدند . اکرچه لشکر ایران درقلعهٔ تستر درآمده و بقدر هشتاد باراز استحکامها برامده پیکار کرده بودند . امادر بسیاریٔ کارزارمغلوب شده واپس میکر دیدند . آخر الامر از میدان کیر ودار بکلی شرمسار کشته روی خودرا در پردهٔ استحکام نهان داشتند . وفرقه های اسلام کیف مایشأ تسترا احاطه کرده واهل قلعه را بتنك اورده و بدلالت بعضی ایرانیان ازطرف آب راهی یافته کروهی ازدلاوران اسلام درتستر درامده نکهبانانش را کوشمالی داده دیکرانرا بدائرهٔ اطاعت میدرا وردند که هرمزان فرصت را غنیمت شمرده درقلعهٔ اندرونی رفته قرار کرفت . عسکر اسلام آنرانیز بشدت تمام محاصره نمودند . اخر الامر هرمزان بتکلیف

امیر المؤمنین راضی شده بلا شرط امان خواست • و بتاریخ
هفدهم سنهٔ هجرت سنیه لشکر اسلام قلعه‌را کشاده ومال‌غنایم‌را
تقسیم وخمسش‌را باهرمزان همراه بعض محافظان ونکهبانان
بجانب مدینه روان نمودند • ازمال غنایم بهرسوارسه هزار
و بهر پیاده‌هم یکهزار درهم‌حصه افتاد • چون هرمزان واصل
مدینه کشت • خلیفه بدو متوجه شده کفت ای حق ناشناس
اکرچه کرة بعد اولی ومرة بعداخری نقض‌عهد کردهٔ • اماعاقبت
الامر نتیجهٔ غدر ومکررا نیز مشاهده نمودی • فی‌الجمله بعداز
زجروتو بیخ کناهها یش‌را بخشیده ودو هزار درهم ماهیانه اش
معین‌کرده‌فرمودتادرمدینهٔ منوره ارام بذیرد • بااین‌همه ازمخالفت
ایرانیان‌که بیابی‌عهدو بیمان‌را میشکستند بدکمان‌شده برئیسان اسلام‌که
هرمزانرا آورده بودند بدین وجه خطاب نمود که ایرانیانرا
چه شده است‌که بآرام نمینشینند • آیاازطرف اسلام جور وظلم
می‌بینند‌که درعهد خود بایدار نمی مانند • احنف بن‌قیس جواب
دادکه اکرچه ماهمیشه عهد و بیمانرا نکاه داشته ظلم‌وستم را هرکز
روانمی بینیم • اما تاشاه ایشان باقیست هرآینه از افکار سلطنت
ایران امید خودرا قطع نخواهند کرد • مابارها بشما عرض‌کرده
بودیم‌که اکر امر نماید عسکر اسلام باطراف واکناف ایران منتشر
کشته دولت ایرانیانرا بکلی محو ونابود کردانند • شما اجازت
ندادید • اکر اکنون‌هم سخن مارا قبول فرماید هرآینه مشغلهٔ
ایرانیان دراندك زمان زائل تواند شد • خلیفه کفت اکنون‌وقت
ان‌هم نزدیك شده است •
وقتیکه امرای اسلام برای منتشر شدن درممالك ایران ازخلیفه
اجازت خواسته بودند هنوز قوت حکومت ایران چندان ضعیف

وناتوان نشده بود • بنابرین خلیفه نمی خواست که عسکر اسلام از یکدیکر جداشده و یکان یکان در ایران درآمده با دشمنان کارزار نمایند • چون بعدازان مواقع مهمهٔ ایران دردست اسلام درآمدند وقشونهای جسیم ایرانیان پایمال کردیدند • خلیفه نیز منتشر شدن لشکر اسلام درایران قرارداده بوالیٔ بصره ابوموسی الاشعری نوشت که با دلاوران اسلام از بصره برآمده درجایی که از بصره چندان دور نباشد فرامده منتظر امرمن باش • بعد ازان فرقه های سربازانرا مرتب ساخته الویهٔ نصرت افزا را باسهیل ابن عدی بجانب ابو موسی الاشعری فرستاد • بتاریخ هژدهم سنه هجرت سنیه احنف بن قیس را بخراسان ومجاشع بن مسعود را باردشیر خره وشاپور • وعثمان بن ابی العاص را باسطخر وساریه بن زنیم رابفسا ودرابکرده • وسهیل بن عدی را بکرمان و عاصم بن عمرو را بسجستان وحکم بن عمیر رابمکران معین کردند •

(فتح سوس)

درهنکام عزیمت ابی سبره باعساکر اسلام بجهت فتح سوس از یکطرف ابو موسی ومقترب ونعمان اطراف سوسرا بشدت تمام احاطه واز طرف دیکر (ذر) جند یشابور را محاصره کرده اکرچه جناب خلیفه نعمان را برای محاربهٔ نهاوند معین فرموده بودند •

امارئیسان اسلام قبل ازعزیمت بسوی همدان باتفاق همکنان قلعهٔ سوس را محاصره کرده ودروازه اش را سکشته دلاوران اسلام باصمصام خون آشام میدرامدند که ساکنان انمکان لرزان وهراسان نام صلح رابفریاد وفغان باسمان رسانیدند • عساکر اسلام نیز حسام جان ستانرا درنیام کذاشته بصورت آشتی داخل •

و بعد ازان درهر طرف ملك ایران چنانچه بیان خواهد شد رفته بفتوحات فراوان وانعام بی پایان جناب یزدان نائل شدند ❊
درسال مذکور ازشدت خشك سالی درجزیرة العرب قحطی عظیم روی نموده بیچارکان ناتوان حیران و پریشان وخورد و کلان از انقطاع باران نالان وکریان شده وخاك آن دیارهم مانند خاکستر غبار کشته نامش را (عام الرماد) نهادند • یعنی سال خاکستر • مکر بحسن تدبیر امیرالمؤمنین عمر ازدیار شام ومصر ذخیرهٔ وافررسیده اضطراب بندکان نحیف اندکی تخفیف کردیده • وجناب خلیفه نیز تاباریدن باران ودفع احتیاج خاکساران بجز طعامی که بیچارکان میخوردند چیزی دیکر تناول نفرمودند •
درسال مذکور درقریهٔ عمواس نام‌که ازملحقات بلاد شامست حکم علت طاعون چنان بشدت جاری و باطراف واکناف ان دیار ساری شدکه بسیاریٔ بندکان جناب باری بکریه وزاری بیقراروخیلی ذوات از اصحاب کبار و امرای نامدار بسوی دار القرار رفتار نمودند • چنانچه درسوریه امیرالجیش اسلام ابو عبیده بن الجراح واز فقهای بشام معاذبن جبل ویزید بن ابی سفیان وحارث بن هشام وسهیل بن عمرو وعتبه بن سهیل وعامر بن غیلان و بعضی دیکرهم مانند ایشان از اصحاب کرام وامرای اسلام وفات نمودند •
وچندین هزاران هزار چراغ خانه‌های صغار وکبار خاموش ویتیمان ومسکینان بخمار یأس مدهوش شده وواماندکان و بیچارکان لباس ماتم را در برکرده کلاه نامرادی برسرنهادند • درین اثنا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازمدینه بجانب شام روان و بحدود شام درقریهٔ سرغ نام واصل شده بودکه امرای اسلام ازسوریهٔ باستقبال

خلیفه شناقته احوال و باراکه درشام بودعلی التفصیل بیان کردند .
و بسیاری امرای اسلام درچنین هنکام دخول جناب خلیفه را
درشام جائز ندیدند . عبدالرحمن بن عوف نیز حدیتی راکه از
درآمدن درجایکه وباباشد منع میکند روایت نمود (حدیث مذکور
درصحیحین مسطورست) لاجرم خلیفه بازکشته بجای ان امراکه
بدارالبقا رحلت کرده بودند دیکر انرانصب کردانید . وبعد از
دفع و بابرای تعزیهٔ شهدا وتقسیم میراث ایتام فراخور امر جناب
یزدان وتفتیش احوال شام بشام امده بار اندوهرا ازدل محرومان
نحیف بحسن تسلی خفیف کرده بجانب مدینه عودت وازانجا بمکه
رفته حج نمود . درسنهٔ مذکور یعنی درهردهم سنهٔ هجرت سنیه
قاضی شریح مشهور و معروف را حاکم کوفه وکعب بن سوار را
حاکم بصره نصب فرمودند .

(فتح مصر)

هنوز امیرالمؤمنین عمر در بیت المقدس بودکه عمرو بن العاصی برای
فتح مصر اجازت خواسته باشهر اقوال درسنهٔ بیستم هجریه بجانب
مصر حرکت نمود . خلیفه نیز دنبالش زبیربن العوام را بامداد
فرستاده ان محل راکه در لسان قدیم بابلیون و بعدازان
فسطاط می خواندند و امروزهم بنام مصر قدیم معروف
ومشهورست فتح نمودند .

وکیل مصر بنام مقوقس ازرؤسای دین عیسی مسمی ابومریم را بایك
اسقف دیکر بطریق سفارت برای طلب آشتی ارسال نمود .
اکرچه صلح بشرط تادیه نمودن بنجاه مليون درهم بسه تقسیط
وهرتقسیط درسه ماه قرارپذیر شده بود اما سپهسالار روم بنام

ارطبون صلح را رد کرده ناکهان برلشکر اسلام حمله آورد ودراندك زمان پای ثباتش لغزیده باز برهم خورد . ولشکر اسلام اموال فراوان اغتنام و بسیاری رومیانرا اسیر و یك فرقهٔ عسکر را بتسخیر ایلیو بولس که (امروز نزدیك مصر بنام مطریه جائیست ویران) وعوف بن مالك را بفتح اسکندریه و ابرهة بن الصباح را بفتح (فرما) فرستاده محاصره نمودند . مصریان از هزیمت لشکرروم صلح را مغتنم پنداشته بوجه سالف الذکر بتأدیهٔ پنجاه ملیون درهم جزیه و بابعضی شرائط دیکر هم آشتی کردند .

وصلح نامه را عمرو بن العاصی امضا وزبیر بن العوام بادو فرزندش کواه ونویسندهٔ صلحنامه وردان هم امضای خودرا بران وضع نمود . اسکندریه نیز مدت سه ماه محصور مانده واخر الامر صلح آنجاهم بتأدیهٔ مبلغ دوازده هزار دینار قرار یافت .

اکرچه بعد ازان مقوقس اسیران محاربه راازاسلام باز خواسته بود اماعمرو بن العاصی بدوجهان جواب دادکه آنچه درمحاربه اغتنام میکردد واپس داده نمیشود . مکر خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه فرمود تا بمضمون حدیث شریف (انکم ستفتحون مصر فاستوصوا باهلها خیراً ان لهم رحما وصهرا) اسیران مصر راباز دادند . معنایش انکه . چون شما مصر رافتح خواهیدکرد . بایدکه باهل ان خوبی نماید . چونکه ایشان صاحب حرمت و صهریت هستند . حرمت و صهریت اهل مصر عبارت از انستکه وقتی مقوقس جاریهٔ بنام ماریه بطریق هدیه بپیغمبر علیه السلام فرستاده بودکه فرزند انحضرت بنام ابراهیم از و پیدا شده است . هرچند عمر بعدازان بجانب نوبه هم یکفرقهٔ عسکر را

فرستاده بود اما ایشان بحصول نتیجه واپس کردیدند ·

(وقعهٔ نهاوند وفتح همدان و دیکر بلاد وقلاع)

چون بعد ازفتح اهواز یزدجرد بیقین دانست‌که اکنون تنهاباسلام مقاومت کردن بغایت دشوارست · لاجرم ازخاقان ترکستان وملوك اطراف واکناف امداد خواسته وازمملکت خودنیز که هنوز دردستش باقی مانده بود مهما امکن لشکری منتظم ساخته درنهاوند جمع شدند · سعد بن ابی وقاص احوال ایشانرا بجانب خلیفه نوشته بحزم تمام منتظر حرکات وسکنات ایرانیان بودکه دران اثنا بعضی شکایتهای بی سرو پا درحق سعد بظهور آمده خلیفه‌نیز برای تحقیق اسباب شکایات مفتش عموم ولایات یعنی محمد بن مسلمرا فرستاد · چون محمد بملك عراق رسیده احوال سعدرا تفتیش نمود · اساس شکایاترا واهی دیده شکایت کنندکان یعنی جراح ابن‌سنان ورفیقانشرا باسعد همراه خود کرفته بمدینه رسانید · جناب خلیفه نیزبعدازتدقیق وتحقیق موفورشکایات‌مذکور را بی‌اصل واساس یافته ازظهور اختلاف اهل اسلام علی‌الخصوص درهنکام چنین محاربهٔ کلان بسیار اندوهناك کردید · و برای علاج چنین امردشوار با اصحاب کبار انجمن مشورت عقد کرده وسعد را بحضور خود طلبانیده پرسیدکه دروقت آمدن کدام کس را بجای خود وکیل کذاشتی · سعد کفت عبدالله بن عتبان را ·
خلیفه افکار شرا پسندیده عبدالله را بجایش ابقا وازدیکر حالات انجانیز سؤال فرمود · سعد کفت اکرچه شاه ایران بقدر صد وپنجاه هزار نفر جرار تیغ کذار درنهاوند فراهم اورده واز ملوك نواحی نیز امداد خواستند وایشان هم‌دعوتشرا قبول کرده‌اند ·

مکراهل کوفه نیز آرزوی آن دارندکه کروه کروه شده برای تاخت وتاراج ایران روان‌شوند • عمررضی‌الله‌عنه بجانب اهل انجمن‌متوجه شدوکفت من‌می خواهم که عسکر اسلام را جمع نمایم وهر قدرکه فراهم می توانم آورد • همراه خود کرفته بسوی میدان کارزار رفته جنکاوران اسلام را امداد نمایم • شمادرین‌چه مصلحت می بینید • نخستین طلحه بن عبدالله که مسن ترین همکنان بود بر پاخاست وکفت یاامیر المؤمنین تجربهای بسیار وانقلاب روزکار ترا انسان کامل وهوشیار ساخته است • هرچه‌می فرمایی شایان وسزاوار است • وماهمیشه سرخودرا برخط فرمان تومی‌نهیم • ودر اجرای اوامر مسارعت می‌نمایم •
چون طلحه بعد از اتمام کلام بجای خود آرام کرفت • خلیفه باز بجانب حضار متوجه شدوکفت شماچه می‌کویید • عثمان بن عفان برخاست وکفت بایدکه لشکر شام ویمن را بنویسید که مقداری کافی از عسکر برای نکهبانی کشور کذاشته دیکران بامداد شتاب نمایند • شماهم باساکنان حرمین بحرکت امده ودرمیان بصره وکوفه بجایی مناسب لشکرکاه ساخته • وکار را از نزدیکی بچشم خود دیده فراخور آن عمل نمایید • وازین کارهرکردور منشینید چونکه این کار هنوز تمام‌نشده است بلکه‌بعد ازین هم کارزار های بسیار وجنکهای خونخوار بوقوع خواهند امد • چون عثمان بعد از بیان این کلام برجای خود آرام کرفت خلیفه بازاز حاضران مجلس پرسیدکه شماچه میکویید • علی بن ابی طالب برخاست وکفت اکر لشکر اسلام ازشام براید • البته رومیان باخذ انتقام قیام خواهند کرد • واکر قوهٔ عسکریه

از یمن زایل شود حکمران حبش نیز چشم طمعرا بر یمن خواهد کشاد • واکر شما بااهل حرمین ازمقر خلافت تباعد ورزید • هر آینه طوائف عرب نیز نقض عهد مینمایند • وکارهای دنبال ازکارهای پیش دشوارتر خواهند شد • بس باید که باهل بصره بنویسید تادلاوران اسلام را بسه قسم تقسیم کرده یك قسم رابدیدن کاروبار اهل وعیال و قسم دیکر را برای محافظهٔ معاهدات کذاشته قسم سوم بامداد عسکر کوفه مسارعت نمایند • مااز ظهور اسلام تااین زمان بکثرت شمار دلاوران کارزار نکرده ایم بلکه همواره برنصرت الهیه تکیه زده ودرمیدان حرب ثبات ورزیده پیکار نموده ایم • چون کار بثبات سرانجام می یابد • پس کثرت اعدا مانع فوز ونصرت مانمی توانشد •

عمر افکار علی را پسندید وکفت فی الواقع رأی رزین وافکارمتین نیز همینست• بعدازان بحضار متوجه شد وکفت اکنون بمن بیان نماییدکه بجای سعد بن ابی و قاص کدام کس رانصب کنم • کفتند شما احوال رجال را از مابهترمی دانید • هرکس را که مناسب بینید انرا نصب نمایید • عمر کفت من درین کار نعمان بن مقرن را مناسب می بینم • دیکران هم درایت وکفایتشرا تصدیق نموده کفتند آری اهلست • دران اثنا نعمان بایك فرقهٔ عسکر کوفه شهر جندیشاپور وسوس را فتح کرده بودکه خلیفه از خدمت جدیدش خبر فرستاده فرمودکه لشکر را درموقع ماه فراهم ارد • نعمان دلاوران اسلام را از اطراف واکناف فراهم اورده فراخور امر خلیفه بجانب ماه بشتافت • وعشیرت الراودکه ازدیکران به محاربه مشتاق تر بود ازهرکس زودتررسیده ودراندك

زمان لشکر اسلام درموقع ماه اجتماع • ونعمان هم ایشان را مرتب
ومنتظم ساخته بجانب نهاوند عزیمت نمودند • سپهسالار ایران
فیروزان نام نیز لشکر خودرا مانندسد آهنین بسته وهردو لشکر روی
بهم آورده مدت دوروز درمیدان کار زار ثبات ورز یده پیکاری
خونخوار نمودند • روز سوم لشکر ایران درون قلعه پنهان شده
ازترس جان بیرون نیامدند • چون چند روز حال برین منوال
مرور نمود • و براوردن شان بمیدان امتحان دشوار شده بود •
پس نعمان سالار فرقهٔ سواران اسلام یعنی قهرمان قعقاع راحاضر
کردانیده برای براوردن لشکر ایران بهرحیلتی که باشد باهم مشورت
کردند • بعدازان از یکطرف قعقاع سواران خودرا مرتب
ساخته نزدیك نهاوند رسید • وازطرف دیکر نعمان پیادکان
را درکمین نهاده منتظر کار کردید • نخستین قعقاع روبروی
استحکام نهاوند بعضی حرکات جعلی نموده غیرت ایرانیانرا
جنبان بحرکت اورد که یکبار لشکر ایران باستعداد تمام ازاستحکام
برامده صف مصاف رابیار استند • و بعضی الات آهنین راکه
بصورت خار بشت ساخته بودند • و بزبان عربی انرا (حسك)
میکویند • درمیان استحکام ومیدان رزم دلاوران بینداختند •
تا مبارزان ایران درعرصهٔ کارزار ثبات وقرار ورزیده فرارنکنند
قعقاع نامدار جند بار درمیدان کیرودار درآمده وخود راشکست
جعلی داده واتش غیرت دشمنانرا تیزترکردانیده آهسته آهسته خود
راپس می کشیدکه ایرانیان بامید نصرت بشوق تمام در پی سواران
اسلام افتاده وازاستحکام خیلی مباعدت ورزیده نعره زنان می رفتندکه
یکبار سواران قعقاع قهرمان مانندتندر اتش فشان باز کردیده •

و پیادکان نعمان هم ازکین بدرجسته جنکاوران طرفین پای ثباترا
درمیدان کارزار برقرار نهاده چنان یکار خونخوار نمودندکه سردار
لشکر اسلام نعمان بزخم تیرجان ستان عازم دار جنان
کردید . و برا درش وجود خون الود شرا ازچسم عسکر
اسلام نهان داست . تاباعث فتور جنکاوران نکردد . چون
نعمان قبل از در آمدن درمیدان حرب کفته بودکه آکرمن شهیدشوم
دران صورت بجای من حذیفه را امیر جیس باید کرد . واکران
هم شهید کردد فلان داترا و بعدازان هم فلان والحاصل نام هعت
ذاترا پیاپی بیان کرده وهفتم نیز معیره بود . دس رایت سعادترا
حذیفه برداشته درمیدان درامد . واز وقت بیشین تاتاریکیٔ سب
محاربهٔ شدید ممتد کشته بعدازان لشکر ایران بکلی بریشان شده
رو بکریز نهادند . و بسیاری شان برجنکالهای اهنین افتاده هلاك
شدند . وکسانیکه ازچنکالها رهایی یافته بودند درخند قها
سرنکون کشته رخت حیاترا بعرصهٔ ممات بردند . وازانانکه
درمیدان حرب کشته شده بودند . دوچند بیشتر درچنکالهای
آهن وخند قهای عمیق و بهن افتاده نابود کشتند . درتاریخ
روزکار محرر ستکه درین کارزار ازلشکر ایران و یاوران شان
ازصد هزار نفر بیشتر قبای مرك در برکردند

چون خبر این فتح سدید بواسطهٔ برید بمدینه رسید . خلیفه از
سهادت نعمان محزون شده ازچسم حقایق بین سرشك غم والمرا
مانند قطرات ابربهار نثار ساخت . لشکر اسلام انقدر اموال
فروان درین کارزار اغتنام کرده بودندکه بعداز براوردن خمس
بهر سوار مبلغ شش هزار و به پیاده نیز دوهزار درهم حصه افتاد

رئیس معبد سدنه موبدان بعض جواهر گرانبها راکه دریك اتشکدهٔ ایران محفوظ بود همراه گرفته ووسیلهٔ امان خود ساخته بامیر الجیش اسلام حذیفه برده تسلیم نمود • عسکر اسلام جواهر مذکور را بطریق هدیه باخمس مال غنایم همراه السائب بن الاقرع که کاتب تقسیم مال غنائم بود ببیت المال فرستادند • مگر خلیفه خمس غنایم را ببیت المال وضع نموده جواهر مذکوررا واپس فرستادتا حاصل قیمت ازانیز درمیان خود تقسیم نمایند • ولشکر اسلام انرا بدوملیون درهم فروخته تقسیم کردند • میگویند خریدارش نیز بمبلغ چهار ملیون درهم فروخته دوملیون درهم دیگر هم ازان سودمند شده است •

بعداز فتح نهاوند شیرازهٔ دفتر حکومت ایران ازهم گسسته وحال ایرانیان هم برهم خورده نتوانستندکه بار دیگرهم قشونی بزرك مرتب سازند • اسلام فتح نهاوندرافتح الفتوح نام نهادند • چون قوت ایران برای مقاومت اسلام نماند • دلاوران اسلام فراخور امرخلیفه فرقه فرقه شده وهرفرقه همراه امیری باستیلای ممالك ایران مشغول گشتند

(فتح دینور وصیمره وسیروان)

ابوموسی ازنهاوند بجانب دینور عزیمت ومدت پنج روز محاصره وبشرط دادن جزیه بااهل آنجا صلح نموده روی بسوی سیروان نهاد • باایشان هم مانند شرایط صلح اهل دینور اشتی کرده والسائب بن الاقرعرا بسوی صیمره فرستاد • ساکنان انجانیز مانند دیگران در دائرهٔ صلح وصلاح درامدند

(فتح همدان وماهین وبعضی جاهای دیگر)

چون لشکر ایران درنهاوند وجاهای دیگر شکست خورده اینجا

بهمدان اوردند • نعیم بن مقرن و بهادر قعقاع نیز عنـان عزیمترا بسـوی همدان کردانیدند • ومحـافظ همدان خشر شنوم نام ازمقاومت اسلام عجز خودرا اظهار کرده ازسر داران اسـلام امان خواست • سـاکنان ماهین نیز براثرش اقتفا وازحذیفه امان را استدعا نموده بزلال عدالت اسـلام تازه وخندان شدند • چون خبر آسـایش ایشـان باطر ف واکناف منتشر کشـت دیکران هم از امرا وملوك ان نواحی امان خواسته واستدعای ایشان هم بنهج شرع شریف بموقف قبول رسیده درسایهٔ صلح وصلاح آرام یافتند • وکسـانیکه بجوانب واطراف متفرق شده بودند باز کشته بامن وامان بکار و بارخود مشغول شدند

(فتح کرمان واصفهان)

چون از اصحاب کرام پیغمبر علیه السـلام عبدالله بن عتبـان بادلا وران اسـلام بفتح جی و یااصفهان توجه نمود • در ابتـدای امر کلانتر اصفهان الغا ذوسفان نام مخالفت ورزیده واخر الامر بضرب شمشـیر دلاوان اسـلام تاب نیاورده دهـان نیاز را باز کرد وکفت اکر درهنکام عودت سـاکنان نواحی مفتوحه که از وطن خودبدر رفته اند اراضی واملاك شـان بدیشان تسلیم شود همکنان ماجزیه راقبول خواهیم کرد عبدالله رضی الله تعالی عنه التماسش را قبول وفراخور فرمان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعـالی عنه السـائب را محافظ اصفهان نصب کرده بتـاریخ بیست ودوم سـنهٔ هجرت سنیه بجانب کرمان متوجه شـده ونزدیك کرمان همراه سـهیل بن عدی ملاقات کرده بتاریخ بیست وسوم سنهٔ هجریه کرمانرا بضرب شمشیر مسخر کردانیدند

(فتوحات ووقایع تاریخ بیست ودوم سنهٔ هجرت سنیه)

وجه سالف البیان چون نعیم بن مقرن وقعقاع همدانرا فتح کردند ۰ اکرچه ساکنان همدان در اندك زمان بازعهد راشکسته باشند ۰ امانعیم همدانرا باملحقاتش بازبطریق صلح وصلاح استرداد وکار ساکنان انجا بباج وخراج مربوط ساخته اهل ازربایجان ودیلمرا نیز برای تبعیت دعوت نمود ۰ ایشان دعوتشرا رد کردند ۰ واسفندیار یعنی برادران رستم که درجنك قادسیه بقتل رسیده بود بااهل ازربایجان وزبینی نام امیر نیز بااهل ری بجهت مقابلهٔ نعیم درمحل واجرود نام لشکرر افراهم اوردند ۰ چون نعیم ازافکار شان خبردار کشت درهمدان یزیدبن قیس را بجای خودوکیل کذاشته بجنك ایرانیان عزیمت نمود ۰ وتقابل فریقین در واجرود واقع وایرانیان باز منهزم و پریشان کشته ووالیٔ کوفه مغیره نیز (برأ) بن عاز برابرای تسخیر قزوین معین کرده بسوی ابهر رفت ۰ و در انجاهم بعداز محاربهٔ خورد ایرانیان امان خواستند ۰ وایشانرا امان داده بجانب قزوین عزیمت نمود ۰ اهل قزوین هم ازامداد دیلمیان نا امید شده در دائرهٔ اشتی درآمدند ۰ بعدازان بجانب دیلم رفته ودیلمیانرا کوشمالی بواجبی داده وکارایشانرا بجزیه مربوط وبلاد کیلان وطیلسانرا پامال وزنجانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود ۰ (برأ) هنوز بفتح دیلم مشغول بودکه نعیم ازواجرود بسوی (ری) عزیمت فرموده ۰ وحاکم ری سیاوش ازاهل دنباوند وطبرستان وقومس وکرکان امداد خواسته وایشان هم بتصورانکه پیش سیلاب رجعت سدسدید میتواند شد بسیاوش یاری نموده ۰ ومحاربه بدامن کوه ری

واقع شده دلاوروران اسلام باز مظفر ومنصور و ایرانیان مغلوب ومقهور و بدلالت زبینی نام امیر که باسلام میلی تمام داشت بلدهٔ ری مفتوح شده و بسیاری اموال باغتنام رسیده وخمس مال‌را ببیت المال ارسال واداره‌ٔ ولایت ری بزبینی تفویض ومملکت قدیم ایشانرا تخریب و برای بنای بلدهٔ دیکرکه اوراری میکویند زبینی را معین کردند

نعیم بن مقرن بعداز تنظیم کار ولایت ری وتأمین اهل‌مملکت بجهت فتح قومس وکرکان وطبرستان عزیمت وبامر خلیفه برادر خود سویدبن مقرنرا همراه دیکر امراکه جناب خلیفه نام ایشانرا بیان کرده بود بفتح قومس ارسال نمود

چون‌سوید بقومس‌واصل کردید اهل‌انجاو دیکر طوائف فرس‌که بطبرستان التجا آورده بودند راغب صلح کشتند ۰ سوید هم آرزوی ایشانرا بشرط تأدیهٔ جریه قبول و بعدازان ازقومس بجانب کرکان توجه نموده وبخان کرکان که زرنان نام داشت مکتوبی فرستاده برای تبعیت واطاعت دعوت نمود زرنان چنان نوشت‌که اکراداره‌ٔ مملکت‌را بمن سپاریدو دروقت معین کردن جزیه‌هم‌بتسکین هیجان مخالفان اهل کرکان مرا بالشکر امداد نمایید تبعیترا قبول‌خواهم کرد ۰ سویدالتماسترا قبول کرده‌وزرنان‌هم بمعسکر اسلام امده باهم ببسطام رفتند ۰ ولشکررا تعبیه کرده بجز لشکریان زرنان‌که بجهت‌مطیع کردانیدن اهل‌ایران سعی‌فراوان میکردند کار دیکران‌را بباج وخراج مربوط ساختند ۰ درین سال عمرو بن‌العاصی نیزاز بلادغربیه برآمده و بمکان‌برقه‌نام واصل شده ازقوم بربر باطائفهٔ لوانه‌که ازقدیم الایام بدان طرف مسکن

داشتند • بشرط دادن سیزده هزار دینار جزیه در هر سال مصالحه نمود • وازانجا بطرابلس رفته ومدت یک ماه آنرا محاصره کرده وبعد ازان ازطرف کنار دریا راهی یافته ناکهان بشهر در آمدند • بعضی ساکنان انجا بر کشتیها که نزدیک کنار دریا لنکر انداز بودند سبکبار سوار شده فرار نمودند • ولشکر اسلام شهررا تسخیر وراه قلعه سبره نامرا نیز که ازمدتی درمحاصره بود یافته درون درآمدند • چون ازفتح طرابلس وسبره استیلای ممالک غربیه آسان کشت حکومت رومیان دراندک زمان ازطرف غرب یعنی افریقا زائل وشمس اقبال دولت جهانکیر ایشان بسمت افول مائل کردید • سنت الله فی عباده

(فتح آزربایجان وشهرزور وضامغان)

ازطرف اسلام برای استیلای آزربایجان از امرای اسلام بکیر نام بن عبدالله معین شده • وازطرف ایرانیان فرزند فرخزاد که درکارزار ماه‌رود فرار نموده بود واسفندیار یعنی برادر رستم که درنبرد قادسیه بقتل رسیده بود بسیاری او باش واشراررا فراهم آورده ودر کوهها بمقابله ومقاتلهٔ بکیر بن عبدالله مهیا شده • اما بحملهٔ شیران اسلام تاب نبرد نیاورده لشکرش مغلوب ودلکیروخودش نیز بدست غازیان اسلام اسیر کردید • وبشکرانهٔ سلامت فتح نواحیٔ آزربایجانرا بطریق صلح تعهد نمود • بکیر آرزویش را قبول کرده ودراندک فرصت بجز اهل قلاع منیعه کافهٔ دهقانان ولایت آزربایجان بقبول تأدیهٔ جزیه امان خواستند • چون فتح قلاع بامداد محتاج بود پس خلیفه بنعیم تحریر نمود که بعدازفتح شهرری سماک بن خرشنه را بامقداری عسکر برای امداد بکیر ارسال نماید • خرشنه فراخور

امر خلیفه بامداد بکیر رسیده آن قلاع راکه رو بروی خودداشتند فتح نمودند • عتبه نیزازان معاقل که بجانب خود داشت بعضی رابی جنك و پیکار و بعضی را بضرب شمشیر آبدار کشاد • اکرچه درآن اثنا بهرام بن فرخزاد بامقداری عسکر بعتبه تعرض نموده بود ولیکن دراندك زمان آن هم پریشان شده کافهٔ قرا وقلاع ولایت ازربایجان درقبضهٔ تصرف اسلام درامدند • وعتبه بن فرقد سماك را بدان اطراف که بکیر فتح کرده بود عامل ساخته و بعدازان شهر زور وضامغانرا فتح وطائفهٔ اکرادرا که بمقابله ومقاتله اش مهیا شده بودند استیصال ومژدهٔ فتح تمامیٔ خطهٔ ازربایجان باخمس غنایم همراه بکیر بجانب خلیفه ارسال نمودند • عمر رضی الله تعالی عنه بوصول خبر فتح عتبه راباآزربایجان وهرثمه بن عرفجه را بموصل والی ساخت

(فتح موقان وغزا نمودن اسلام بااقوام ترکستان)

سراقه بعداز تسخیر نمودن در بند تفلیس باستیلای کوهستان که ارمنستانرا احاطه مینمایند مباشرت و بکیررا بفتح موقان وحبیب بن سلمه را بتسخیر تفلیس وحذیفه بن الیمانرا بکوهستان لان وسلمان بن ربیعه را بضبط دیکر جهات معین کرده بأمیرالمؤمنین خبر فرستاد • چون ازسبب مواقع منیعه واراضیٔ وسیعه قوهٔ عسکریهٔ اسلام کافی نبود پس تنها بکیر موقانرا تسخیر نموده نتیجهٔ مأموریت دیکران ازقوه بفعل نینجامید • عبدالرحمن بن ربیعه بامر خلیفه ازدر بند تجاوز نموده وازاقوام ترکان قبیلهٔ بلنجررا پایمال وازانجا بقدردویست فرسنك درون درآمده و باغنائم فراوان باز بدر بند عودت وتازمان خلافت عثمان بن عفان بااقوام ترکستان غزا وترکان هم بجان آمده آخرالامر بایکدیکر اتحاد وقوت خودرا

مزداد ساخته بشدت تمام حمله های فراوان آورده عبدالرحمن را
شهید کردند . بعدازان رایت اسلام را برادرش سلمان برداشته
بادیگر امیران اسلام ازراه گیلان بگرگان رسیده قرار گرفت

(فتح خراسان)

بروجه سالف البیان درمیان اسلام وایرانیان جنگهای فراوان واقع
وقشونهای ایران پراکنده و پریشان وشاه ایشان یزدجرد نیز از یکمکان
بمکان دیگر گریزان گشته . واقوام فرس را بجنك و پیکار اسلام تشویق
و بعضی کسان را ازراه سعادت رفیق صلح وصلاح تفریق نمود
وازنقض عهد بعضی ایرانیان اصحاب کرام نیز همراه خلیفهٔ پیغمبر
علیه السلام انجمن مشورت را عقد کرده . بمحو وازالهٔ حکومت
ایران قرار قطعی دادند . و بعدازان عساکر اسلام باطراف
واکناف ایران بحمله آوردن آغاز نمودند . چنانچه هر یکی ازامرای
اسلام درفش سعادت فرجام را بردوش گرفته برای تسخیر بلدهٔ
روان شده بود . احنف بن قیس نیز که بجانب خراسان یافت شده
بودهرات را بضرب تیغ وتبر مسخر وصهار نام امیر را محافظ انجامقرر
ومطرف بن عبدالله را بفتح نشاپور وحرث بن حسان را بتسخیر سرخس
مأمور وخودش نیز بحرکت آمده ومروشاه جهان را کشاده حارثه
بن نعمان را نگهبان مروشاه جهان ساخته بجانب مروالرود
عزیمت می نمود که جنود کوفه هم بامدادش رسیده ومروالرودرا
نیز زود گرفته بجانب اقوام مختلفه که شاه ایران برحدود ترکستان
دربلخ فراهم اورده بود اسپان خوش خرام را تیز عنان ساخته
بسان فیل دمان درمیدان درامده وشاه ایران بحملهٔ دلاوران اسلام
تاب نیاورده ماندوزیر بی تدبیر ازاسپ خیال فاسد بردومات پیاده

شده رخ همت برتافت • وازنهر جیحون کذشته اقان وخیزان
بجانب ترکستان بشتافت • بلاد طخارستان ونشاپور وخراسان‌هم
درقبضهٔ تصرف اسلام درامد • بعدازان احنف بن قیس باطراف
واکناف‌عاملان صاحب انصاف نصب نموده و بجانب مروالرودباز
کشته فتوحات ان نواحی‌را یکان یکان بخلیفهٔ زمان بنوشت • چون
دلاوران اسلام بروجه آتی البیان ازطرف بحرین نیزباقلیم فارس تجاوز
نموده نائل فتح وظفر شده بودند • پس عمر رضی الله تعالی عنه
بواسطهٔ منادی اهل مدینه را بمسجدرسول الله فراهم اورده مکتوب‌را
بخواند • وفتوحات عظیمه‌را ازسرتاپایان و برمنبر رامده جواهر کلام‌را
بدین وجه افشاندکه • ای ناس امروز بدست دولت فرس درملك
ایران بقدر یك کزهم اززمین نمانده است • ومابدان فتوحات که
جناب یزدان بواسطهٔ پیغمبر خود محمدعلیه السلام مارا وعدفرموده
بوذ نائل شده هستیم • تاکه ما بامر خدا وسنت رسول الله اقتدا
واتباع می نمایم البته اینحال سعادتمأل هم پایدار خواهد ماند •
امااکر اخلاق‌راتبدیل نمایدهراینه ملك‌تماهم بدست امم دیکرخواهد
افتاد • پس موادمذکوررا بخوبی اندیشیده فراخوران عمل نماید •
بعدازان بمضمون حکمت مشحون آیهٔ کریمه (ان الله لایغیر
مابقوم حتی یغیرواما بانفسهم) مسامع حضار را مشنف و بمفهوم
خطاب ربانی قلب مؤمنانرا منور وملطف کردانید • وباحنف
بن‌قیس خبرفرستادکه ازنهر هرکز تجاوز نباید نمود • اکرچه قبل
ازان‌شاه ایران بمروالرودورودیافته سفیران‌خودرا بطلب امدادبجانب
ملك صغد وقدرخان ترکستان وخاقان‌چین فرستاده بوداماخاقان‌چین

بعـد از تحقیق احوال مسلین انجام وخیم شـاه کوته بین رابدور بین یقین دیده سفیران یزد جردرا برای صلح نمودن باسلام اندر زهای فراوان داده واپس فرستاد • مکر حان ترکستان واهل فرغان وحکمران صغد بعد ازانکه شاه درجنك بلخ تباه شده ازدریا کذشـته بود بازدحام تمام ماند مور وملخ ببلخ رسیدند • دلاوران اسلام نیز احنف را که بجـانب مرو الرود عزیمت فرموده بود زود ازکاهی حال اکاهی دادند • لاجرم احنف بابیست هزار نفر عسـکر بسوی بلخ رفته بدامن کوه قرار کرفت • و عسـکر طرفین در استحکامها درآمده و برای مبارزه حاضر شده وسه نفر ترك که درشجاعت و بصـالت مشهور ترین ترکان بودند بمبـارزهٔ احنف بمیدان اقران پو یان و با شمشیر بران احنف یکان یکان بجـانب بیابان عدم روان • واحنف نیز بسوی معسکر خود خرامان کشت • خاقان ترکسـتـان اینحـال دهشت اشتمـال را ازفال شئامت مآل پنداشته و یزد جرد را تنهـا کذاشته شباشب بالشکر خود ازنهر کذشته دنبال کار خود کرفت • یزد جرد هم بانفـایس امتاع وآلات مرصع و اشیای کرانبهاونقود موجود و جواهر نامعدود که ازایران باخود اورده بود مانـنـد دود زود از نهر کذشتن آرزو مینمـود که ارکان دولت واعیـان مملکت نتیجهٔ صالح مصـالحه را بااسلام تفسیر و بد اخلاقی وتلخ مذاقی ترکان رایکان یکان تقریر نمودند • چون شـاه ایران سخن ایشانرا بسمع قبول نرسـانید ایشان هم بخشم تمـام خزاین واموالشرا بقهر وجبر از دستش درر بودند و یزد جرد ازکنـار جو یبار باافکار دلفکار سبکبار کذشته درجایی که خان ترکان آرامکاهش نشـان داده بود بار اقامت انداخته تاخلافت عثمان بن عفان در ترکستان اسکان نمود •

و بزرکان ایران که ازوی رو کردان شده بودند بااحنف طرح مصالحه انداخته وجزیه راقبول کرده اموال واشیا که ازدست شاه یعنی یزد جرد ربوده بودند باحنف تسلیم نمودند • بعد ازان احنف اندکی دربلخ آرام واموال غنایم راتقسیم وعسکر کوفه رادرجاهای مناسب تعبیه و تنظیم ساخته بجانب مرو الرود عودت نمود • چون امرای اسلام باستیلای ایران قرار داده بدیار فارس تجاوز نمودند • لشکر ایران نیز بمقاومت ایشان فراهم آمده بجهت حرب تدافعی جابجا برپا شدند • چنانچه ازامرای اسلام مجاشع بن مسعود بجانب شاپور واردشیر خره میرفت که ناکهان لشکر ایران بروی حمله اورده ودراندك زمان بازشکست خورده (توج) راپناه خود ساختند • وعسکر اسلام توج رادیکر بار بضرب تیغ آبدار کشاده جنکاوران ایرانرا کوشمالیٔ خوب دادند • وساکنان ان نواحی بازجزیه راقبول ودرحصن حصین صلح وصلاح دخول نمودند (قبل ازین درمحاربهٔ موقع طاوس علاءالحضرمی توج رافتح کرده بود)
ازسرداران اسلام عثمان بن العاصی هم بفتح اصطخر مقرر شده ودرمکان جور نام یك فرقهٔ لشکر ایرانرا در بدر ساخته و بعد ازان اصطخر راکشاده وازانجا بکازرون ونو بندجان رفته انهارانیز زیر وزبر نمود • وابوموسی بامدادش رسیده شیراز وارجان راهردو باهم کشاده باج و خراج ان نواحی را نیز مقرر کردند • بعدازان عثمان بسوی جنابه روان و درمکان جهرم لشکر ایرانرا پریشان کرده جهرم رانیز فتح نمود • ازسرداران اسلام ساریه بن زنیم نام بجانب بساودارابکرده رفته ومحاصرهٔ انجارا بهم رسانید •

اهل ایران ازطائفهٔ کردان امداد خواسته • وایشـان هم بازحام تمـام رسیده درصحرا محاربهٔ شـدید کردند • بحـد تواتر رسیده است که درانروز خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه درمسجد شریف برمنبر برآمده خطبه میخواندکه قلت شمـار دلاوران اسلام وکثرت ووفرت دشمنـان وموقع دشوار وکارزار خونخوار بمرآت قلب همایونش عکس پذیر کشته ازسیـاق خطابت بدر رفت وکفت (یاساریة الجبل الجبل) میکو یـند صوت مبارکش بسمع ساریه واصل کشته زود خود رابدامن کوه کشید • و بعد ازتبدیل مکان لشکر اسلام باز بر دشمان دست یافته مال فراوان اغتنـام • ودرمیان ان درجی پراز جواهر کرانبهـا یافته بطریق هدیه باخمس مال بیت المال ارسال نمودند • خلیفه انرا برای تقسیم کردن درمیان جنکاوران اسلام باز فرستـاد • سهیل بن عدی نیز بفتح کرمان رفته وعبدالله بن عبدالله بن عتبان بادلاوران اسلام که همراه داشت بامدادش شتافته ودراثنـای راه بیکفرقهٔ بزرك لشکر ایران دوچار شـده ودروادیٔ انجا کارزاریٔ شدید بوقوع امده ولسکر اسلام غالب شده وسرراه ها کرفته وکریزندکان ایرانیـان راه نجـات نیافته بسیـاریٔ شـان درورطهٔ هلاك کمنام شدند • ونسیر بن عمرو نیز برای استیلای جیرفت می رفت که دراثنای راه محافظ کرمانرا یافته وکار شرا اتمام ساخته بجیرفت درامد • اکرچـه بعض مؤرخین میکو یند فاتح کرمان عبدالله بن بدیل است اما این اختلاف تنها ازالتباس اسم بظهور امده است • وعاصم بن عمروهم بفتح سجستان که ازولایت خراسـان فراختر بوده وساکنانش دراکثر اوقات باطوائف ترکستـان جنك میکردند رفته ودر اراضی سفلایٔ ان نواحی باسر بازان ایران جنکیده • وایرانیان

پشت خودرا بر گردانیده در استحکام زرنج باهزار مشقت ورنج در امدند • ودلاوران اسلام اوراهم محاصره نموده عاقبت الامر بشرط دادن خراج مصالحه کردند • الحکم بن عمر والتغلبی بسمت مکران رفته واز امرای اسلام عبدالله بن عبدالله وشهاب بن محارق وسهیل بن عدی بامدادش رسیده واهل سندهم بمکرانیان امداد رسانیده محاربهٔ عظیم بوقوع امد • درین بازار کیرودارنیز لشکر اسلام مظفر ومنصور کشته دشمنانرا تاکنار نهر دور ومهجور ساخته وازانجا بمکران امده خبر فتح را بخلیفه اشعار وچندروز درمکران اقامت‌را اختیار کردند •

چون درهنکام محاربهٔ اسلام باایرانیان عمررضی الله تعالی عنه بابوموسی خبر فرستاده بودکه درحین اقتضا تانهایت حدود بصره رفته جنکاوران اسلامرا امداد نماید • بنابرین ابوموسی بامقدار کافی ازعسکر بجانب بیروز توجه وبااهل اهوازکه بسیاری ایشان ازطائفهٔ اکراد بوده درمیان نهر تیری ومنادر فراهم امده بودند دوچار وازطرفین مهاجمه های بسیار ومقاتلهٔ خونخوار بظهور امده هرچند درین جهاد سردار مهاجرین بنام زیاد شهید کردیده بود • بااین همه دلاوران اسلام فراخور عادت مألوف بنصرت الهیه تکیه زده ودرمیدان جهاد صبر وثبات ورزیده چنان حمله های غضنفرانه آوردندکه دشمنان اسلام از بیم جان افتان وخیزان دربعضی مواقع مستحکم رسیده متحصن شدند • چون ابوموسی دیدکه اکنون مجال دشمنان ازحمله واقتحام بکلی منقطع کشت برادر خود ربیع بن زیادرا برای استیصال کردانکه دراستحکام بودند معین وخودش برای امداد آن فرقهٔ اسلام که دران هنکام بجهت فتح

اصفهان میرفتند عزیمت و بعداز فتح اصفهان بجانب بصره عودت نمود • برادرش ربیع نیز استحکام بیروز راکشاده وکار اکرادرا بجزیه قرار داده روی عزیمت بسوی بصره نهاد • وخمس مال غنایم را بامژدهٔ فتح خداداد بمدینه فرستادند • درین اثنا ضبه بن محض ازروی غرض درحق ابوموسی بعض خطا هارا بافترا نسبت داده پیش خلیفه شکایت برد • خلیفه نیز ابوموسی رابمدینه خوانده و بعداز تدقیق وتحقیق افترای ضبه رایقین دانسته ابوموسی را باز برمنصب قدیم خود مقیم کردانید چون ازمواد شکایات مذکور یکی آن بودکه کویا ابوموسی زیاد بن ابی سفیان را بلااستحقاق درمصالح حکومت استخدام مینماید • خلیفه زیادرا نیز طلبیده واهلیت وکفایتشرا بمیزان انصاف سنجیده و قابلیت واستعداد شرا بچشم حقایق بین مشاهده فرموده ازاهم بمأموریت خودباز فرستاد • وکذب وافترای ضبه رابین الناس اشتهار داد •

مقالهٔ حزن کلالهٔ شهادت عمر رضی الله تعالی عنه وصورت جریان شوری وخلافت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه

مغیره بن شعبه ازنصرانیان ایران بنام ابولؤلؤ غلامی ازاد کرده بودکه هرروز مبلغ دودرهم خراج میداد • روزی ان نابکار در بازار بعمر رضی الله تعالی عنه دوچارشده از دادن مبلغ دودرهم در یك روز شکایت نمود • عمراز و برسیدکه پیشهٔ توچیست • کفت اهنکری ونجاری ونقاشی • عمرکفت بنسبت اینقدر صنعت خراج توچندان بسیار نیست • وشنیده امکه ساختن آسیای هوا نیز می

دانی • ایامیخواهی‌که برای‌من‌هم اسیابی بسازی • کفت برای تو اسیابی بسازم‌که ازشرق تاغرب همکنان پسند نمایند • حضرت عمر بعداز رفتن ابولولو بنزدیکان خود کفت این غلام‌مرا تهدید می نماید • روز دیکر بوقت نماز بامداد ناکهان ابولولو بایك خنجر دورو بمسجد درامده امیرالمؤمنین‌را ازشش جاز خمدار کردانیده • کلیب ابن ابی بکیررا نیز بقتل رسانید • بقول ابن اثیر باکلیب ابن ابی بکیر چند نفر دیکر راهم قتل کرده است • عمر رضی الله تعالی عنه ازتأثیر زخمها بیتاب شده درمسجد بخوابید • وعبدالرحمن بن‌عوف راپیشوای نمازکر دانید • و بعداز نمازبخانه رسیده‌ازتاتیر آن یك زخم جان شکارکه بزیر نافش کارکر وازدیکر زخمها عمیق تر بود • امیداز زندکانی بریده برای استخلاف یکی ازاصحاب رسول الله که احق والیق وافضل واکمل باشد تأمل نمود وکفت اکر ابوعبیده زندمی بود خلافت‌را بدو وصیت می کردم • بعدازان عبدالرحمن بن عوف‌را خواند وکفت می خواهی‌که خلافت‌را بتو بکذارم • عبد الرحمن کفت ایابرای قبول خلافت بمن پندمی دهی • کفت‌نه • کفت‌دران‌صورت‌والله‌من‌هم‌خلافت‌راقبول‌نمیکنم • عمر کفت (فهبنی صمتاً حتی اعهد الی نفر الذین توفی رسول الله صلی‌الله علیه وسلم‌وهوعنهم راض) معنیش انکه پس چنان پندارکه کو یا من این سخن‌را بتونکفته ام تابیکی ازانانکه پیغمبر علیه‌السلام تاوفات ازا ایشان خوشنود بود عهد نمایم • بعد ازان علی وعثمان وزبیر وسعدرا خوانده وعبدالرحمن رانیز از زمرهٔ ایشان شمرد وکفت بایدکه‌سه روز منتظر طلحه باشید اکر بیاید بدوسپارید • واکر نیایددران حال برای خلافت ازمیان خود یکی‌را انتخاب نماید

خلیفه رانیز بایدکه بنام خدا سوکند خورده تعهد نماید تا خویشاوندان خودرا بر بندکان خدا بارنکرداند • ودرحق نیکوکاران انصارکه مهاجرین اسلام‌را جای داده یاری کرده اند احسان • و بدکاران ایشان رانیز عفوومرحمت وصدقه های قوم‌عرب راکه ماده ومایهٔ اسلام هستند بانفاق مساکین وفقرا صرف • وعهدومیثاقهای رسول‌الله علیه‌السلام رانیز نکه داشته وفانماید • بعدازان روی بسوی اسمان کردو کفت خدا یامی‌دانی‌که برای اعلای شان اسلام ومحافظهٔ بندکان ناتوان ومصالح مملکت مبالغهٔ تمام نموده‌ام • وکسیکه بعدازمن خلیفه خواهدشدانرانیز درامن وآرام کذاشته‌ام • بعدازان اباطلحة الانصاری را فرمودکه همکی ایشانرا یعنی ان ذوات راکه برای شوری انتخاب شده اند درحجرهٔ بکذار • وخودت نیز بردر استاده باش‌که تاقرارادادن شان درمیان خود کسی دیکر درانجاندراید • بعدازان از فرزند خود عبدالله پرسیدکه مراکه کشته است • کفت غلام مغیره ابولولو • عمر کفت منت خدایراکه قاتل من شخصیست‌که یکبار هم بخداسجده نکرده است • بعدازان برای دفن شدن خود نزد رسول الله وابوبکر ازعایشه اجازت خواست • ایشان هم قبول کردند • بعدازان بفرزند خود عبدالله کفت بایدکه تونیز درشوری حاضرباش‌که اکر رای اهل شوری بیکطرف بسیار باشد تونیز بجانب کثرت میل نمای • واکردر رأی اختلاف نمایند دران صورت توحکم میشوی امادر امر خلافت داخل نیستی واکردر رأی شان مساوات حاصل شود دران صورت بطرفی‌که عبدالرحمن باشد تونیز همان طرف را اختیارکن تاکثرت حاصل شود • بعدازان مهاجرین وانصار را

بحضور خود قبول نمود • وعلی وعباس رضی الله تعالی عنهما
بر بالین خلیفه نشسته وطبیب را طلبیده درمعالجه اش دقت نمودند •
ونجا را محال دیده کفتند خلافت را وصیت نمای کفت وصیت
کرده‌ام • بعد ازان ازدنیا اعراض نموده تانفس وابسین بذکرالله
مشغول کردید مدت خلافت عمر رضی الله تعالی عنه ده سال وشش
ماه بوده بتاریخ بیست وسوم سنهٔ هجرت سنیه به بیست وهفتم شهر
ذی الحجه روز چهارشنبه روح مقدسش ازمحبس قفس بدن پرواز
و بساحهٔ بی‌مساحهٔ عالم قدس ارتقا نمود • رضی الله تعالی
عنه بعدازان ازاصحاب کرام ابو طلحة الانصاری ومقداد فراخور
وصیت خلیفهٔ خلد مقام ان ذوات کرام راکه‌یکی از ایشان برای
امر خلافت انتخاب میشد بیك روایت بخانهٔ مسور بن مخرمه
و بروایت دیکر درخانهٔ عایشه رضی الله تعالی عنها فراهم
اوردند • چون درامر انتخاب افکار امرا واصحاب متشعب شده
درمدینهٔ منوره هیجان واضطراب رونمون شد • پس بعض اهل
شوری برای رفع قیل وقال بعبدالرحمن بن عوف رجانمودند که خلافت را
قبول نماید • اما ان ذات قبول نکرده امر خلافت درمیان علی
بن ابی طالب وعثمان بن عفان متردد ماند • شب سوم عبد الرحمن
باعلی وعثمان تانماز بامدادمانده وحرفهایکه درمیان خود مخفی رانده بودند
بظهور نیامدند • چون بعداز نماز مهاجرین وانصارودیکر امرای اسلام
بمسجدشریف بازدحام تمام جمع شدند • عبدالرحمن بن عوف جماعترا
کفت درین باب رای شماچیست • از یشان هم بعضی کسان علی
وبعضی عثمانرا خواسته قیل وقال را بدرجهٔ رسانیدند که عبدالرحمن
از حدوث فتنه اندیشیده علی را کفت ایا تو بکتاب الله وسنت

رسول الله ودرامر خلافت بسلوك شيخين يعنى ابو بكر و عمر اتباع
مى نمايى • على كفت بدرجهٔ علم ووسعتم اجتهاد خواهم كرد •
بعدازان عبدالرحمن بعينه ان كلام را بعثمان بن عفان بيان نمود •
عثمان كفت آرى قبول ميكنم • پس عبدالرحمن روى بسوى
آسمان كرده • دست عثمان را كرفت وكفت خدايا شاهد باش
كه اين بار امانت راكه بركردن خود داشتم بركردن عثمان مى نهم •
بعدازان كسانيكه درمسجد بودند ايشان هم بعثمان بيعت نمودند •
دران روز طلحه رضى الله تعالى عنه نيز ازسفر باز امده باخليفهٔ
جديد ملاقات كرد • عثمان بدو كفت اكرمى خواهى اكنون
هم خلافت راتومى كذارم • طلحه كفت مكر همكنان بتو بيعيت
نكرده اند • كفت آرى كرده‌اند • كفت من هم ازاجماع امت
جداشدن نمى خواهم • وزود دست عثمان را كرفته بيعت نمود •
اكرچه درين ماده شجرهٔ روايات شاخهاى بسيار دارد وهر فرقه
موافق افكار خود برشاخى قراركرفته باشد • وليكن درحقيقت
حال نتيجهٔ مأل وصحت مقال برهمان منوال است كه محرر كرديد •
اكر اهل انصاف تواريخ معتبره رابنظر امعان مطالعه نمايند •
اميد واثق بران داريمكه ايشان هم بى شك وشبهه انرا تصديق
خواهند كرد • من اين مقاله را ازتاريخ ابن اثير وابن خلدون
تلخيص كرده‌ام • و به كتابهاى تاريخ ديكر ائمهٔ اين فن نيز مراجعت
نموده ام

ازتواريخ ابن اثير وابن خلدون روايت آتى الذكر نيز بدين وجه
تلخيص ميشود كه بعد ازوفات عمر رضى الله تعالى عنه روزى
عبدالرحمن بن ابو بكر براى ملاقات عبدالله ابن عمر ازخانهٔ خود

برامده می‌امدکه دراثنـای راه قاتل خلیفه ابولؤ لؤ راهمراه فیروزان وجفینه دیده (فیروزان وجفینه هر دواز نصرانیان حیره بودند • چون فیروزان بدست اسلام اسیر شده بمدینه رسیده بودعمر رضی الله تعالی عنه کناهش را بخشیده و برای نفقه اش از بیت المال مبلغ دوهزاردرهم ماهیه معین ومحل اقامتش رانیز درمدینه مقرر کرده بود) وحال ایشان از دیدن عبدالرحمن پریشان شده بطرفی می‌رفتندکه ازمیان ایشان یك خنجر دورو برزمین افتاد • عبدالرحمن هرسه را قاتل خلیفه پنداشته درهنکام ملاقات عبدالله بن عمر ازقضیهٔ مذکور اکاهی داد • عبدالله نیز زودرفته وهرسه را باشمشیر بریده ازکار فارغ شده بودکه ناکهان سعدبن ابی‌وقاص رضی الله تعالی عنه رسیدوحال مذکوررا دیده کریبان عبدالله را کرفته پیش خلیفهٔ زمان یعنی عثمـان بن عفان رضی الله تعالی عنه رسـانید وکفت این مرد قاتلست • باید که بقصاص خود برسد • وعبدالله رادرزندان انداختند • اکرچه علی کرم الله تعالی وجهه نیز آمده درباب قصـاص عبدالله رأی خود را بیان نموده بودولیکن عمرو بن العاص پیش خلیفه امدوکفت دیروز عمر شهید شده وامروز هم فرزندش را قتل کردن روا نمی بینم عثمـان رضی الله عنه کفت ولیٔ فیروزان و جعینه منم ودیت ایشان رانیز ازمال خود بیت المال ادامی‌سازم • وعبدالله را عفو نموده رهایی دادند •

آیا باعث تعجب نیست‌که ابولؤلؤ عمر رضی الله تعالی عنه رادرمسجد شریف درمیان مجمع اسلام شهید کرداند • وحکومت اورا کرفته درزندان نینداازد • وفرزند عمر عبدالله تنها بیك ظن وشبهه هم اوراوهم رفیقانش فیروزان و جفینه را بقتل رساند • و سعد بن ابی وقاص

نیز اورا ازتهمت قتل کرفته حبس نماید • وابولؤلؤ مطلق العنان درکوچه وبازار بکردد • فی الجمله درسیاقت این حکایت نقصان تمام دارد • هرچه باد اباد درمیان اسلام تنها بظن وشك قتل دوشخص نه انصاف بل ازنخستین اعتساف شمار میشود • باز درهمان تاریخ می نویسدکه عبدالله بن عمر بمجرد کمان عبدالرحمن بن ابی بکر برحاسته رفیقان ابولؤلؤ فیروزان وجفینه را کشته است • وچون درحق ابولؤلو چیزی نمی نویسد • لاجرم ازسیاق اخبار چنان معلوم میشود که هراینه حکومت درهنکام شهادت عمر رضی الله تعالی عنه ابولؤلو را کرفته درحبس انداخته است • درهنکام خلافت علی کرم الله تعالی وجهه عبدالله بن عمر نیز ازترس قصاص بجانب معاویه کریخته و درمحاربهٔ صفین مقتول شده است •

(صفت عمر رضی الله تعالی عنه)

حضرت عمر بلندبالا ومتناسب الاعضا وقوی هیکل وسرخ وسفید وسرش بی موو ریس مبارکش سفید • ودرکارزار سدیدورأیش سدید وعاقل وعادل ومهیب ولطیف ومتق وعفیف بود • درزمان خلافتش حکومت اسلامیه ازشرق تادروازهٔ آهنین وازجنوب تااصوان واز غرب تاطرابلس ممتد کشته • بیت المال هم بکثرت اموال مالامال وابوابش برروی مستحقان سکسته بال باز • وهرکس فراخور استحقاق مرفه الحال وفارغ البال بود • بااین همه برای خود بجز قوت لایموت وکفاف اهل وعیال چیزی دیکر نمی کرفت •

بوفات عمر رضی الله تعالی عنه ساکنان بعضی ولایت کردن بخود

از حمقهٔ سخت برآوردند • رومیان نیز رأی استرداد مملکت که در دست اسلام افتاده بود • ساکنان بقعهٔ اسکندریه را برانگیخته و بامداد شان سپهسالار روم بنام منویل بالشکر فراوان از قسطنطنیه بر کشتیها سوار شده و بکنار اسکندریه لنکر انداخته بجانب مصر رفتار نمود • اهل آذربایجان وارمنستان نیز سر از خط فرمان پیچیده درفش بغاوت را بردوش شقاوت برداشتند از جانب اناطولی هم سپاهیان رومیان بازدحام تمام درممالک شام درآمدند • عمرو بن العاص بمقابلهٔ رومیان که بجانب مصر روان میشدند رفته همگنانرا پریشان وگریزندکانرا تااسکندریه دوانیده درقلعه خزانید قلعه‌رانیز بضرب صمصام خون آشام کشاده باغیانرا استحکام ودیوار حصار اسکندریه راباغبار ادبار یکسان کردانید • بتاریخ بیست وپنجم سنهٔ هجرت سید عثمان بن عفان سعدراازسبب وام که از بیت المال گرفته بود ازکوفه عزل • وبجایش ولید بن عقبه رانصب کرده بکو تمالی اهل آذربایجان وارمنستان که نقض عهد کرده بودند معین ساخته • وولید بایکفرقهٔ عسکر رو براه نهاده شرحبیل رابامقدمة الجیش پیش فرستاده دراندک زمان باغیان از ر بایجانرا پریشان ودیگر ساکنان آنجارا که دست نیاز بدامن امن وامان دراز کرده بودند باب عدالت سیراب کردانیده درارمنستان درآمد • وسلمان بن ربیعه را بادوازده هزار نفر جنکاور بقتال باغیان بدسکال ارسال نمود • درانجا نیز مخالفانرا مجال جدال نمانده رو بگریز نهادند • و دلاوران اسلام تاتفلیس وشیروان عاصیان نافهما راپریشان وبهمت بلند تاموقع دربند بعضی حصون ودیار را بضرب تیغ آبدار و بعضی رانیز بحسن تدبیر تسخیر کرده

بساط امن و امان را بگسترانیدند • چون کار آن طرف باتمام رسید • ولیدعنان عزیمت را بسوی کوفه باز گردانید • وهنوز نو بموصل واصل شده بود که فرمان ذیشان حضرت عثمان وصول یافت فراخور آن سلمان بن ربیعه را باهشت هزار نفر دلاور بجهت امداد والی شام معاویه بن ابی سفیان که برای مقابله و مقاتلهٔ لشکر جرار هشتاد هزار نفر رومی که از طرف اناطولی بجانب سوریه میرفتند از جناب خلیفه مدد خواسته بود زود ارسال نمود • ربیعه بعد از طی منازل وقطع مراحل بشام واصل وهمراه لشکر حبیب بن مسلم ملاقی شده مانند سیل عاجل در بوم روم بجانب اناطول داخل گشته رومیانرا پریشان وخانمان شان را ویران و قلاعرا از دست اهل فساد آزاد و بفتح خدا داد دل مومنانرا شاد گردانید • چون قبل از آن لشکر اسلام بطرف مغرب هم تاطرابلس غالب شده بودند بس وقت تسخیر بلاد غربیه نیز دررسیده بتاریخ بیست وپنجم هجرت سنیه عمرو بن العاصی ازمأموریت ولایت مصر معزول و بجانب مدینه مجلوب وبجایش عبدالله بن ابی سرح هم بکارپردازی مصر وهم بفتح افریقا منصوب گردیده • وعقبه بن نافع بن عبدالقیس وعبدالله بن نافع بن الحرث راباده هزار نفر دلاور ازدو طرف در افریقا دراورد • مگراز سبب قلت عسکر پیك ظفر درچنین بلاد ظلمت آباد پیشتر رفتن مصلحت ندیده برای استمداد بجانب خلیفهٔ پاکنهاد خبر فرستاد • بمجرد وصول خبر مذکور درمدینهٔ منوره حضرت عثمان بن عفان همراه اصحاب کرام مشورت نموده و باتفاق آرا مقداری از عساکر هزبر آسا فراهم آورده و بعضی از اصحاب کرام وفرزندان شان چون ابن عباس

وابن جعفر وسبطین نجیبین یعنی امام حسن و حسین وابن عمروابن
عمرو بن العاصی بالشکر مذکور بتاریخ بیست وششم هجرت سنیه مانند
سحاب رحمت بمصر واز انجا بطرابلس واصل وازچند اطراف
درافریقا داخل شده لشکر روم رامغلوب و بشهر سبیطله که مرکز
امارت بودتقرب نمودند ٠ وکیل شهنشاه روم هرقل بنام جرجیر که
والیٔ انولایت بود باصد و بیست هزار نفر درمکانی که دو مرحله
ازسبیطله دور بود بعسکر اسلام تعرض نمود ٠ چندبار تلاقیٔ
فریقین واقع شده وهنوز دلاوران طرفین پای تباترا محکم نهاده
جنك میکردندکه ابن زبیر بایك فرقهٔ عسکر بعسکر اسلام رسیده ٠
وامرای اسلام زود فراهم آمده دربارهٔ حرکات و سکنات حرب
مشورت نمودند ٠ وموافق تدبیر ابن زبیر عسکر را بدو فرقه تفریق
ویك فرقه را بآرام نشانیده فرقهٔ دیکررا برای مانده کردانیدن لشکر
دشمن بحرکت اورده مشغول کارزار ساختند ٠ چون آتش قتال
باشتعال آمده طاقت رجال طرفین طاق کشت ٠ بس آن فرقهٔ که به
آرام نشسته بود بیکبار مانند هزبران خونخوار برفتار امدند ٠
وعسکر روم که مانده شده بودند ٠ بمهاجمات لشکر اسلام تاب
نیاورده منهزم و بریشان کردیدند ٠ ابن زبیر نیز جرجیررا بقتل
رسانیده خیمه وخرکاه رومیانرا زیروزبر کردانید ٠ بقیة السیوف
رومیان از پیش بهادران اسلام کریزان و بجانب سبیطله شتابان
واز بیم جان افتان وخیزان درمیان استحکام داخل شدند ٠ عبدالله بن ابی
سرح نیز لشکراسلام راتعبیه نموده وسبیطله را بضرب شمشیر کرفته ٠
بعدازان دلاوران اسلام درون افریقا درآمده یك فرقهٔ شان برقلعهٔ
قفصه نام حمله اورده بکشادند ٠ فرقهٔ دیکر قلعهٔ آجم را چنان

محاصره کردند که قلعه بندیان امان خواسته تسلیم شدند · بعدازان همکی اهل افریقا آشتی خواه شده و بتأدیهٔ مبلغ دو نیم ملیون یعنی بیست و پنج لکه دینار در دائرهٔ صلح و صلاح درآمده آرام یافتند · عبدالله بن ابی سرح مدت یکسال وسه ماه در بلاد افریقا کردیده بمصر عودت نمود · چون این خبر بقسطنطنیه واصل کردید قسطنطین بن هرقل از حرکات وسکنات اهل افریقا خشمناك شده · بجهت تحصیل آن قدر مبلغ که باسلام داده بودند لشکر خود را برکشتیها سوار و بجانب طنجه ارسال نمود · ساکنان آنجا املان رومیان را دور و مجبور کرده کفتند ما جرا بفرمان پادشاهی که ما را محافظه نمی تواند کرد امتثال نمائیم · قسطنطین از حرکت چنین بی تمکین اهل مغرب زمین غمکین شده وعساکر فراوان مرتب ساخته باشش صد قطعهٔ کشتی بالنفس از راه بحر سفید بجانب اسکندریه متوجه کشت · وسی هزار نفر را برای مقاتلهٔ معاویه فرستاد · معاویه در موقع جلولا لشکر روم را برهم زده ودر استحکام خرابیده بایك فرقهٔ عسکر بسیر بحر برآمد · عبدالله بن ابی سرح نیز با کشتیهای بسیار ولشکر کافی مقدار بمقابله ومقاتلهٔ قسطنطین برفتار امده با کشتیهای برشام دوچار و همراه معاویه ملاقی کشته درباب کارزار مذاکره مینمودند که ناکهان کشتیهای رومیان نیز از یك طرف نمایان شدند · وکشتیهای اسلام آن شب نزدیك کنار دریا لنکر انداخته آرام کرفتند · علی الصباح چون کشتی زرین رسن فلك چارمین ازافق سمین سپهر برین سر برزد · سفائن نهنك آسا واعلام نصرت افزای اسلام برروی دریا بموج آمده بکشتیهای روم پهلوزن شدند · اکرچه عرب بیست سال پیش ازان ابرا

درجام وماهی رانیز تنها درطعام میدیدند بالجمله درین کارزار جانفرسا مانندشیران دریا برکشتیهای اعداحمله اورده بعد ازمحاربهٔ شدید دشمنانرا نابدید و بسیاری کشتیها راخرق وروميانرا ماهی آسا دردریا غرق نموده محاربهٔوموقع محاربه‌را (ذات‌السواری) نام نهادندکه عبارت ازکثرت سفاین است . درین بازار کیرودار قسطنطین هم زخمدار کشته بوسیلهٔ سفینهٔ تیزرفتار بجزیرهٔ چچلیا رسیده بتصور مردود کویا برهریٔ بخت مسعود برکنار سلامت ورود واز جنود نصرت موعود اسلام رهایی یافته‌بود . مکر ساکنان جزیرهٔ چچلیاکه بسهم ظلم جکردوز وآتش اعتساف سینه‌سوز حکومت روم دلخون واز رفتار ناهموار ایمپراطو رها بیزار شده بودند . دم رامغتنم شمرده وقسطنطین را درحمام کرم بربستر نرم یافته درهمان دم‌دمش را کشیده باعروس عدم همدم کردانیدند . میکویند وقعهٔ مذکور بتاریخ سی ویکم هجرت سنیه بظهور امده است . اکرچه رومیان ازفتوحات متوالیهٔ اسلام حیران وعلی‌الخصوص از مشاهدهٔ چنین فتح مبین بحریهٔ ایشان ازقسطنطنیه نیز بکلی ناامید کشته بودند . اماچه فائده‌که درزمان خلافت حضرت عثمان ازتشتت افکار اسلام درامر خلافت‌که انشاءالله سبب آنهم عن‌قریب تحریر خواهد کردیدمانع ترقیٔ اسلام شده است .

بروجه سالف البیان درهنکام محاربهٔ سوریه یزیدبن‌ابی‌سفیان والیٔ دمشق وبرادرش معاویه بن ابی‌سفیان نیزعامل اردن‌بوده . وبعداز انکه ابی عبیده ویزید ودیکر امرای اسلام درطاعون عمواس وفات نمودنددائرهٔ ولایت معاویه وسیعتر ومرتبه اش‌رفیعتر

ودرسال دوم خلافت عثمان بن عفان برتمامی بلاد شام والی شده . اگرچه مشار الیه قبل ازان درهنگام خلافت عمر رضی الله تعالی عنه احوال قبریس را بارها بیان و برای تسخیران باآرزوی تمام اجازت خواسته بود . مگر خلیفهٔ دل آگاه ازعدم ممارست اسلام بسفر دریا افکار معاویه رابسمع قبول استماع نفرموده بود . باانیهمه معاویه افکار مذکور همواره دردل نگهداشته ودرزمان خلافت عثمان بن عفان قربیت قبریس رابیرشام واهمیت موقعش رایکان یکان بیان و برای فتح آن ازخلیفهٔ زمان اجازت خواست . خلیفه جوابش فرستادکه دلاوران اسلام درین کار مخیرومختار هستند . و بعبدالله بن ابی سرح نیز خبر فرستادکه اگر لشکر اسلام‌که درمصر هستند آرزوی فتح قبریس داشته باشند بلا تأمل عزیمت نمایند . چون عبدالله ومعاویه باسفائن حربیه بعزم فتح قبریس رفتار آمدند . ساکنان جزیرهٔ مذکور آشتی خواسته بشرط دادن مبلغ هفتهزار دینار درهرسال بطریق خراج . ودرهنگام محاربه خبردار گردانیدن اسلامرا از احوال رومیان ویاری نمودن بدشمنان اسلام . و لنگرگاه بودن جزیرهٔ قبریس برای سفائن اسلام . وبابعضی شروط دیگرهم ماندان صلح نمودند . پس کشتیهای اسلام در بندر قبریس لنگر انداخته دراکثر اوقات بادزدان بحریٔ رومیان عراها نموده غالب میشدند . میگویند امیر البحر اسلام عبدالله بن قیس درجزیرهٔ قبریس اقامت ورزیده پنجاه بار بردزدان بحریٔ نابکار دست اقتدار یافته ودراثنای اینقدر کارزار یکبارهم درفتش نصرت بخشش معکوس نگشته بود . باانیهمه درآخر کار بخشش برگشته درساحلی ازسواحل روم مقتول وناپدید

شده وتنها ملاح کشتیش خلاص یافته برساحل نجات رسیده بود • اگرچه درتاریخ فتح قبریس روایتها اندکی از یکدیگر فرق دارند • اما اصح آنست که در تاریخ بیست و هشتم هجریه فتح شده است •

والی شدن عبدالله بن عامر بصره واصلاح حال اهل فارس وخراسان که نقض عهد کرده بودند •

اگرچه ازسبب بعضی حرکات و سکنات درزمان خلافت عثمان بن عفان درمیان اسلام علی الخصوص مابین اصحاب کرام قیل وقال فراوان بهم رسیده • و ساکنان بعضی دیارکه هنوز دران دین اسلام چندان قرار نگرفته بود مائل ارتداد • وروميان و ایرانیان بافکار استرداد ممالك آبا واجداد بر باشده • وساکنان آزر بایجان وارمنستان وکردستان درفتن عصیان وطغیان را بردوش عناد نهاده غوائل عظیمه بظهور آورده بودند مگر بعض اصحاب کرام که هنوز درقید حیات بودند کرهمت را برمیان غیرت بسته آزربایجان وارمنستانرا کشاده رومیانرا پریشان • ودر ممالك ایران وجزیرهٔ کردستان هم مانند برق درخشان درآمده فتح وتسخیر نمودند • والی بصره ابو موسی رای اصلاح اکراد جزیره مهیا شده بودکه بعضی کسان نزد خلیفه چنان شکایت بردندکه ابو موسی آنقدر مال پیدا کرده استکه تنها برای برداشتن رخت گرانبها چهل رأس استر نگاه میدارد • خلیفه ابو موسی را عزل و بجای آن فرزند خال خود عبدالله بن عامر را والی ساخت • اگرچه عبدالله هنوز جوانی بیست وپنج ساله بود مگرازفرط کیاست

کوی دولت وفراست را ازامثال واقران خود ربوده لشکر
بصره وعمان وبحرین رازود فراهم آورده وبچند فرقه تفریق و بهر
فرقه ازمردان کاردیده ودلاوران جنگ آزموده را معین کرده برای
تأدیب عاصیان و یاغیان ارسال . و رجال صداقت اشتمال
مشار الیهم بقیل وقال مقر خلافت میل نشده . بلکه همگنان درراه
اسلام بذل جان کرده درانک زمان بعضی اهل عصیان را طوعاً و بعضی
را قهراً و کرهاً دردائرهٔ اطاعت درآورده . ودرایران و کردستان
بساط امن وامان را باز بکسترانیدند .
اگرچه این کتاب مامحکمهٔ وقایع مؤرد وصورت مجمهٔ حوادث
نادره است . یا اینهمه نام نامی ومأموریت گرامی آنذوات بابرکات که
حکومت اسلامیه را باز حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه داده اند
بیان نموده برادران مطالعه کنندگان را از زحمت مراجعت امهات
کتب آسوده حال وفارغ بال میسازیم .
چون عبدالله بن المعتمر ازخراسان عزل و بجهت تأدیب ایرانیان
بایک فرقهٔ لشکر بسوی فارس روان و بجای ان عمیر بن عثمن بن سعد
والی خراسان شده برای تأدیب یاغیان ومرتدان بحرکت آمده درانک
زمان تافرغان اهل طغیان را بقهر و جبر دردائرهٔ تبعیت دراورده بود .
اما چون لشکر عبدالله در اقلیم فارس در محاربهٔ که بجانب اصطخر
بوقوع آمده بود مغلوب وخودش نیز مقتول گردید . پس عبدالله
بن عامر بالشکر بصره بسوی اصطخر رفته لشکر ایران را بحمله
های مردانه پریشان و بعد از محاربه ومحاصرهٔ شدید قلعهٔ
اصطخر را بضرب شمشیر گشاده بعدازان دیگر قلعه های
ممالک ایران را نیز یکان یکان بضرب تیغ وسنان مسخر وقلعهٔ اصطخر را که

اهلش بار دیگر یاغی شده بودند ، شهر محصور گردید و از شهر با منجنیق و دبابه از هر طرف سوراخ و شکسته شد و عساکر اسلام از شکافها در آمده حصار را تسخیر . و از سبب جرایم آنجا با دیگر بزرگان چند تن از مرزبان که در آنجا جمع شده باعث فسادهای رنگارنگ میگردیدند بقتل رسانیدند . چون ایرانیان تا زمان شهادت حضرت عثمن بن عفان بآرام ننشستند در اکثر اوقات شراره پاش اختلال گشته عسکر اسلام را بجهاد مشغول میگردانیدند . لاجرم عبدالله بن عامر در نبردهای مذکور بارها از قهر وزور مجبور شده اهل فرس را چنان مالش تیغ تیز و خنجر خونریز داد که شرارهٔ آتش فساد از نهاد نهاد آسای شان منطفی و قوهٔ تحریك آلت بغاوت و عناد را از طبع حدید شان بکلی منقطع ساخته وقایع فتح وظفر آن نواحی بجانب خلیفه اشعار . و موافق فرمان حضرت عثمان ممالك ایران و خراسان را باضلاع تقسیم و بر هر ضلع عاملی را که اسمش تصریح شده بود نصب کرده برای زیارت بیت الحرام اجازت خواست . و بعد از ادای فریضهٔ حج قبل از وفات خلیفه بملاقات نیز مشرف گردید

(مبدأ فساد وتشتت افکار)

چون عثمان بن عفان درغایت پیری ازروی محبت وانقیاد وحیا و حلم خدا داد ازدودمان خود بعض خویشاوندانرا درمناصب عالیه استخدام نمودن گرفت . بسیاری امرای اسلام شکسته بال شده درمدینهٔ منوره قیل وقال بدرجهٔ رسید که ان حال ملالت اشتمال باطراف واکناف ممالك اسلامیه انتشار . ودر افکار وکردار بسیاری کسان نیز اختلاف واقع گشته . بعضی کسان درحق خلیفهٔ زمان استخفاف . وسرکشان نوجوان کوفه هم نه تنها برفتار وکردار

وحرکات وسکنات مقبول انام ومرغوب خواص وعوام ولید بن عقبه که از تاریخ بیست وپنجم سنهٔ هجرت سنیه والیٔ کوفه بود اعتراض بلکه در احوال مخصوصه اش نیز مداخله نموده . واتش فتنه‌را برافروخته ابن‌الحیسانرا بقتل رسانیدند . اگرچه ولیدقاتلانرادرزندان انداخته موافق شرع شریف باجازت خلیفه بردر سرای حکومت بردار کشیده بود . امامفسد انازمشاهدهٔ آنحال خشمناك شده و بحیل ودسایس شکایتهارا اختراع و بمقر خلافت عظمی رفته بیان کردند که ولید آنقدر بدمزاج و بدمست شده است که نماز راهم درحالت مستی میخواند . فی‌الجمله جناب خلیفه ولیدرا درسنهٔ سیم هجرت سنیه بعدازاجرای حد عزل و بجایش سعید بن‌العاصی راکه ازکمال کفایت ودرایت ازظهور اسلام تاان زمان درجمیع خطوب عظیمه ووقوعات جسیمه شهرتی تمام یافته بود والی ساختند . مشار الیه درهنگام وصول بمنبر برآمده‌جماعترا بدین وجه خطاب نمودکه‌ای‌حضرات بدانیدکه من‌بخواهش خودبکوفه نیامدم . بل تنهابرای تحصیل رضا وتبعیت امرخلیفهٔ رسول‌الله والی کوفه شده‌ام . میخواهم‌که فیمابعد ازالقای فساد برهیزنمود مرا باجرای اعمال شدید مجبور نکردانید . اماچون اخلاق اهل کوفه بکلی برهم خورده بودواجلاف براشراف دست درازی میکردند . ودرمیان وضیع‌وشریف امتیازی نبود . پس‌سعید حال نحوست اشتمال ایشانرا بجانب خلیفه تحریر نمود . خلیفه بدونوشت که فراخور قدر وحیثیت هرکس معامله بایدکرد ودرحق آن ذوات ستوده صفات که دربیت الشرف رسوخ وقدم دارند . وبااسلام همدم ودرمسلمانی ثابت قدم می باشند تعظ

حضرت عثمان باتفاق رأی اصحاب کرام برای محافظهٔ فرقان بتکثیر نسخهٔ شریفهٔ قرأن قرار داده • آن نسخهٔ فرقانرا که بروجه سالف البیان از سبب شهادت بسیاریٔ حافظان قرأن درمحاربهٔ یمامه بارأی صوابنمای عمر بن الخطاب جمع شده نزد ابو بکر و بارتحال ابو بکر نزد عمر و بانتقال آن نزد حفصه محفوظ مانده بود از حفصه طلبیده زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر وسعید بن العاصی وعبدالرحمن بن الحرث بن الهشامرا بنوشتن بعضی نسخه ها امر نمود وگفت اگردر قرائت قرأن اختلاف واقع شود باید که قرائتش را بلهجهٔ لسان قریش که بدان نازل شده است تطبیق نمایند • و بسیاریٔ نسخه های قرأنرا چنانکه نازل شده بود بقید قلم اورده و بهر دیار فرستاده قرائتش را تصحیح نمودند

(قتل یزد جرد)

چون در اوراق سالفه صورت هزیمت چهارم شاه ایران یزدجرد وانتقال ممالک ایران بدولت اسلام بیان شده است • اکنون انجام حالش نیز بدین وجه بیان میشود که درهنگام انتقال عمر رضی الله تعالی عنه شاه ایران یزد جرد فرصترا غنیمت شمرده فرقهٔ از عسکر ایران بجانب اردشیر خره فراهم آورده بتشکیل حکومت جدوجهد میکرد که عبدالله بن عامر نیز مجاشع نام امیررا بامقداری عسکر بنبردش فرستاد • اگرچه یزد جرد تاب مقاومت نیاورده بجانب خراسان گریزان شده ومجاشع نیز دنبالش شتافته بوداماازقدوم موسم سرما لشکراسلام بکلی پریشان شده بغیر ازمجاشع دیگری رهایی نیافته بود • بااینهمه ایرانیان مقاومت یزد جرد را ایفائده بنداشته مطیع اسلام شدند • چون

ساکنان اطراف و نواحی نیز از دائرهٔ فرمانش برامده عاصی کشته بودند •
پس عرصهٔ فراخ این جهان برای یزدجرد چنان تنك کردیده بودکه
دست از زندکانی شسته دیوانه وار باطراف و کنـار میدوید و مضمون
این بیت را بادیدهٔ اشکبار تکرار مینمود (بیت) دلم شده است
ازین دار انچنـان بیزار • که جان بترك جهان میرود دیار دیار)عاقبة
الامر چـون کبك دری که از بنجهٔ شـاهین اهنین چنکال رسـته
باشد دوان و پویان بمرو رسـیده درخانهٔ اسیابانی بنهان شـده بودکه
صاحب خانه برخت کرانبهای شاه طمع بسته شاهرا بقتل رسانید •
بعدازان نعشش رادر درهٔ یافته دفن سـاختند • القصه یزدجرد
مدت بیست سـال حکم رانده ودرزندکانی خود خانمان سـلطنت
را ویران وملك ایرانرا بدست دیکران افتـاده دید • و درسـنهٔ
سیم هجرت سنیه بمصایب بسیار ونوایب بیشمار دوچار و بادست
غدر اسیابانی بزندان عدم کرفتار کردید • چون از سبب شهید
شدن عبدالرحمن درمحار بهٔ ترکان که والیٔ ارمنیه بود اقوام وعشایر
ترکسـتان قیام نموده بودند پس قیس بن الهیثم که درتاریخ سی ودوم
هجرت سنیه والیٔ خراسـان شده بود بایك فرقهٔ عسـکرکه عبارت
ازچهار هزار نفر همراه داشت ناکهان برحدود خراسـان بر چهل
هزار نفر ترکان حمله آورده همکنـانرا پریشـان • ودنبـال کریز
ندکان تیز عنان شده بسیاری راطعمهٔ تیغ وسنان کردانید

(مبدأ خروج مردمان ازدائرهٔ فرمان عثمـان بن عفان)

رضی الله تعـالی عنه

هر چند بفتوحات عظیمه ووقوعات جسیمه ممالك اسـلامیه درقطعهٔ
آسیا ازسوریه وعراق وایران وکردستان تاارمنستان • ودرافریقا

از مصر و برقه تا طرابلس وملحقات آن یعنی از یك طرف تا دربند ونهر جیحون وازطرف دیکر تا نوبه وخلیج سبته واسع . وساکنان بلاد مذکوره طوعاوقهرا بخلافت اسلامیه تابع شده تاسنهٔسی ودوم هجرت سنیه درچنین دائرهٔ وسیعه تمامئ بندکان خدا بقانون عدالتبناء انجاآورده ازسیاست مجنونانه واحکام ظالمانهٔ ایرانیان وروميان رهایی یافته . وتشنکان عدالت باآب زلال انسانیت شیرین مذاق کشته . واقوام مختلفه مانند شیر وشکر باهم امتزاح یافته دولت اسلامیه نیز عظمت وابتهاج پیدا کرده بود . اما چون بسیاری اصحاب وسرامدان ذوی الالباب بعهد فاروقی درحروب ومغازی باولتهاب آتش (طاعون عمواس) بدارالاخرت انتقال نموده محل بسیاریٔ رجال بنی هاشم که عنصر اسلام بودند خالی ماند . وزمان سعادت اقتران نبوی نیز درمیان اکثر ناس فراموش شده عصبیت زمان جاهلیت باز رجعت نمود . افراد قبائل بنی بکر بن وایل وعبدالقیس وربیعه و (ازد) و (کنده) و (تمیم) و (قضاعه) نیز بجزکه اشخاص معدوداز شرف صحبت رسول الله واقتباس نور محاسن اخلاق مصطفی صلی الله علیه وسلم محروم مانده بودند . بنابرین از یك طرف ایشان ازسبب شجاعت فطریه وکثرت نفوس ونصرت لوای اهل ایمان خود را مستحق ریاست اسلامیه پنداشته در باب تعظیم وتکریم که فراخور مقام خلافت عظمی باشد تقصیروولات عظام را استخفاف وتحقیر نموده ادارهٔ امور جمهور را مختل کردانیده ودرنظام وانتظام مملکت صعوبتها انداخته بچندفرقه تفریق شدند . وشخصی یهودی الاصل عبدالله بن سبأ نام نیز که باسلام هجرت کرده بوددرهنکام خلافت عثمان بن عفان برای احداث

مذهبی جدید دیار بدیار کردیده کلام آتی الذکر یعنی حضرت محمد مصطفی نیز مانند حضرت عیسی رجعت خواهد فرمود • ومقام خلافت هم حق آل رسولست ودیکران غصب کرده اند بیان مینمود • ودرابتدا چند کس بکلامش اتباع ومذهب رجعیه را پیدا کرده برای انداختن تفرقه درمیان اسلام سعی فراوان بهم رسانیده ودراندك زمان معتقدان و پیروانش کثرت ووفرت یافته درمیان خود بمخابره ومکاتبه نیز آغاز نمودند • ابو ذر رضی الله تعالی عنه نیز درشام مردمانرا بزهد وتقوی دعوت وتوانکران را طعن وتشنیع نموده میکفت مردمانرا بایدکه مال زیاده را از نفقهٔ یك روزه درباب انقضای حوایج ضروریهٔ محتاجان ونصرت اسلام صرف نمایند • چونکه بیشتر ازان نکهداشتن جایز نیست • و بمعنای ظاهری آیة کریمه (والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) اتباع نموده و بسیاریٔ کسانرا پیشوا شده وعظ وخطابت میکرد • والیٔ شام معاویه بجانب عثمان رضی الله تعالی عنه نوشت که مردمان شام از کلام ابوذر شکایت میکنند • خلیفه اورا بمدینه طلبیده رسید که اهل شام راچه شده است که از توشکایت میکنند • کفت من ایشانرا بجانب زهد وتقوی وترك مال دنیا دعوت می کنم • خلیفه کفت آنچه تومی کویی بسیارست • ومن خود ایشانرا درباب اقتصادواعتدال واتباع فرمان ایزدمتعال فراخور امر جناب ذوالجلال حکم می نمایم • ابوذر کفت اکرتوانکران انمال راکه ازنفقهٔ یکروزه زایدباشد بفقیران ومحتاجان ندهندماهم راضی نمی شویم • بعدازان برای هجرت نمودن ازمدینه اجازت خواسته و بمحل ربضه نام رفته

تا هنگام وفات باعقهٔ که عثمان رضی الله تعالی عنه بوی معین کرده بود قناعت نمود • باینهمه مخالفان عثمان هجرتش رانیز وسیلهٔ فساد ساخته سرشتهٔ اعتراضرا محکمتر کردانیدند • چون قبل ازان بسیاری کسان دیکرهم از یافت شدن خویشاوندان خلیفه درمناصب عالیه دلکیرشده بودند پس مخالفان ومعترضان عثمان باطراف واکناف منتشر شده وجماعتی ازفرقهٔ علوی که بدسایس وحیل عبدالله بن سبا مشهور آمده بودباش علی کرم الله وجهه رسیده بجهت قبول خلافت تکلیف کردند • اماعلی ازحسن اخلاق وزهدوورع که بدان متصف بود آتش فتنه‌را قبل ازاشتعال بدیدهٔ فراست دریافته بتدابیر حکیمانه ازشرر آن خودرا نکه داشته معویان فتنه انکیزرا ازخود دورساخت چون پس ازان سعید بن العاصی نیزشبی بااعیان مملکت وارکان حکومت صحبت داشته دراثنای مکالمه بر زبان رانده بودکه‌سوادعراق باغچهٔ قریشست • واستر ازین کلام کف بردهان آورده بخشم تمام برخاست وکفت دیاری‌راکه مابضرب شمشیر فتح کرده باشیم • وخدا نیز آنرا نصیب ماساخته باشد چه کونه بستان قریش می توانی خواند • دیکر حاضران نیز ازحد خود تجاوز نموده شورشی برپاکردند • اکرچه ناظر شحنه عبدالرحمن الاسدی ازجای خود برخاسته می‌خواست که درحق مخالفان معاملهٔ شدید اظهار نماید • اماایشان زود بروی حمله آورده چنان زدندش که برزمین مدهوش افتاد • سعید مسامره‌را ترك کرده درحق استر وهواداران و پیروانش بجانب خلیفه شکایت نوشت • خلیفه فرمود که ایشانرا زود بطرف شام تبعید باید نمود • بوالئ شام معاویه نیز نوشت که بعض کسان

درکوفه الت فساد شده اند وامر کردم که ایشانرا بطرف تو ارسال نما یند • وقتیکه ایشان بشام می رسند درحال شان بنظر اهتمام ملاحظه نمای • اکر اصلاح حال کرده باشند درانصورت ایشانرا باز بسوی کوفه بفرست • وکرنه بجانب من روانه کن • اکرچه معاویه ایشانرا درهنکام وصول نزد خود خوانده کفایت ودرایت وقدر وحیثیت وقدم ومزیت طائفهٔ قریشرا که درمیان دیکر طوایف عرب داشتند درمیان • و بعد ازان بتهدید شدید وتوبیخ بلیغ وخامت انجام کار مفسد انرا بیان نموده بود • ولیکن پندش سود مند نشده روی خودرا ازایشان برکردانیده حال فساد اشتمال شانرا بجانب خلیفه تحریر نمود • بعدازان اشتر باهواداران خود نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید بحمص رفتند • اماچون درهنکام ملاقات ازوی نیز روی تهدید شدید وتحقیر وتنذیر مشاهده کردند • پس چار وناچار بصورت انکار ازافکار ناهنجار خود بیزار • وکلانتر ایشان یعنی اشتر بسوی مدینه روان و بخدمت خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان مشرف شده ازکار ناهموار استغفار وندامت وخجالت خودرا نیز اظهار نمود • خلیفه کفت اکنون درهرجا یکه بخواهید رفته اقامت نمایند • ازبعض روایات دانسته میشود که ایشان باز بجانب کوفه رفته اند •

فی الجمله از یکطرف شرر آتش اشرار در بصره ساری وازطرف دیکر تزویر بی تدبیر عبدالله بن سبأ نیز بعراق ومصر جاری شده اهل بصره والیان وعاملان حکومت راتحقیر ودرحق خلیفه هم زبان تزویر بیان را تیز ساخته نائرهٔ فساد باشتعال اوردند • چون قبل ازان حمران بن ابان نیز ازسبب کرفتن زنی که هنوز عدتش

تمام نشده بود حد ترعرع یافته بود . پس ان هم آتش عداوت دیرینه را
درسینهٔ پرکینه نگهداشته باداختن شقاق و نفاق سعی بلیغ می نمود .
اگرچه اصحاب اغراض کثرت و وفرت یافته در کوفه و بصره و مصر
قیل و قال فراوان بهم رسانیده می خواستند که باطراف و اکناف دیگر
دیارهم آتش اختلال برافروزند . اما ازحسن تدبیر خردمندان
روشن ضمیرکه ازسبب توسیع دائرهٔ اسلام یافت میشدند درشهرهای
نزدیک مقر خلافت راه دخول یافته در حق امرای اسلام زبان طعن را
دراز و مأموریت خویشاوندان خلیفه را که درمناصب عالیه یافت
شده بودند وسیلهٔ فساد ساخته خلع خلیفه را بصورت آشکارا
بیان وسرکشان کوفه نیز برسعید بن العاصی قیام نمودند . پس
سعید بمقر خلافت رفته احوال حاضره را یکان یکان بخلیفهٔ زمان بیان
نمود . عثمن رضی الله عنه ازخویشاوندان خود معاویه و عبدالله
بن ابی سرح و سعید بن العاصی و برادرش عمرو بن العاصی و عبدالله
بن عامر را طلبانیده رسیدکه شما درین باب چه مصلحت میبینید .
معاویه گفت اگر برای گوشمالی مخالفان بوالیان ولایت امرنمایید
ومن هم بجانب شام رفته کار ایشانرا سرانجام بدهم بدنخواهدشد .
سعید بن العاصی گفت مصلحت آنست که مخالفانرا بکارزار
مشغول گردانید . عبدالله بن عامر گفت اگر ایشانرا بعطایای
عمیم خشنود گردانید ازهرچیز بهتراست . خلیفه رأی سعیدرا
پسندید وگفت بایدکه شماز ودبولایتها رفته وابواب جهادرا مفتوح
ساخته مخالفانرا برای کارزار معین نمایید . اگرچه سعید عازم سفر
شده نزدیک کوفه رسیده بود امامخالفان قیام نموده بخلیفه خبر
فرستادندکه مابجز ابوموسی الاشعری والی دیگر نمیخواهیم . پس سعید

بمدینه بازکشته حال مذکوررا بخلیفه بیان نمودخلیفه نیز ناچار و ناچار
ابوموسی راوالی کوفه نصب و بمضمون آتی مکتوبی ارسال
نمودکه • ای ناس انکس راکه شما انتخاب کردید من نیز انراوالی شما
ساختم • هرچند اکنون عنان خودرا بدست شمارها کرده باشم
ولیکن درنزدیکی بصبر وتحمل بازشمارا اصلاح می نمایم • ابوموسی
بکوفه درآمده مکتوب خلیفه را بمجمع ناس قرائت وقلب اهل کوفه را
بمخاطبت وموعظت بجانب خلیفه مایل کردانیدن کرفت • اکرچه
ایشان هم بصورت ظاهر موافقت کرده بودند • امابسیار
نکذشت که بازمسئلهٔ خلع خلیفه را بمیان اورده بالاتفاق عامر بن
القیس راکه یکی اززاهدان بود برای تکلیف استعفای مأموریت خلافت
بسوی خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان بتاریخ سی وچهارم سنهٔ
هجریه بمدینهٔ منوره روان نمودند • عامر بحضور خلیفه مشرف
شدوکفت ای خلیفه تودرمعظمات امورانقدرخطاهای بزرك کردهٔ که
مردمان تحمل باران ندارند • اکنون بایدکه ازچنین کارپرهیزکارشده
استغفار نمای • عثمان رضی الله عنه ازسخنان عامر منفعل شده بحاضران
کفت ببینید این مردراکه خود خدارا نمی داند چه کونه سخنهای
حقارت امیز بمن می کوید • عامر کفت من خدارا منتقم می دانم •
بعدازان ازحضور خلیفه برامده پی کارخود کرفت چون پیش ازان
بنی هاشم ودیکر اشراف نیز ازسبب یافت شدن خویشان خلیفه
بمناصب عالیه دل آزرده شده بودند • لاجرم بسیاریٔ بزرکان
مدینه بنزد امام علی کرم الله وجهه ازاحوال ملالت اشتمال شکایت
بردند • امام علی پیش خلیفه رفته حال رابیان نمود • خلیفه
کفت فی الحقیقه من از بطانهٔ بیت خود معاویه وابن عامر

ومغیره را در مناصب عالیه استخدام می نماید . اما چون رسول الله علیه السلام نیز معاویه را استخدام و بعد از آن ابو بکر و عمر هم او را در خدمتهای بزرگ استعمال و ابن عامر و مغیره را نیز از سبب اهلیت و کفایت که در خطوب عظیمه داشتند در منصبهای عالیه استخدام فرموده بودند . بر این من هم بدیشان پیروی کرده ام . علی گفت فی الواقع چنین است . لکن ایشان در زمان عمر بخلاف قاعده کاری نمی کردند . و از هیبت عمر از غلامش یرفا هم بیشتر می ترسیدند . اما اکنون معاویه در شام براهای ناهموار رفتار و بفرمان تو عدم مبالات نموده هر امر منکر را نیز بتو عزو و اسناد می نماید . تو هم او را منع نمی کنی . و الحاصل بعد از مباحثه عریض و عمیق از عثمان مفارقت نموده بجای خود باز گردید

❋ مقاله حزن افزای شهادت ❋
❋ عثمان بن عفان رضی الله عنه ❋

چون بسمع ساکنان مدینه واصل گشت که قیل و قال مردمان که در حق خلیفه زمان داشتند اشتهار یافته باعث فتنه و فساد و سبب اختلاف و تضاد شده در هر طرف خلیفه را طعن و تشنیع می کنند . بعض اشراف و اعیان نزد عثمان بن عفان رفته افکار مردمان را با وقایع زمان بیان نمودند . خلیفه گفت درین باب رای صوابنمای شما چه اقتضا می کند . گفتند اگر چند نفر از معتمدان صداقت پرور باطراف و اکناف هر کشور رفته اساس این گفت و گو و درجه تأثیرش را تحقیق نمایند بد نخواهد شد . لاجرم محمد بن مسلمه بکوفه و اسامه بن زید بصره و عبدالله بن عمر بشام و بعض معتمدان دیگر نیز بسائر اطراف و اکناف رفته بعد از ایفای مأموریت

بازکشته بیان کردندکه مادر حق خلیفه درهیچ جاسخنی بد استماع نکردیم ٠ اکرچه تنها عمار بن یاسرکه بمصر رفته بودباستمالت ابن سبأ وشیعه هایش فریفته شده اندکی تأخیر و بعدازچند روز باز کشته انهم مانند دیکران حقیقت حال‌را چنانکه شنیده ودیده بود بیان کرده‌بود ٠ باایهمه خلیفهٔ دل آکاه یعنی عثمان رضی الله تعالی عنه بیانامه هارا بصورتی مؤثر نوشته باطراف واکناف فرستادکه اکرکسی از والیٔ و یاازمن چیزی طلب داشته باشد بایدکه دراینجا امده حق خودرا بخواهد ٠ می‌کوینددرهرجایی‌که بیانامهٔ مذکور بقرائت امده بود مرد مانرا چنان تاثیر نمودکه بسیاری اهل انصاف زار زار بکریستند ٠ چنانچه از والیان بزرك چون‌معاویه وعبدالله بن عامر وابی سرح فراخور امر خلیفه بحج امده بودند سعید بن العاصی نیز حاضر کردیده وخلیفه بدیشان توجه نمود وکفت مردمان راچه شده است‌که ازشما شکایت می‌کنند ٠ می‌ترسم که دعویٔ ایشان مقارن صحت باشد ٠٠ ایشان کفتنداین سخنها اصل واساسی ندارند ٠ وان کسانیکه برای تحقیق احوال رفته بودند آیا بشمابیان‌نکردندکه مادرهیچ‌جاشکایتی نشنیده ایم ٠ خلیفه سخن ایشانرا اصغا نفرمود وکفت هرآینه این شکایتهایی اصل واساس نیستند ٠ چنان می پندارم که درنزدیکی مردمان ابواب شکایاترا باز خواهند کرد ٠ من ازخدامی ترسم ونمی خواهم که حق کسی بر کردن من بماند ٠ والیان از استماع این کلام مهر سکوترا بردرج دهان نهاده همراه خلیفه بسوی مدینه عودت نمودند ٠ ودرهنکام وصول خلیفه درحالتی که‌معاویه حاضر بود ٠ علی وطلحه وعبدالله بن زبیررا نزدخود

خوانده بعداز حمدو ثنای ایزد متعال بیان نمود که ایا درهنکام ارتحال
عمر بدار البقا برای انتخاب خلیفه شما معین نشده بودید • وچون
درکبرسن علی‌الخصوص درز مانیکه هنکام انتقالم هم چندان بعید
نیست • این دوست خودرا برای خلافت انتخاب کردید • پس
چرا اکنون ازمن اعراض می‌کنید • آیا این تلون وتغیرکه د
صورت شما مشاهده می‌شود شایان است • نی نی • پس نفس خو
را ازین چیز ها نکهدارید • اکرچه علی ازمضمون این کلا
رنجیده حوابی سخت داده بود • ولیکن عثمان باز بکلام آغاز نمو
وکفت فی‌الواقع اکرچه ان دوذات حمیده صفات که قبل ازم
خلیفه شده بودند همواره ازاستخدام خویشاوندان خود احتر
می‌نمودند • اما چون رسول الله علیه السلام اهل قرابترااستخد
می‌فرمودند بنابرین من‌هم بعضی خویشاوندان خود را که ازکثر
اهل وعیال درحالت ضرورت بودند دستکیری کرده‌ام • آ
بتصور شما خطا کرده باشم از ایشان استرداد می‌توانم کرد
ازین سخن همکنان ممنون شده بجای خود رفتند • مکر معاو
نتیجهٔ وخیم این مجلس را بفراست دانسته بعثمان بن‌عفان کف
من‌چنان کمان می برم‌که بعدازین شورشهای بزرك بظهور خواه
امد وتوانها را دفع نمی توانی کرد • اکنون مصلحت آنست
ماباهم بشام رویم • و شداید فتنه وفساد راکه بظهر
خواهد امد دردفع ان بکوشیم • عثمان کفت من ازهمسای
رسول‌الله دور شدن نمی خواهم • معاویه کفت دران صور
برای نکهبانیٔ توقوتی کافی کذاشته من بروم • عثمان ک
مضایقه و دلتنکی همسایکان رسول الله رانیز نمی خواهیم

آنچه خدا می خواهد من بران راضی هستم . معاویه کفت بس محقق بدان که اینان قصد جان تو خواهند نمود و تو باایشان مقاومت نمیتوانی کرد . بعد ازان نزد علی و طلحه وابن زبیر رضی الله تعالی عنهم رفته و برای محافظهٔ خلیفه بتأکید اکید تنبیه نموده بجانب شام روان شد . درین اثنا دشمنان عثمان که در مدینه بودند فرصت را غنیمت شمرده باهل بغی وفساد که بیرون بودند سخنهای فتنه انکیز بدینوجه نوشته فرستادند که ای برادران اکرچه خلیفه شمارا بجهاد فرستاده است . اما اصل جهاد در مدینه است بایدکه زود درینجا بیاید . بنابرین هزار نفر ازمصر وهزار ازکوفه وانقدردیکرهم از بصره بتاریخ سی وپنجم سنهٔ هجرت سنیه بوسیلهٔ حج که موسمش نزدیك بود درماه شوال برفتار امده بصریان درموقع ذاخشب نام که ازمدینهٔ منوره بقدر سه مرحله بعید است اقامت وکوفیان درمحل اعوض . وکروهی از زمرهٔ مصریان باکوفیان وکروهی دیکر درمکان دی المروه نام فرود آمده وهریك افکاری دیکر داشته یعنی بصریان بخلافت طلحه وکوفیان بخلافت ابن زبیر ومصریان هم بخلافت علی مائل بودند . علی کرم الله تعالی وجهه مقصد مفسدانرا دانستد رای محافظهٔ مقر خلافت باجازت خلیفه مقداری از عسکر فراهم اورده بیرون مدینه مکان احجار الزیت نام را لشکرکاه ساخته وفرزند دلبند خود حسن راباایشان معین نمود . اکرچه چند نفر از بزرکان مفسدان ظاهرا ببهانهٔ عرض شکایت در حق بعضی والیان ولایت و باطنا بالقای مفسدت باجازت حکومت

درون مدینه درامده و بزرگان فرقهٔ مصر نزد علی کرم الله وجهه رفته برای قبول خلافت تکلیف کرده باشند • مگر علی روی درهم کشیده باآواز بلند گفت همگی صلحای امت می‌دانند که عسکر (ذی المروه) و (ذی الخشب) و (الاعوص) بحدیث رسول الله ملعون شده هستند • طلحه وابن زبیر نیز بدان کسانکه برای قبول کشایدن خلافت پیش ایشان رفته بودند مانند علی حدیث شریف را بیان و بعدازان مفسدان‌را ازخود دور ومهجور نمودند • چون مفسدان از موافقت اصحاب کرام‌ناامید شده بجانب فرقهٔ خود بازگشتند • هوا داران ایشان‌که درمدینه بودند برای حصول مقصد خودراه حیل ودسایس راپیش‌گرفته وکمر فسادرا برمیان دهی وعناد بسته بجهت عزل عثمان باز دحام تمام نزد علی‌رفته گفتند عثمان بهوا وهوس اهل قرابت‌تبعیت نموده خویشاوندان خودرا درکارهای بزرگ استخدام می‌کند • چون‌جور واعتساف ایشان برگردن مردمان باری گران شده است‌بنابرین ازطرف مارفته بدوبگو بایدکه زود ایشانرا عزل کرده عهد و پیمان نمایدکه فیما بعد کاری چنین هرگز نکنند • وگرنه مااورا عزل خواهیم کرد • علی نزد خلیفه رفته تکلیف ایشانرا بیان نمود وگفت من‌نیز مصلحت انمی بینم‌که اکنون بجهت دفع فساد در مسجد شریف درامده عهد و پیمان نماید تاآتش فتنه بلند نگردد • لاجرم خلیفه بمسجد شریف درامده درمجمع ناس تقصیر خودرا اعتراف کردوگفت ای ناس عهدمی کنم‌که درمدت‌سه روز خویشان خودرا ازمناصب عالیه‌عزل خواهم کرد • اگرچه مروان نتیجهٔ اظهار ضعف‌راوخیم ادنسته‌بخلیفه گفته بودکه‌عجزرا اظهار منمای •چونکه‌اگرکاربجبر وقهر

اقتضا نماید در انصورت هم مخالفان را بقوت واقتدار بنی عبد مناف مغلوب ومخذول می‌توان نمود • اما خلیفه سخن مروا را بعنف معامله بریده خاموش کردانید • بعد ازان اهل مجلس برخاسته بجای خود رفتند • چون در مدت سه روز عهد خلیفه بوفا نینجامید اهل فساد خلیفه را بنقض عهد متهم ساخته خانهٔ اش‌را احاطه کردند • چون دران اثنا مروان بعضی سخنان تهدید امیز بر زبان رانده بود پس اهل فساد بازدحام تمام شکایترا پیش علی بردند • علی باز نزد خلیفه رفت وکفت مروان فتنهٔ خفته‌را بیدار می کرداند • اکر تو هم بنصیحت چنین کسانکه حریص مال وجاهند عمل نموده بسخن دوستان صادق که درمیان اسلام برای منع شقاق ونفاق سعی می کنند کوش ندهی • من هم فیما بعد از مداخله وتوسط این کار خودرا پس می‌کشم • اکرچه علی بعدازان ازعثمان مفارقت کرده بود بااین همه در باب محافظه اش جد وجهد خودرا نیز دریغ نمی نمود • چونکه فرزند دلبندش امام حسن ازدر وازهٔ عثمان بروجه التی البیان جدانشده بود چون ازکفتار دسوار مروان آتش فتنه بلندو جناب خلیفه باستمداد مستمند شد • وان اهل فساد که بزجر ونصیحت علی ودیکر اصحاب بسوی وطن خود عودت کرده بودند بمدینه واصل شده مصریان نزد علی و بصریان وکوفیان نیز نزد طلحه وزبیر رفتند • علی ازمصریان پرسید که چرا شما باز آمدید • کفتند مادرراه ازدست شخصی که بمصر می رفت مکتوب خلیفه راکه برای قتل مانوشته بود کرفته بازامدیم • علی کفت بصریان وکوفیان ازشما دور بودند • چه کونه شده است که دریك وقت همکی شما خبردار

کشته یکبار بمدینه عودت نمودید • پس چنان معلوم میشود این شکایتها اصلی ندارند • کفتند هرچه باداباد ما این ادم را فیما بعد بر مسند خلافت نمی خواهیم • بصریان وکوفیان نیز پیش طلحه وابن زبیر کلام مذکوررا بعینه اداوجواب را نیز بعینه استماع نمودند •• القصه روز آدینه حضرت عثمان بخطابت اغاز و بسوی مفسدان چشم خودرا بازنمود وکفت ای جماعت بخدا سوکند می خورم که شما بحدیث رسول الله ملعون شده هستید • چون صلحای امت هم ازامی دانند • پس بایدکه خطاهای خودرا بصواب محو نماید • ازاصحاب کرام محمد بن مسلمه برخاست وکفت آری من بدین کلام کواهی میدهم • مکراهل طغیان اورابخشونت برجای نشانیدند • بعدازان زید بن ثابت برخاسته بکواهی دادن مهیا شده بودکه ازاین زجر وتوبیخ باز داشتند • واهل مسجدرا سنکها انداخته بی خواندن نماز ازمسجد بدرکردند • اکرچه حضرت عثمان ازضرب سنکی برزمین افتاده • وبعدازان برخاسته درخانهٔ خود درامده بود • اما اهل فساد محاصرهٔ خانه اش را چنان بسر رسانیده آبرا بریدندکه علی کرم الله وجهه نیز متأثر شد وکفت رومیان وایرانیان هم در وقت محاربهٔ مابا اینسان آب را مباح می کردند •• واینان چه کروهی ظالم و بی انصافندکه آب راهم بسته اند وزود چند مشک را ازآب پرکرده بخانهٔ عثمان دراورد • بعض ازامهات مومنین واصحاب کرین نیز راهی یافته آب می رسانیدند • چون اهل عصیان برای خلع عثمان مادهٔ مکتوب را بزرکترین سبب فسادساخته بودند • بنابرین علی ودیکرهم بعضی ازاصحاب همراه چند نفر ازمخلصین نزد عثمان رفته ازحال مکتوب سؤال کردند • عثمان

سوکند خورد وکفت من مکتوبی چنین ننوشته هستم • اکرچه علی ورفیقانش کلام عثمان را بی تأمل وتردد تصدیق کرده بودند • اما عاصیان بیان نمودندکه مهر عثمان بران وضع شده است • عثمان کفت من ازان هم خبرندارم • مفسدان کفتند ازین معلوم شدکه تو بدرجهٔ عجزداری که مردمان عجز تراشناخته بجسارت تمام مهر ترانیز تقلید می نمایند • بنابرین عزل تونیز لازم می اید • کویا اهل فساد بچنین ترهات دعوی خودرا اثبات نموده بودند • اماچون سخن شان درحق این مکتوب هم اطرادندارد دس شبهه نیست که آن رانیز خودشان اختراع نکرده باشند • اکرچه بعدازان اهل فساد روی جبر وقهررا نشان داده برای خلع خلیفه بر باشده بجهت درامدن درخانهٔ خلیفه سعی خودرا بجااورده بودند • امااز سبب مدافعهٔ حسن بن علی وابن عباس ودیکر اصحاب واقربا وتعلقات خلیفه که بردردار الخلافه سلاح بدست ایستاده بودند مجال دخل نیافته هنوز بمدافعه سرکرم بودندکه محمد بن ابی بکر وکروهی ازاوباش مصریان ودیکرعرب از پس دیوار خانه درامده وسه نفراز ایشان یکان یکان درحجرهٔ عثمان داخل شده وبرای استعفایش ازمنصب خلافت تکلیف نموده انچنان بافعال ناشایسته مشغول کشتند که ذکرانرا جایزندانستیم وتفصیل شناعت ورزالت محمدبن ابی بکررا که درهنکام درامدن وبرامدن ازوی صادرشده بودنیزمناسب ندیدیم القصه اوباشان اهل غرض بتاریخ سی وپنجم سنهٔ هجرت سنید بروز هردهم ذی الحجه عثمان بن عفان راشهید • وانکشتهای زوجه اش نائله راکه بمنع افعال شنیعهٔ شیعهٔ سفهها جدوجهد میکرد بریده دنائت ورزالت خودرا اجرامیکردند که بعضی ازغلامان

خلیفهٔ شهید دو نفر از مفسدان بقتل رسانیده ・ و در محافظهٔ نائله سعی بلیغ بجا آورده دروازهٔ دارالخلافت را بر سه نفر مقتول مسدود ساختند ・ هرچند بعدازان مفسدان برای یغما بجانب بیت المال شتافته بودند اما مالی بسیار نیافته خائب و خاسر باز کشتند ・ چون روز سوم دررا کشاده جنازهٔ عثمان را برای دفن بیرون آوردند ・ اهل عصیان نیز درراه ایستاده برای انداختن سنکها برجنازهٔ خلیفه باز حاضر کشته بودند که علی بزجر و توبیخ ایشان را بازداشته جنازه را نزدیك بقعهٔ بقیع برده بمکان حش کوکب نام مانند شهیدان دیکر بیغسل و تکفین باپیراهن خون آلود دفن ・ و بعدازان بامر علی باز جسد مبارکش را برآورده داخل بقیع کردند ・

(محاکمهٔ وقعه)

از تفصیلات سالفه معلوم شد که ظن و شبههٔ که بعضی مؤرخین درشهادت عثمان بن عفان دارند ・ هرکز براساس متین مبتنی نیستند ・ هرچند عثمان در هنکام غایت پیری برمسند خلافت قرار کرفته دراکثر مناصب عالیه وامور مهام ملکیه خویشان خودرا استخدام کرده باشد ・ اماچون بعض ازایشان درزمان سعادت رسول الله علیه السلام و بسیاری شان نیز درزمان شیخین ازسبب کفایت ودرایت درکار های بزرك استخدام شده بودند بنابرین عثمان هم ایشان را استخدام میکرد ・ ودرزمان خلافت خود تنها ابن عامر را که اهلیت و کفایت و فراست و درایتش هم بموجب سالف البیان چون خورشید تابان نمایانست والئ عراق ساخته بود ・ مکر بنی هاشم ازسبب آن حسد و جفاکه

درهنکام ظهور اسـلام از بنی امیه علی الخصوص ابو سفیـان وامثال آن دیده وچشیده بودند ترقیٔ بنی امیه را دردولت اسـلامیه نمی خواستند ۰ اما ازتباعد زمان سعـادت رسـالت قدر وحیثیت بنی امیه که درهنکام جاهلیت درمیان قوم عرب داشتند آهسته آهسته باز کشته فتنه های بزرك نیز بظهور آمدند ۰ اکرچه علی وطلحه وزبیر در دفع آنها کوششها کرده باشند ۰ بااینهمه حیل ودسایس اصحاب غرض بمقاصد شـان مانع شـده فائده نبخشید ۰ وچون بسیاریٔ اصحاب کبار رسول الله علیه السـلام نیز درکار زار های سوریه وعراقین ودیکر بلاد ودرطـاعون عمواس که ذکرآن سبقت ورزیده است وفات نموده بودند بنابرین کسی نمـانده بودکه آتش اختلال که درمیان اسـلام باشتعـال آمده بود بحسن مقال خاموش کرداند ۰ بلکـه از یکطرف معـاویه شهـادت عثمـان را برای غصب خلافت آلتی مؤثر یافتـه ۰ وازطرف دیکرشـاعران فصیح اللسـان عرب غیرت وتهور بنی امیـه بابیات واشعار ومرثیه هـای بی شمار تحریك وآتش اخذ انتقام ایشـان را تیز ترکرده عدم مبالات علی بن ابی طـالب را درنصرت عثمـان بن عفان بصورت آشـکار بیان مینمودند ۰ اما ازسیاق اخبار اقوال وافـکار شـان تأیید نمی شود ۰ چونکه از یك جانب ازروز ظهور اختلال علی کرم الله وجهه بالنفس برای منع فسـاد ودفع اشرار بدنهاد که ازشهرها آمده بودند سعی بلیغ نموده بازکردانیده بود ۰ واز جانب دیکر فرزند دلبند خود حسن را باابن عباس بجهت نکهبانیٔ دارالخلافه ازشر مفسدان که ببهـانهٔ مکتوب بازکشته آتش فتنه را باشتعال اورده بودند معین کرده بود ۰ وایشـان هم بمقابله ومجـادلهٔ اشرار کرهمت

راچنان استوار بسته برای نثارجان درراه عثمان پای ثبات را برقرار نهاده بودند که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه نیز کثرت اهل طغیان وقلت نگهبانارا مشاهده نموده ومقاومت قلیل را با کثیر دشوار پنداشته بدرجهٔ شفقت ومرحمت دردلش حاصل شد که همگنانرا اجازت انصراف داده بحسن گفت میدانم که قلب پدرت برای توتاچه درجه در التهابست • برای خدا مرابگذار وزود نزد پدر رفته اضطرابش را تسکین نمای • حسن گفت بخداتاجانرا فدا نکنم ازدرت جدا نخواهم شد • عثمان بمشقت حسن تاب نیاورده ودررا کشاده باریقانش درون می دراورد که بسیاری سفها نیز بشکستن درمباشرت نمودند • وچون شکستن درممکن نشد پس خواستندکه دررا آتش زده درون درآیند • وهنوز حسن ورفیقانش همراه ایشان درکشاکش بودندکه بوجه سالف البیان بعض اوباشان ازدنبال خانه درامده عثمان بن عفان را بدرجهٔ شهادت رسانیدند • اکنون بخوبی ملاحظه باید فرمود که اگرچه علی بنفس خود مدافعه نکرده بود • بااین همه جگرپارهٔ اش حسن تادرجهٔ نهایت در بذل غیرت وهمت تقصیری نکرده است • اگر عثمان بنصیحت علی عامل شده بافکار مروان ودیگر خویشاوندان خودکار نمی‌فرمود البته علی بنفس خودهم دردفع فساد بذل جان می نمود • چون همگنان در باب بذل وایثار مال وجان حضرت عثمان ازظهور اسلام تاروز انتخاب خلافت درنصرت وتأیید دین اسلام متفق الکلمه‌اند پس درایضاح وبیان آن احتیاج ندارد • القصه چون حضرت عثمان ازیکطرف درسن ازدرجهٔ هشتاد سال تجاوز نمود وازطرف دیگر نیز باوصاف

حلم وحیا متصف بود • لاجرم ازدفع ومنع مقاصد حریصانهٔ بزرکان بنی امیه وازتدارك اسباب مدافعه عاجز شده است • اکرچه بسیاریٔ کسان برای امداد عثمان بایقاظ واخطار مروان از بلاد بصره وکوفه برامده از راهی کوتا هتر بجانب مدینه شتافته بودند • اماهنوز درانای راه بودندکه شهادتش را استماع کرده بازکشتند •

(نسب وقیافت عثمان رضی الله تعالی عنه)

عثمان بن عفان بن ابی العاصی بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف میانه قد وفراخ سینه و بالای دوشهایش ستبر ورنکش کندم کون وسرش بی مو وریش مبارکش مویدار ودراز بود • ودروجه مبارکش اثر دانهای جدری نیز مشاهده می شد • دیکر انساب انذات بزرکوار بکتب انساب حواله کردیم

(بیعت مردمان بعلی رضی الله تعالی عنه)

بعد ازشهادت عثمان بن عفان طلحه وزبیر و بسیاریٔ ذوات ازمهاجرین وانصار بخانهٔ علی رضی الله عنه رفته کفتند مابرای بیعت امده ایم • علی کفت من تحمل بارخلافت ندارم • وزیریٔ شمارا برامیری ترجیح می نمایم • هرکه را شایان خلافت می بینید من هم بدوتابع می شوم • ولیکن ایشان بزور وجبر علی را بجانب خلافت مائل کردانیده بمسجد شریف بردند • نخستین طلحه وزبیر و بعد ازان مهاجرین وانصار بیعت کردند • مکر بعضی کبار مهاجرین وانصار از بیعت امتناع ورزیدند • پس سعد وابن عمررا طلبیده برای بیعت تکلیف نمودند • اماایشان چنان بیان کردندکه تاهمکنان بیعت نمایند ماهم بیعت نخواهیم کرد • اکرچه ازسبب عدم امنیت ازعبدالله بن عمر کفیل خواسته بودند

اما عبدالله چنان جواب داد که من کفیل هم ندارم • بنابرین اشتر برای قتل عبدالله بعلی تکلیف نمود • مگر علی از آن ابا داد و گفت کفیلش منم • وسعد را نیز در باب بیعت مخیر گردانید • بعدازان بزرگان بنی امیه ازمدینه برآمده بجانب شام روان • و نعمان بن بشیر نیز پیراهن خون آلود عثمان و انگشتهای بریدهٔ نائله بجهت طلب قصاص عثمان بسوی شام متوجه گشت • بعضی می گویند چون بعداز شهادت عثمان بسیاری اصحاب کرام ازقبول خلافت امتناع ورزیده بودند لاجرم اهل فساد ازروی جبر خلافت را بعلی قبول گردانیده وطلحه وزبیررا نیز کرهاً بدو بیعت کنانیدند • حاصل کلام بعد ازمدت چهار ماه طلحه وزبیر برای حج ازعلی اجازت خواسته ووقعهٔ عجیب جمل بر چنانچه بیان خواهد شد درآئینهٔ دوران صورتنما گشتند درحق طلحه وزبیر بعضی سخنهای غیر واقع وارجیف آنجا نیز پیداشدند • چون علی کرم الله وجهه برمسند خلافت قرار گرفته خواست که رجال بنی امیه را ازمناصب عالیه عزل نماید • مغیره نزدش رفته مقدمات قدعت بخش را درمیان آورد و گفت چون اکنون درمیان اسلام اختلاف واختلال بظهور آمده است بنابرین تا امر خلافت قرار نیابد واختلاف هم بتلافی مبدل نگردد درین باب تعجیل منمای علی گفت من زعرهٔ جرهٔ خود رضی کردم پس چار وناچار انیم باوی هم افکار شده بدر رفت • درین اثنا ابن عباس نیز آمده ازعلی پرسید که مغیره برای چه آمده بود • علی گفت برای آن آمده بود که مرا ازافکار عزل معاویه برگرداند امابعدازان خودش نیز بامن هم افکار شده است • ابن عباس گفت اگرچه رأی نخستینش

شایان تحسین است . امادر بن باب ازموافقت نمودنش بوی نفاق نیز می آید بتصور من اکنون درعزل معاویه تعجیل نمودن شایان نیست . بل بعد ازاستقرار امر خلافت فراخور حال وزمان رفتار نمودن اولی مینماید . چون بنی امیه حریص مسند وجاهند . پس اگر درمناصب عالیه ابقای خودرا محقق دانند همانا ازدعوی قتل عثمان که برای ایقاع مشکلات درامر خلافت آلتی مؤثر بدست اورده اند فارغ خواهند شد . بعدازحصول اتحاد افکار اسلام عزل ایشان بغایت آسان میگردد . اگرچه ابن عباس مقدمات یقینیه را براهین عقلیه اثبات نموده بود . اماعلی ندوچنان جواب داد که من حیل ودسایس را دوست ندارم . وبغیر ازتحصیل رضای خدا چیزی دیگر نمی خواهم . ابن عباس گفت آیاحدیث شریف (الحرب خدعة) را ازفم سعادت رسول الله بگوش هوش خود استماع نکردهٔ . گفت آری . گفت بس معلوم شدکه تومردی شجیع هستی امادر امورحرب وسیاست بهرهٔ تمام نداری . بعد ازان ازنزد علی برامده بی کار خود گرفت . درانك فرصت طلحه وزبیر ودیگر اصحاب کبارنیز گروه گروه نزدعلی امده قصاص عثمان را طلب کردند . علی گفت تاجمعیت طاغیان و باغیان پریشان نگردد قصاص هم ممکن نخواهد شد . گفتند اگر طلحه ببصره وزبیر نیز بکوفه رفته باقوهٔ کافیه عودت نمایند . دران صورت هم اهل فساد برباد می شوند وهم احکام اوامر جناب خدا اجرامی تواندشد . بیعت هم بهمین شرایط قبول شده است . مگرعلی ازموافقت ایشان امتناع ورزید وگفت می ترسم که دراثنای اجرای قصاص درمیان مسلمین فسادی عظیم حادث گردد .

چون ایشان گفتار علی را بمیزان خرد سنجیده از افکار ورفتارش محقق دانستند که هر اینه در اندك زمان در اداره مسند خلافت عاجز خواهد شد • پس طلحه وزبیر ومغیره برای رفتن بجانب مکه اجازت خواستند • بعد ازان علی بعزل معاویه قرار قطعی داده ابن عباس را خواند وگفت می خواهم که ولایت شام را بتو بسپارم ابن عباس گفت من نمی خواهم چونکه از معاویه هراس دارم • القصه بعد ازان سهل بن حنیف را بشام و برادرش عثمان را ببصره وعمار بن شهاب را بکوفه وعبدالله بن عباس را بیمن وقیس بن سعد را بمصر والی ساخته ارسال نمود • چون سهل بن حنیف بعد از طی منازل بتبوك واصل شده یك فرقهٔ عسکر شام را دید وگفت اکنون والی شام من شده هستم • ایشان گفتند اگر بغیر از عثمان کسی دیگر ترا والی ساخته فرستاده باشد زود باز گرد وگرنه کارت بد خواهد شد پس چار وناچار بجانب مدینه باز گردید • درهنگام وصول عثمان نیز ببصره گروهی از بصریان برای اطاعت مسارعت ودیگران درقبول تأخیر نمودند • چون عماره بکوفه رسید طلیحه ابن خویلد وملاقی شد وگفت اهل کوفه تبدیل ابوموسی را نمی خواهند باید که زود بسوی مدینه باز گرد وگرنه سر ترا می برم • پس عماره نیز بعودت مجبور شد • عبدالله بن عباس نیز بیمن رسیده وان مال را که قبل ازان یعلی بن منیه جبایت کرده بود گرفته راست بسوی مکه رفت • قیس بن سعد هم بمصر می رفت که درمکان ایله یکفرقهٔ عسکر مصر اورا دیده پرسیدند که تو کیستی وچرا بمصر می روی • گفت من بطلب خون عثمان امده ام درحق اوهم بعضی مصریان اطاعت و بسیاری تأنی نمودند • القصه بعضی

والیان رجعت نمودو بعضی نیز درحال تعذیب یافت شده خلافت را بضعف وترنید دوچار گردانیدند • علی کرم الله تعالی وجهه طلحه وزبیر را که هنوز درمدینه بودند نزد خود خوانده ازاحوال حاضره آگاهی داد • ومکتوبی را بوالی قدیم کوفه یعنی ابوموسی ومکتوبی دیگر نیزبوالی شام معاویه فرستاده ازاحوال آن دیار استفسار فرمود • اگرچه ابوموسی ازحال بیعت کنند گان و متبع بودن زندگان چنانکه بچشم خود دیده بود خلیفه را مطلع گردانید • امامعاویه بعد ازمدت سه ماه ازشهادت عثمان رضی الله تعالی عنه نامه را حاضر ساخته بلفافه اش عبارهٔ ازمعاویه بعلی بود نوشته همراه شخصی مسمی قبیصه بابعضی تبلیغات شفاهیه فرستاد • قبیصه بمدینه واصل شده مکتوب را بعلی تسلیم نمود • علی مهر مکتوب را برداشتند ازمیان طرف کاغذی سفید براورده دیدکه یکحرف هم بالایش تحریر نشده است • و بجانب قبیصه متوجه شده وگفت این چه حال است ودرشام چه چیزها میشوند • قبیصه گفت درشام امنیت تمام دارد و بر منبر که بالایس پیراهن خون آلود عثمان آویزانست شصت هزار نفر ازمشایخ قبائل جمع شده نالان وگریان قصاص عثمان را میخواهند • ازین کلام حال علی متغیر شد وگفت الله الله این چه حالست • من ازخون عثمان تبریه ذمت می کنم • اگرچه اکنون قاتلان عثمان نجات یافته اند • امامشیت خدا البته ازجزا رستگار نخواهند شد • دران هنگام ازعسکر بن سبئیان که حاضر بودند بخشم تمام فریاد براورده گفتند قاصد سگان سگ را زود قتل نمایید • اماعلی بارأی رزین هیجان لشکر را تسکین وکاغد سفید را باز بدست ارنده تسلیم و برای جنگ

معاویه عرمجرم نموده قاصدش را باز گردانید . اهل مدینه برای دانستن افکار خلیفه حنظلة اسمی را که محب ومقرب وندیم قدیم علی بود نزد علی فرستادند . حنظله بقدر یک ساعت با علی مکالمه نموده وافکارش را مثل کارزار دید وگفت مصلحت آنست که درین امر مبهم تأخیر نمائی . اما علی سخن اورا نیز بسمع قبول اصغا نفرمود . پس طلحه وزبیر رضی الله تعالی عنهما اتی جدال وقتال قبل از اشتعال بمراست دانسته بدان اجازت که اول تحصیل کرده بودند ازمدینه برآمده بمکه رفتند . بعدازان علی رضی الله تعالی عنه فرمود تا دلاوران برای جنگ آماده شده . وخودش تعبیهٔ لشکر مشغول گشته وعیار را بمحمد بن حنفیه سپرده وعبدالله بن عباس را بمیمنه وعمرو بن ابی سلمه را بمیسره و برادر زادهٔ ابوعبیده ابالیلی را مقدمة الجیش معین . ویک نفر را هم از آنانکه بر عثمان خروج کرده بودند بخدمت عسکریه استخدام نموده وتمام بن العباس را بمدینه وقثم بن العباس را نیز بمکه استخلاف کرده ووالیان کوفه وبصره ومصر امر فرستاد که بسرعت تمام برای کارزار مهیا شوند . اما درین اثنا ازمکهٔ مکرمه خبرهای مخالف بظهور آمده درتهیهٔ اسباب محاربهٔ شام تأخیر افتاد . هرچند بری الذمه بودن علی از خون عثمان که فی الحقیقه قتل اذات بزرگوار ظلم محض بود از تفصیلات سابقه واضح ولایح شده است باین همه از آغاز بصورتی اوضح بیان نمایم . عثمان مخالف رضای خدا وسنت رسول الله کاری نکرده است . چونکه اهل غرض نیز بزرگترین خطایش را بدینوجه بیان می کردند که عثمان خویشاوندان خودرا رعایت وحرمت بیشتر می کند . وجواب کلام ایشان نیز که درسطور سالفه بیان

شده است فی الحقیقه قناعت بخش است • زیرا که بعضی رجال بنی امیه از سبب کفایت ودرایت درزمان رسالت و بعضی نیز درهنگام خلافت شیخین در مهمات امور مملکت یافت شده اهلیت وقابلیت خودرا اثبات کرده اند • چنانکه خالد بن ولید درزمان ارتداد یمن خدمت کرده بود ابن عامر نیز درهنگام ارتداد ایران خدمتهای خوب کرده استعداد خودرا نشان داده است •

حرمت ورعایت نمودن عثمان درحق مروان نیز بیجا نبود زیرا که درامدن اسلام دردائرهٔ اتحاد وزائل شدن اختلاف وفساد که بعد از یزید درمیان اسلام پدید شده بود تنها بحسن تدبیر وسعی کثیر مروان حاصل شده است • وحالانکه بکفایت واهلیت وی گواهی می دهند انها رانیز انشاء الله تعالی درجای خود یکان یکان عرض و بیان خواهیم کرد • بروجه سالف البیان چون وصول بنی امیه بمراتب ومناصب عالیه باعث انکسار قلوب بنی هاشم وسبب انفعال اهل مدینه شده اثار اختلال واختلاف در اطراف واکناف ممالک اسلامیه پیدا شده ازهرسو منازعات ومهاجات بوقوع امده بودند • پس بدست علی آلتی مؤثر نمانده بود که انرا برای دفع فساد واختلال استعمال نماید • حاصل کلام بکبر سن عثمان حلم وحیا نیز که بدان موصوف بود منضم گشته نائرهٔ فساد باشتعال ووقعهٔ فجیعهٔ قتل خلیفه بظهور امد • آیا علی درهنگام ظهور چنین فساد با کدام قوت مقاومت می توانست کرد • چونکه از یکطرف مزاج عشیرتش بنی هاشم از عثمان منحرف شده وازطرف دیگر اهل مدینه یعنی انصار بااهل وعیال درحق خلیفه دل آزرده شده می گفتند

مادر ابتدای ظهور دین اسلام مهاجرین اسلام را مسکن ومأوی داده یاری کرده هستیم . باوجودکه بنی امیه بظهور اسلام دشمن اسلام بودند چون منحق رجحانیت داریم پس چرادر حق ایشان رعایت وحرمت بیشتر کردد . برای حل این مسئله رفتار وافکاری که انصار در هنگام بیعت سقیفه اظهار کرده بودند دلیلیست کافی . دردست علی بجز اولاد واقربایش کسی دیگر نمانده بودکه برای دفع اختلال استخدام نماید وهرقوتیکه داشت دراستعمال ان دریغ نکرده است . چون فرزندش حسن وعم راده اش عبد الله ودیکر خویشاوندانش برای محافظهٔ عثمان ازدل وجان سعی فراوان نموده اند . بنابرین بجهت برائت ذمت علی از خون عثمان دیکر دلیلی واضح وحکمی راجح نمی خواهد

(وقعهٔ جمل)

چون طلحه وزبیر دیدندکه علی برای عزل والیان بنی امیه علی الخصوص بعزل معاویه عزم جزم کرده کلام ناصحانرا بسمع قبول اصغانمی فرماید . پس وقوع شقاق ونفاق وحصول اختلاف وافتراق درمیان اسلام ورأی اصحاب کرام قبل ازوقوع بنظر دوربین یقین مشاهده نموده وبوسیلهٔ حج بمکه رفته واهل مکه رانیز ازسبب قتل عثمان دراضطراب وهیجان یافتند . وازوقوع جدال وقتال درمیان اسلام احتراز تمام نموده کفتند اکنون برای اسلام الزم واهم انست که بیکی از اصحاب کرام که مقبول خاص وعام باشد بیعت نمایند . وحصول چنین کاررا آسان پنداشته وام المؤمنین عایشهٔ صدیقه رانیزدر دائرهٔ اتفاق در اورده باسه

هزار نفر اهل مکه وحوالیش که جمع شده بودند بجانب مدینه عزیمت نمودند • اگرچه علی هم ازحال شان آگاهی یافته اهل مدینه‌را بمقابلهٔ ایشان ترغیب وتشویق نموده بود • اما ایشان از بلند شدن آتش فتنه احتراز کرده درتکلیف علی تأبی ورزیدند • اگرچه بعدازان علی بعبدالله بن عمر مراجعت نموده بود امااوهم بدوچنان جواب دادکه چون من‌هم از اهل مدینه هستم لاجرم از رأی ایشان‌جدائی توانم شد • علی گفت من‌از توامنیت ندارم بایدکه کفیلی بمن بدهی عبدالله گفت کفیل هم نمی دهم اما برتوخروج نخواهم کرد • بعد ازان مدینه را گذاشته راهی دیگر پیش گرفت • ودرمدینه شایع شدکه عبدالله بطرف شام رفته است • علی فرمود تاچند نفر زود برای گرفتنش مانند دود رفته هرچه تمامترجستند • اثرش راکمتر یافته باز گردیدند • اگرچه دردل اهل مدینه ازرفتن عبدالله بجانب شام اضطراب تمام حاصل شده بود ولیکن ازوعده اش‌که برای خروج ننمودن داده بود مطمئن شده جنان تصور نمودندکه ممکن‌که بسوی مکه رفته باشد • پس علی ازطرف عبدالله اطمینان حاصل کرده باجمعی ازمتفقان بجانب مکه روان شد • اهل مکه نیز عایشه وطلحه وزبیر را پیشوای خود ساخته واز بزرگان بنی امیه سعیدبن العاصی وولیدبن عقبه ووالیٔ مدینه عبدالله بن عامرکه در هنگام قتل عثمان ازمدینه برامده بودندو یعلی وابن عامرکه یکی از یمن ودیگری‌از بصره عزل شده باما‌ل ومنال آمده بودند • مال را برای حصول مقصود برکف نهاده وعایشه رابریك شتر تواناکه برایش خریده بودند سوار کرده بجنگ مدینه آهنگ نمودند • وچون در راه

خبر یافتندکه علی از مدینه باقوه کافی بر اسده بجنگ مکه می آید ۰
پس طلحه وزبیر و یعلی ووالی مکه عبدالله بن عامر ووالی سابق
بصره ابن عامر زود فراهم امده و انجمن مشورت را عقد کرده
هر یکی بوفق دانش خودرائی میزدکه ازان میان ابن عامر چنان
بیان نمودکه اکر مابجانب بصره رفتار نمایم هر آینه درانجایار
وانصار بسیار خواهیم یافت ۰ همکنان رأیش را پسندیده ازراه
مدینه بسوی بصره منحرف کشته و امهات المؤمنین که همراه عایشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها بحج امده بودند بزار کریه وزاری عایشه
را وداع و بادل حزین ازوی جدا شدند ۰ علی ازشنیدن این خبر
ممنون و مسرور شده باخود کفت چون دربصره مردمان صاحب
افکار وخرد سدان هوشیار بسیار هستند پس افکار ناهنجار
اهل خروج راداسته البته بمایار و انصار خواهندشد ۰ طلحه
وزبیر هنوز درمکه بودندکه مروان بن الحکم نزد ایشان رفته کفت
چون شما برای طلب خون عثمان خروج می نماید پس انسب انست که
خلافت رانیز یکی ازفرزندان عثمان قرار بدهید ۰ طلحه کفت مستر ین
مهاجرین را پس کذاشته بفرزندان ایشان چه کونه توانیم
داد ۰ این کار هرکز نمی شود ۰ بعدازان مروان فرزندان زبیرو
طلحه رایکان یکان یافته پرسیدکه اکرکار خلافت میسر شود دران
صورت خلیفه که خواهدشد ۰ هریکی پدر خود را نشان داد ۰
عایشه صدیقه سخنهای مروانرا شنید خبر فرستادکه تو برای انداختن
افتراق درمیان اسلام سعی می کنی ۰ بایدکه فیمابعد از القای
فسادخود رانکهدار ۰ مروان بیاران خود کفت من می خواستم
که مسند خلافت دردست بنی عبد مناف نماند ۰ اما نشد (اطوار

وافکار رجال بنی امیه درین کار ازهر جهت مشاهده می شود)
فی الجمله ایشان ازمکه برامده بمکان حواب نام نزدیك شده بودندکه
سکان انجا بعوعو اغاز نمودند • عایشه زمام شتر را برگردانید
وگفت من میخواهم که ازینجا برگردم • چونکه روزی رسول الله
علیه السلام درهنگام مصاحبت بازوجات محترمه چنان فرموده
بودند که (لیت شعری یتکن تنبحها کلاب الحوأب) یعنی کاشکی
می دانستم که سکان حواب بکدامی شما عوعو خواهند
کرد • القصه بعد از ان بقدریك روز درانجا نشسته وروز
دوم علی الصباح خبرامدن علی شایع شده درمیان قافله ولوله
افتاد • وراه بصره را پیش گرفته بسرعت تمام قطع منازل نموده
نزدیك بصره شدند • وبا عمیر بن عبدالله التمیمی ملاقی گشته
بصوابدید رأی وتدبیر عمیر عایشهٔ صدیقه عبدالله بن عامر را که قبل
ازان والیٔ بصره بودنزد اعیان بصره فرستاد • و برای بعضی
بزرگان مانند احنف بن قیس مکتوبها را نیز فرستاده از احوال
آگاهی داد • وخود درمقام حفیر نام بجواب منتظر ماند •
چون این خبر درمیان بصره شایع شد عثمان بن حنیف که از
طرف علی والیٔ بصره شده بود عمران بن حصین واباالاسود الدولی
را پیش عایشه فرستاده پرسیدکه شما برای چه درینجا امده اید •
عایشه گفت من برای آن امده ام که احوال واهوال اهل مدینه
وجدال وقتال وشقاق ونفاق را که درمیان اسلام بظهور امده است
بهمگنان اعلان وحتی الامکان در باب اصلاح آن سعی نمایم •
بعدازان میانجیان عثمان بن حنیف پیش طلحه وزبیر رفته سبب
امدن ایشان نیز سؤال کردند • ایشان چنان جواب دادند که

مابرای طلب قصاص خون عثمان بن عفان امده ایم • میانجیان عثمان کفتند ایا شما بعلی بیعت نکردید کفتند آری اماما وقتی علی را بیعت کردیم که شمشیر ران بر کردن مانهاده بودند • با اینهمه بعدازان هم رای کرفتن قاتلان عثمان بعلی کرة بعد اولی ومرة بعد اخری تکلیف کرده بودیم • اماچه فائده که علی ازاهم قبول نکرده است • پس فرستادکان عثمان باز کشته افکار ایشانرا بدو بیان کردند والی بصره ارکان هیئت واعیان مملکت را فراهم اورده مشورت نمودند • بعضی از ایشان تا امدن علی صبر وتأنی را اظهار و بعضی نیز جانب صلح را اختیار کردن مناسب دیدند • اماوالئ بصره تا امدن علی برای مدافعه قرار داده و خلق را بجانب افکار خود دعوت کرده درمیان میدان حرب درامدند • اما فرقهٔ از اهل بصره که محب عثمان بن عفان بودند بافرقهٔ عایشه ملحق کشته • ومعاز ران طرفین نخستین جنك را باسنك اغاز و بعدازان دست را بسلاح دراز واهسته آهسته جدال بقتال مبدل و تاتار یکیٔ شب محاربهٔ شدید نموده از یکدیکر جدا شدند • روز دیکر نیز جنکاوران طرفین درمیدان حرب درامده دلاوران اسلام که بجانب عایشه بودند چنان بیان میکردند که طلحه وزبیر کرها بعلی بیعت کرده اند حونکه علی هم درقتل عثمان دخل داشت • بزرکان عسکر بصره که ازطرف علی مدافعه می کردند بدلائل قطعی بیان مینمودند که ماقاتل عثمان نیستیم • وهمکنان علی را طوعا بیعت کرده اند • وچون خروج عایشه بخلاف رضای باریست • پس کناه این خونریزی نه بما بلکه تنها بشما عائدست • اکرچه دلائل مذکور باخطبه های طول وطویل بیان شده بودند • اماجنت

طرفین مانع جنك نشده عاقبة الامر بتاریخ سی وششم سنهٔ هجرت سنیه در اواخر ربیع الاخر نائرهٔ جدال وقتال باشتعال امده وتاهنکام شام بشدت تمام محاربهٔ خون اشام واقع شده و بسیاری کسان ازطرفین تجرع کأس هلاك نموده ازیکدیکر جداشدند • اکرچه درین محاربه قائد جیش بصره بنام حکیم واز بزرکان جنکاوران ذریح نام مقتول وازرئیسان فرقهٔ عسکر حرقوص هم اسیرشده بود اما حرقوص باز فرار نموده ببصره درامد • پیش ازین هم درسطور سالفه بیان کرده بودیم که چون طلحه وزبیر بمکه درامده اهل مکه را ازسبب قتل عثمان درهیجان بی پایان یافتند • وچارهٔ اتحاد اخوان وجمع کلمهٔ اسلام راتنهادر تبدیل خلافت پنداشته عایشهٔ صدیقه را پیشوای خود ساختند • علی نیز ازاحوال شان آکاهی یافته اهل مدینه را بجهت مقابلهٔ ایشان تشویق وترغیب داده بود • مکر اهل مدینه راه تأنی راپیش کرفته تکلیفش را قبول نکرده بودند لاجرم ان ذات بزکوار ازتمامی مهاجرین وانصارتنها نه صدنفر جرار موافق افکار خودفرمانبردار یافته و پای همت را دررکاب عزیمت نهاده برمرکب راهوار سوار میشدکه عبدالله بن سلام لکام توسنش را استوار کرفت و کفت ای سهسوار عرصهٔ کیرودار بافکار این خاکسار اکنون مدینه رامکذار که دیکر بار یافتن حکومت بسیار دشوار خواهدشد • مکر دیکر حاضران بعبدالسلام چنان بیان کردندکه تودست خود را ازو باز دار زیراکه انهم ازاصحاب کبار فرستادهٔ پروردکارست پس علی بتاریخ سی وششم سنهٔ هجرت سنیه درماه ربیع الثانی برفتار آمده ودرمکان ربذه نام واصل شده خبر یافت که عایشه وطلحه

وزبیر بصره رسیده‌اند · دران اثنا فرزندش حسن نیز موقع مذکور آمده‌ودر اثنای صحبت بلند شدن آتش فساد درمیان اسلام وظهور اختلال واختلاف افکار مردمان را درمیان سخن آورد وگفت درهنگام محاصرهٔ عثمان بشما گفته بودم‌که اگر اکنون ازمدینه برآمده درجای دیگر بنشینید بهترخواهدشد · آنوقت‌سخن مرا اصغا نفرمودید · بعد ازقتل عثمان نیز عرض کرده بودم‌که تاامدن قبائل عرب بیعت را قبول مکنید · انرانیز نشنیدید · بعد ازان هم گفته بودم که تادفع شدن اختلال که درمکه بظهورامده است درخانهٔ خود نشسته عواقب امور منتظر باشید · انراهم قبول نفرمودید · اماچه فائده‌که اکنون کار دشوارشده درمیان اسلام قتال وجدال بظهور امده است · علی بدو جواب دادکه درهنگام محاصرهٔ عثمان برامدن ما ازمدینه ممکن نبود چونکه ماراهم احاطه کرده بودند · ودرقبول نمودن بیعت نیز صبر وتأنی جائزنبود چونکه بعدازارتحال رسول الله خلافت حق من بود وبدیگری رسید · بعد ازوهم دو ذات دیگر برمسند خلافت قرار گرفتند · اگر بعداز شهادت خلیفهٔ سوم باز درقبول بیعت تأنی میکردم شما امانند اون کاری بظهورامده حق اهل مدینه ضایع میشد · اکنون نیز برای تسکین ان فساد که ازسبب خروج طلحه وزبیروهیجان اهل مکه بظهور امده است هیچکس سعی نمیکند که من بآرام بنشینم · واگراکنون خودرا بازکشم هراینه اهل مدینه رادرمحل خطر می اندازم · بعدازان محمد بن ابی بکرومحمدبن جعفر را برای استمداد بجانب کوفه فرستاد · وخوددرمقام ربذه‌نام نشسته چند نفر دیگر رابجهت تشویق کارزار باطراف وکنار روان وفرقهٔ راکه ازقبیلهٔ طی بامداد وی امده بود قبول نمود · دران

اثنا بعضی کسان ازاهل مدینه بقصد کشف مقصد علی امده سبب نهضت سفر را سؤال کردند . کفت مقصد ما نست که فساد را برداشته مخالفانرا بقهر وجبر دردائرهٔ اطاعت دراریم . بعدازان درراه افتاده وابولیلی ابن عمرو بن الجراح رارئیس مقدمة الجیش ساخته پیش فرستاد . ودرهنکام وصول بمواطن اسد وطی ابولیلی کفت اکراجازت باشد ماهم همراه شما بیاییم . کفت شما برجای خود بمانید زیراکه بدین کار مهاجرین هم کفایت میکنند . وهنوزدرانجا بودکه مردی را از بنی شیبان دیده ازرفتار وکردار والیٔ کوفه ابوموسی استفسار فرمود . کفت ابوموسی ازکارزار پرهیز میکند . ومیل بجانب صلح وصلاح دارد . علی کفت مقصود مانیز همین است .

اکرچه عایشهٔ صدیقه رضی الله تعالی عنها نامه هارا بکوفه ومدینه ویمامه فرستاده مردمارا برای خروج دعوت نموده بود . اما والیٔ کوفه ابوموسی واهل مدینه ازترس حدوث فتنه وفساد ازامداد امتناع ورزیده دعوت عایشه راقبول نکردند .

علی هنوز درموقع ذی قار بودکه والیٔ بصره عثمان بن حنیف آمده کارزارها راکه پیش ازان درمیان فریقین بوقوع امده بودند تعریف کرده اثر زخمهارا که دران کارزار کرفته بود نشان داد . علی ازصبر وتحملش ممنون ومحظوظ شده دست دعا برداشت ودرحق وی دعای خیر ودرحق طلحه وزبیر دعای بدکرد وکفت ای عثمان پیش ازین دوذات ستوده صفات که بهترین ناس بودند خلیفه شده همواره بامر خدا اقتدا وبکتاب وسنت وجماعت اتباع نموده وهمکنان سر اطاعت را برخط فرمان شان نهاده بودند . بعدازان درمیان

مردمان فتنه وفساد پیدا ودر افکار خورد و کلان عدم اطراد هویدا گشته خلیفهٔ سوم را شهید کرده بیعت بمن نمودند . چون در آن زمان طلحه و زبیر نیز درزمرهٔ ایشان داخل بودند . پس اکنون رواست که هر دوشان درمیدان محنت قیام نمایند .

دران اثنا محمد بن ابی بکر ومحمد بن جعفر باچند نفر بکوفه درامده ابو موسی را برای امداد علی دعوت نمودند . ابوموسی جواب داد که دربن باب قعود برای ثواب آخرت وقیام نیز برای سود دنیا است . وچون ما آخرت را بردنیا ترجیح میدهیم لاجرم قعود را اختیار کرده برطرف میمانیم . و دیگران رانیز بجهت قعود ترغیب نمود . اگرچه سفیران علی انکارش را مانع افکار خود دیده بعض حرفهای دشوار برزبان آورده بودند اما ابوموسی باز بسخن آغاز نمود و گفت چون هنوز هم حلقهٔ بیعت عثمان درگردن من وعلی آویز انست بنابرین اکنون بجز قصاص قتلان عثمان بکار دیگر تشبث نمودن شایان نیست . بعداز اتمام این کلام ازسفیران علی بکلی اعراض نمود چون محمد بن مشار الیهما سعی خودرا بیفایده دیدند زود بجانب موقع (ذی قار) رفتار وافکار وگفتار ابوموسی رایکان یکان بعلی بیان نمودند .

بعداز ان علی اشتر وعبدالله ابن عباس را برای اقناع ابوموسی فرستاده وایشان هم ابوموسی وسکان کوفه را درافکار قدیم برقرار و پایدار یافته بازگشتند . وحقیقت حال رابعلی اظهار کردند . بعدازان علی رضی الله تعالی عنه فرزند خود حسن را باعمار بن

یاسر برای مایل گردانیدن ابوموسی واهل کوفه ارسال نمود ٠
چون ایشان بکوفه واصل شده راست بجانب مسجد رفته درون
در امدند ابوموسی از حال شان اگاهی یافته و بسوی مسجد بشتافته
وحسن را در بر گرفته محبت وممنونیت خودرا اظهار نمود ٠ پس
عمار بن یاسر بسخن اغاز نمود وگفت ای ابوموسی توبامیر المؤمنین علی
تعدی کرده باطائفهٔ فجره ملحق شده ٠ ابوموسی گفت من درچنین
فعل هرگز یافت نشده ام ٠ حسن گفت پس چرا اهل کوفه را
از امداد مامنع مینمایی ٠ مادرمیان مسلمین بجز صلاح وفلاح
چیزی دیگرنمی خواهیم ٠ امیر المؤمنین بغیر ازجناب رب العالمین
از هیچ چیز نمی ترسد ٠ ابوموسی گفت کلام شمادرست است ولیکن من
ازپیغمبر علیه السلام شنیده امکه در اندک زمان درمیان مسلمانان فتنهٔ
کلان حادث خواهد شد ٠ وانانکه دران دخل ناکرده باآرام
مینشینند ازدخل کنندگان ومتحرکان بهتر هستند ٠ چونکه
مسلمانان برادر یکدیگرند ومال وخون شان بریکدیگر حرام است ٠
عمار ازروایت این حدیث بنهایت خشمناک شده درحق ابوموسی
چنان سخنهای سخت گفتن گرفت که نزدیک بودکه درمیان حاضران
فسادی عظیم برپاگردد اما ابوموسی زود فتنهرا ساکن گردانیده
بکار خود مشغول شد ٠ وبعض امرای اسلام مانند زید بن
صوحان وقعقاع فرصت را غنیمت شمرده برای امداد علی مردمانرا
دعوت نموده وبقدر نه هزار نفر از اهل کوفه دعوت شانرا
قبول کرده گروهی ازراه خشکی وگروهی ازراه دریا بامداد
شتافتند ویاری کنندگان اهل بصره نیز بموقع (ذی قار) رسیده
باعلی ملاقی شدند ٠ علی بعداز التفات فراوان بدیشان چنان بیان

نمود که ماشمارا برای آن دعوت کردیم که درمیان ما و برادران بصریان ما آشتی کردانید چونکه ماپیکار نمی خواهیم بلکه آرزوی صلح وصلاح داریم . نخستین ایشانرا بجانب صلح وصلاح دعوت میکنیم . اکر قبول نمایند بهتر . وکرنه باز ایشان را بسوی صلح وصلاح دعوت مینمایم . اما اکر ایشان بظلم وعدوان کرایند دران صورت ما نیز چار وناچار ایشان را بزور وجبر در دایرهٔ صلاح می درآریم . بعدازان از اصحاب رسول الله علیه السلام قعقاع بن عمرورا بطریق سفارت نزد عایشه رضی الله تعالی عنها فرستاد چون قعقاع بسوی بصره روان وبخدمت ام المؤمنین عایشه واصل شده پرسیدکه ای مادر مهربان ما شماچرا دراینجا آمده هستید . کفت برای اصلاح امت آمده ام . کفت دران صورت طلحه وزبیررا بخوانید تاباایشان هم سخن رانیم وشماهم استماع فرمایید . عایشه فرمود تا هر دونشان باهم زود آمدند . قعقاع بدیشان کفت شماچرا دراینجا آمده اید کفتند برای اصلاح امت . کفت اصلاح امت عبارت ازچیست . کفتند قصاص قاتلان عثمانست . کفت شما برای قتل ششصد نفراز بصریان که برعثمان خروج کرده بودند برپاشدید . شش هزار نفر بغضب تمام ازشما جدا شده از بصره بدر رفتند . ودروقت کرفتن حرقوص بن زهیرنیز شش هزار نفر برخاسته وباشما مقابله نموده درمحافظه اش بکوشیدند . اکر بقتل دیکران نیز برخیزید قبیلهٔ ربیعه ومضرهم قیام نموده درمیان اسلام فسادی عظیم برپاخواهند کرد . آیاآن اصلاح که شمامیکویید اینست . نه نه . بل کاررا فراخور حال سرانجام باید داد . عایشه کفت درین

سفیان الفت تمام داشت • لاجرم علی خواست که اورا بشام
فرستاده حال نقض بیعت طلحه وزبیر ومظفر شدن علی دروقعه
جمل بیان کرده معاویه را ببیعت دعوت نماید • اشتر گفت جریر
رامفرست چونکه سفارت اوفائده نخواهد بخشید • ولیکن علی
سخنش را اصغا نفرموده همان جریر رافرستد • جریر بشام
درآمده بعداز تبلیغ اوامر علی و تطویل کلام وتأخیر زمان معاویه
بازگشته بیان نمود که معاویه پیراهن خون آلود عثمان وانگشتهای
بریده نائله را درمسجد شریف بر منبر نهاده و دردل اهل
شام از دیدن ان تأثیر تمام حاصل شده برای اخذ انتقام
عهد وپیمان نموده اند • اشتر بجانب علی متوجه شد وگفت
من بتو نگفته بودم که جریر را مفرست • اکنون ببین که چگونه
معاویه وقت را اغتنام واهل شام را نیز باخذ انتقام برپا کردانیده
وکار رادشوار ساخته است • جریر ازسخنهای اشتر منفعل گشته
بسوی قرقیسیا عزیمت نمود • معاویه ان فرصت را نیز ازدست
نداده جریر را بجانب خود جلب کردانید • از یکطرف علی
درکوفه ابو مسعود الانصاری را قائممقام خود گذاشته بجانب
نخیله توجه فرموده لشکر خود را تعبیه میکرد که عبدالله ابن عباس
نیز بالشکر بصره آمده همراه عسکر علی ملحق گردید • ازطرف
دیگر معاویه هم عسکر خودرا مرتب ساخته ودرفشها را بدست
عمرو بن العاصی وفرزندانش عبدالله ومحمد وغلام خود وردان سپرده
حاضر کارزار گردید • علی ازنخیله برخاسته زیاد بن النضر را
باهشت هزار وشریح بن هانی راباچهار هزار نفر تیغ گذار بمقدمة
الجیش معین کرده وخودش بجانب مداین رفته ودرانجا هم عسکر

پرسیدن احوال دعای خیر نمود • واز طرف عایشه نیز جواب را بعینه شنیده واز سلامت ماندن ام المؤمنین از زخمها بغایت ممنون ومسرور گشته وهمراه برادرش شباسب بصره فرستاده درخانهٔ عبدالله بن خلف مسکن نذیر وزبان درازی کنند گانش را ضرب وتحقیر ومقتولان طرفین را که درمیان میدان کار زار بقدرده هزار نفر تیغ گذار بابسیاری رجال کبار وسرداران نامدار افتاده بودند شمار کرده • ونماز جنازهٔ طرفین را خوانده فرمود تا همگنان را درقبری بزرگ دفن کردند • وبر تمامی متروکات بجز سلاح مهر حکومت زده باصحاب حقوق تسلیم نمودند •

ودرهنگام دخول علی بشهر نه تنها تندرستان اهل بصره بلکه زخم داران هم شتافته بیعت کردند • بعدازان جناب شاه مردان والیان وعاملان وجابیان را از خردمندان کاردان نصب ساخته وچند نفر مستوره را برای خدمت حضرت عایشه یافته بابرادرش بمدینه فرستاد • ودر اندك فرصت خود نیز بازگشته بشفاعت ام المؤمنین عایشه عبد الله بن زبیر و بعض مجرمان دیگر را نیز عفو فرمود •

از حرکات و سکنات وعلامات لحقایق ایات احنف بن قیس که ذکر خواهد شد بخوبی دانسته میشود که وقعهٔ فجیعهٔ جمل تنها از بغض وعداوت طلحه وزبیر بوقوع امده است چون قبل ازان حضرت عایشه این قیس را برای امداد دعوت نموده بود • مشار الیه نیز در وقتی که طلحه وزبیر حاضر بودند بخدمت ام المؤمنین امد وگفت در هنگام شهادت عثمان بخدمت شما رسیده برسیده بودم که من بکه بیعت نمایم • شما وطلحه وزبیر فرموده

بودید که بعلی بیعت نمای • ومن باعتماد کلام شما رفته بعلی بیعت نموده بودم • طلحه وزبیر نیز در زمرهٔ بیعت کنندکان بودند • اکنون حیزی جنین بوقوع نیامده استکه باعث نقض بیعت باشد • پس جرا ازعهد خود باز کردد • طلحه وزبیر بیان نمودند که فی الواقع ما انوقت بعلی بیعت کرده بودیم • مکر علی بعد ازان اطوار ورفتار وکفتار ومشوار تبدیل کرده بجانب اعتساف مائل شده است • احنف کفت هرچه باد اباد من نه بیعت را میشکنم ونه برام المؤمنین عایشه تیغ میکشم • بعدازان از ایشان مفارقت نموده نزد علی رفت وکفت بشما نیز عرض میکنم که من درین باب نه بخلاف عایشه حرکت مینمایم ونه بیعت رامیشکنم • بل تاتسکین این آتش فتنه که درمیان اسلام شعله زن شده است خود را باخویش وندانم بطرفی کشیده کنج عزلت میکزینم • بعدازان بمقدار شش هزار نفر ازخویشان خود بموقع حلجا نام که از بصره بقدر دو فرسنك بعید است رفته تاخاموش شدن شدت آتش قتال متمکن وبعد ازان بعسکر علی ملحق کردید • القصه درین مادهٔ اکرادکه طلحه وزبیر باصرار نمودن بیعت اظهار کرده اند محل نظر وجای تأمل است •

چون بسیاری اصحاب کرام که بصحبت ومقارنت همایون پیغمبری که محض فوز وفلاح وعین سعادت وصلاح بود متشرف شده بودند بتصاریف روزکار از صحیفهٔ این دنیای ناپایدار نابود کشته • ودوران سعادت اقتران رسول الله علیه السلام نیز تباعد ورزیده شوکت اسلامیه خلل یافته غیرت جاهلیهٔ قدیم که در قبائل عرب فراموش شده بود باز کشته • ورفتار وکردار علی که بجانب قناعت

واجرای احکام کتاب وسنت مایل بود بمزاج حریصان مال ومنال موافق نیامده درمیان مسلمین باعث جنگ وجدل و بی سبب مشروع موجب ظهور وقعهٔ عجیبهٔ جمل شده وازنفاق وشقاق سنکین دلان محاربهٔ مشؤمهٔ صفین نیز که ذکران بیان خواهد شد بظهور امده است ٠

قبل از تحریر محاربهٔ صفین برای دانستن حقایق فتنه وفساد اطوار ناهنجار وقتل نابکار محمد بن حذیفه که در مصر مستبد بود ووالیٔ مصر شدن قیس بن سعد ازطرف علی رضی الله تعالی عنه بدین وجه بیان میشود که دروقت عزیمت حذیفه بمحاربهٔ یمامه فرزند خود محمد را بعثمان رضی الله تعالی عنه سپرده بود ٠ هرچند عثمان بن عفان بعداز وفات حذیفه درمحاربهٔ یمامه در باب تربیهٔ فرزندش محمد اعتنا مینمود بااینهمه روزی ان نابکار ازسبب شرب شراب حدشرع یافته ٠ وبعدازان روی خودرا ازجمیع معاصی برتافته بطاعت وعبادت مشغول ودر انظار عوام معتبر ومقبول کشته بجهت والیٔ شدن مصر بخلیفه رجا نمود ٠ خلیفه التماسش را رد کرد وکفت تواهل ان نیستی ٠ بعدازان برای رفتن بجانب مصر ویافت شدن درمحاربهٔ بحر اجازت کرفته درمحاربهٔ ذات السواری که در صحف سالفه ذکران سبقت ورزیده است یافت شده ٠ وبسبب ملازمت ومداومت زهد وتقوی درمیان مردمان سرافراز کشته درحق عثمان رضی الله تعالی عنه زبان را دراز ودراکثر مجالس ومحافل بذم وقدح آغاز کرده چنانچه روزی بعض هدایارا که عثمان بن عفان ازطریق محبت وشفقت بدو فرستاده بود درمسجد شریف بحضور

عام ابراز کرد و گفت ای بندگان خدا ببینید که عثمان بن رشوت میفرستد و میخواهد که مرا از راه خدا برگرداند • اما من دین خود را بمال دنیا تبدیل نمی توانم کرد • فی الجمله آن بی حیای بلا با اظهار زهد و ورع خلق را از خلیفه متنفر گردانیده آلت قتل آن صاحب حیا و حیا گردیده • بعد از آن بمقاومت قیس بن سعد که در هنگام خلافت علی کرم الله وجهه والی مصر شده بود مقتدر نشده و بطرف گریخته بقتل رسیده است • در بحث قتلش روایتها مختلف هستند • گرچه بسیاری مورخین چنان مینویسند که آن حق نشناس بعسکر عمرو بن العاصی در غزه قتل شده است • اما چون معویه عمرو بن العاصی را بعد از محاربه صفین باستیلای مصر فرستاده بود پس روایت های مذکوره مقارن صحت نیستند • و بخاطر چنان میرسد که ممکن که محمد بمعاونت هواداران از مصر گریخته بغزه رفته و قلعهٔ غزه را ملجأ خود ساخته • و بعد از وقعهٔ صفین عمرو بن العاصی والی مصر شده و او را بغفلت انداخته قتل نموده باشد • اگرچه این ماده بسیاق وقایع مناسب مینماید اما هیچ کدام مورخ آن را ننوشته است • بلکه ایشان زمان را هم باهم آمیخته اند • والله اعلم بالصواب • هرچه باداباد عاقبت الامر آن نامراد صاحب فساد هم بجزا و سزای خود رسیده باو زار وخیانت بسوی دار آخرت رفته است •

چون معویه دید که اهل مصر قیس بن سعد را در هنگام وصول بصورتی خوب قبول و تنها بعض ساکنان قلاع منیعه که محبت عثمان در دل و جان داشتند از اطاعتش عدول نموده و قیس هم بر قدر تشان چندان اعتنا نکرده دیگر ان از بیعت علی می دزدند •

پس مصلحت سازی وکار پردازی قیس را درمصر مانع حصول مرام خود دانسته بطریق تشویق طلب خون عثمان بسویش مکتوبی روان نمود ۰ چون قیس جوابش را درمیان ردوقبول گذاشته بود لاجرم بدوچنان نوشت که تودرجواب نه تقرب ونه تباعد نشان داده هستی ۰ اکنون ازتو جواب قطعی میخواهم ۰ قیس دیدکه معاویه فریب میخورد پس التماسش را آشکار اردوباب مکاتبه‌را بتحریر الفاظ شدیدسد نمود ۰

چون معاویه از طرف قیس بن سعد نا امید شد باز بطریق حیل ودسایس که دران مهارت تمام داشت رفتار ومائل بودن قیس را درطلب خون عثمان بصورت آشکار اظهار مینمود ومیگفت قیس همراه ما اتفاق دارد زیراکه دوستان عثمان را که درمصر متوطن هستند نمی آزارد ؛ محمدبن ابی‌بکر ومحمد بن ابی جعفر برین حال مطلع شده زود بعلی خبر فرستادند جون دیگر دوستان علی نیز آنرا بسوی علی تحریر نموده بودند ۰ پس علی مکتوب ایشانرا بحسن وحسین وعبدالله بن عباس ومحمد بن جعفر نشان دادوگفت ممکن‌که اینهم یکی از دسایس معاویه باشد ۰ عبدالله بن عباس گفت هرچه باد اباد بااینهمه مصلحت آنستکه پردهٔ شک وشبهه ازمیان مرتفع شود ۰ محمدبن جعفر گفت برای رفع چنین شبهه باید که بقیس بن سعد امر نماید تا هواداران عثمان راهرچه زودتر در دائرهٔ بیعت و اطاعت درآرد ۰ اگر بامر شما امتثال ورزیده کارراسرانجام بدهد بهتر ۰ وگرنه اورا ازکار عزل نماید ۰ فی‌الجمله علی بوفق رأی محمد بن جعفر عمل نموده برای اجرای مادهٔ مذکور بقیس تحریر فرمود ۰ قیس درجواب

نوشت که چون دوستداران عثمان کنج عزلت اختیار کرده بما زیانی نمی رسانند • پس ایشانرا حرکت دادن مناسب نمی بینم • چونکه اگر ما ایشانرا بتنگ آریم هر اینه از ما رنجیده و بطرف معاویه رفته در کارزار شریك خواهند شد • لاجرم ایشانرا بحال خود گذاشتن افضل واولیست • علی باز مکتوبش را بخویشاوندان خود نشان داده و بعد از مشورت موافق رأی محمد بن جعفر محمد بن ابی بکر را والیٔ مصر گردانید •(دیگویند پیش از وی والیٔ مصر اشتر شده بود و از وفات نمودنش در راه بجایش محمد بن ابی بکر والی شده است)

فی الجمله قیس بن سعد دیدکه قدر وقیمت صداقت شناخته نمی شود از طرف علی بغایت ملول شده و ملك مصر را بمحمد سپرده بسوی مدینه بشتافت • در هنگام وصول از یك معاملهٔ نامعقول مروان بن الحکم که محافظ مدینه بود دلگیر شده باز بجانب علی میل نمود • معاویه از ین حال آگاهی یافته و بغایت خشمناك گشته بمروان چنان نوشت که اگر باصد هزار نفر لشکر جرار بعلی یاری مینمودی از رنجانیدن قیس افضل و اولی بود • وا اسفا شخص چنین خردمند با این افکار بلند از معاملهٔ نادان پسند تو بدام هوای علی پابند گردیده است •

کار نخستین محمد بن ابی بکر درمصر آن شدکه هوداران عثمان را ببیعت وتبعیت علی جبر نموده گفت اگر کسی آرزوی نشستن درمصر داشته باشد باید که بعلی بیعت نماید • وگرنه هرچه زودتر ازمصر بدر رود • هواداران عثمان برای تأمل آن مهلت

خواسته هنوز طرفین در مباحثه بودند که محاربهٔ صفین بظهور آمده مسئله مبدل کشت ٠

بیعت عمرو بن العاصی بمعاویه

درهنکام محاصرهٔ عثمان بن عفان عمرو بن العاصی باد و فرزندش عبدالله و محمد بجانب فلسطین روان و درانداک زمان سهادت عثمان را شنیده مانند پیر زنان نالان و کریه کنان بسوی شام پویان کردیده و درهنکام وصول خبر خلافت علی راسنیده بعنایت مکدر کشت ودر پی آن خبر خروج عایشه وطلحه و زبیر شنیده اردل وجان سادان وخندان ٠ اما بعدازان از استماع خبر ظفر علی بازمحزون ودلخون شده بودکه ناکهان ازامتناع ورزیدن معاویه از بیعت علی وقیام نمودنش بجهت طلب قصاص خون عثمان اکاهی یافته مانند غنچه بشکفت و فرزندان خودرا خواند وکفت میخواهم که نزد معاویه رفته باوی اتفاق نمایم ٠ شمادرین باب چه مصلحت می‌بینید ٠ عبدالله سخن اغاز نمود و کفت ای پدر مهربان چون پیغمبر علیه السلام وشیخین رضی الله تعالی عنهما تاهنکام ارتحال دار بقا ازتوراضی بودند پس مقتضای دیانت و انسانیت انست که تاساکن سدن فتنه درخانهٔ خود نشسته درهیچ چیز دخل نمایم ٠ فرزند دیکرش بنام محمد زبان بیان بکشاد وکفت ای پدر توهم رکنی ازارکان این ملت هستی پس شایان نیست که این کار بیدخل وتوسط توسر انجام پذیرد ٠ عمرو بن العاصی بفرزند خود عبدالله کفت نصیحتت برای آخرت ورأی برادرت نیز بجهت دنیا سودمندست ٠ پس بدین دوافکارمن دنیاواخرتم را معمور میکردانم ٠ وهردورا باخود

اختیار عزلت باخویشان خودکه عدد سان قریب بنج هزار نفر
بالغ می‌سد قرار داده بود که فرزندش عبدالله عرق غیرتش‌را باز
بحرکت آورد وکفت ای‌بدر می‌دانم که تو نه‌ازمضمون حدیث شریف .
بل از بیم ذوالفقار علی وشمشیر دلاوران بنی هاشم دوستان قدیم
وهم افکار ان‌صمیم‌را کذاشته از عزیمت نخستین خودبرمی کردی .
زبیر کفت نه نه بلکه من بیش علی سوکند خورده‌ام لاجرم نمی
توانم که نقض عهد نمایم . عبدالله کفت کفارت یمین سهلت که
نقض عهد اولی الالباب . القصه عبدالله افکار بدر خودرا بکفتار
غیرت انکیز بر کردانیده بکفارت یمین غلامی راآزاد کرده بکارزار
قرار داد . وبیست هزار نفر دلاور ازطرف علی وسی هزار
دیکر ازطرف عایشه درموقع قصر عبیدالله بن زیاد صفوف جدال
وقتال را آراسته چنان محاربهٔ خونخوار بهم سایدندکه چندین
هزار بندکان بروردکار ازطرفین شربت مرك بیاشامیدند . طلحه
نیز بیك تیر جان سکار زخمدار کشته وخون زخمش نیستاده درهنکام
وصول ببصره وفات نمود . زبیر نیز زخمدار شده ازکار
فروماند . اکرچه علی دران اثناهم مرد مارا بجانب صلح
وصلاح میخواند اماعایشه برشتر سوارشده ودرمیدان حرب درامده
ونائرهٔ قتال تیز ترکردیده جنکاوران طرفین بدیع ونثرا متاع حیات
مشغول بودندکه بروایت مرجح قعقاع یکمرقهٔ لشکر فرستاده وپی
شترعایشه‌رابریده محمل‌رابرزمین انداختند . وازطرف علی‌نیزحمله‌های
شدیداورده‌عسکربصره‌راسکست‌داده . وازتاخت‌وتاراج‌منع‌کرده
محمد بن ابی بکررا فرستاده محمل همشیره‌اش عایشهٔ صدیقه ازمیان
مقتولان برداشته وخودش نیز در پی آن بزیارتش رفته بعد از

باب افکار توچیست • کفت چارهٔ آن همان تسکین فتنه وفسادست •
چونکه اکر فساد ازمیان برخیزد حال ان کسان که برعثمان خروج
کرده بودند نیز تباه میکردد • بایدکه این فرصت را ازدست
مدهید • والت خیر شده مارا درمعرض بلا میفکنید تابحسن عاقبت
نائل میشوید • اکرماهم بمقاومت برخیزیم • هرانیه هردو
جانب ماهلاك خواهدشد • عایشه وطلحه وزبیر رأی قعقاع
رابحسین نموده کفتند اکر رأی علی نیز چنین باشد صلح وصلاح
مقررست • بس قعقاع نزد علی آمده وقوع حال را بیان نمود •
آنهم برحسن رأیش افرین خواند • دران اثنا بسیاری کسان از
اهل بصره آمده [illegible] کردند • وامید صلح وصلاح نیز
قوت تمام یافته [illegible] ان [illegible] که برعثمان خروج کرده
بودنداز انجمله [illegible] کار نافرجام خودهم [illegible] سان کشته وفائدهٔ خودرا
درالقای فساد [illegible] ربیعه ومضر ودیکر قبائل که
دربصره مسکن داشتند بردلاوران ربیعه ومضر وغیرهما که ازکوفه
آمده بودند شبخون [illegible] فساد را ازسر نوتیز کردانیدند •
اکرچه طلحه وقوع آرا بعلی وعلی نیز بطلحه نسبت داده یکدیکررا
متهم ساخته بودندا مادرحقیقت حال فساد قاتلان عثمان بوده است •
فی‌الجمله روزی علی بازبیر ملاقات کردو کفت آیا بیادنمی آری که
وقتی ماهردو درحضور فیضکنجور رسول الله علیه السلام حاضر
بودیم که ذات مبارك شان بجانب تومتوجه شده فرموده بودند که ای
زبیر عنقریب فسادی بظهور خواهدامد وتو درآن فساد بعلی ظلم
خواهی کرد • کفت آری یاد دارم اما سوکند میخورم که من
درین کار داخل نخواهم شد • بعدازان ببصره رفته برای

علی پیاده شده بتشویق جماعت بعد می رفت که ناکهان غلام معاویه
احمر نام پیش روی شیر یزدان برامده غلام علی بنام کیسان نیز مانع
احمر می شدکه احمر غالب شده کیسانرا بقتل رسانید پس علی مانند
غضنفر براحمر حمله اورده واز نطاقش کرفته چنان برزمین زد که
استخوانهایش شکسته باخاك یکسان کردید ۰ بعد ازان علی
قبیلهٔ ربیعه که درمیمنه محاربه میکردند بسرعت تمام رفته افرادشرا
تشجیع وسردار انرا تلطیف نموده برلشکر دشمن مسلط
کردانید که اشتر هم براسب سوار شده ازانجا بکذشت
وجماعت ابن بدیل که پای ثباترا برزمین استوار کذاشته جنك میکردند
یاری نموده ۰ ودردل آن طوایف که بشکست خوردن نزدیك بودند
لاز بان علی شوق کارزار انداخته و بازصفهای عسکرشام راچنان
بتنك اوردند که چهار صف لشکر دشمن راکه سبقت ورزیده بودند
برهم زده بازکردانیدند ۰ اکرچه طائفهٔ بدیل باقاریان قرأن
برخیمهٔ معاویه حمله اورده بودند ۰ اماجانبازان شام اطراف بدیل را
کرفته بقتل رسانیدند ۰ بعد ازان رایت را عمار بن یاسر برداشته
بجنك دوام میکرد که اشتروی را درمحل خطر دیده وزود امداد
فرستاده وازجای هولناکش رهانیده نزد خوداورد ۰ لشکر شام
نیزچارو ناچار بازکشتند ۰ اکرچه ازطرف علی حمله های شیرانه
می اوردند اما ازجانب عسکر معاویه نیز درمقابلهٔ شان ثبات می
ورزیدند ۰ چون درین اثنا معاویه دیدکه درمیان لشکر شام
ازمردن شیخ حمیر ذی الکلاع وعبیدالله بن عمرو و بعضی سرداران دیکر
ضعف حاصل شده است ۰ لاجرم زود براسپ سوار شده ومانند
دودبحرکت امده سربازان شامرا دلیر کردانیده نائرهٔ حرب وقتال را

چنان باستعال اوردکه جنکاوران طرفین‌درمیدان اقتران‌دست خودرا تاتار یکی شب ازضرب طعن بازنداشتند • روز دیکر درمحار به شدید عمار بن‌یاسر هم‌مقتول شده وعلی ازوفاتش بغایت اندوهناك کشته فرمودتاهمکسان بیکبارکی‌درجوش وخروش‌آمدند • چنانچه فرقهٔ ربیعه وابن‌عباس حله‌های غضنفرانه اورده سبقت‌می‌ورزیدند صاحب لوأعتبه بن‌هاشم نیز رعمرو بن‌العاصی حرکت نموده‌ولشکر طرفین باهم آمیخته وعتبه نزدیك عمروشد وکفت ای ناخدا تودین‌را بمصرفروختی • عمرو کفت من‌برای والی‌شدن مصرجنك نمی کنم بلکه انتقام خون عثمان میخواهم • ازطرف دیکر علی نیز نزدیك معاویه شد وکفت ای‌بی‌انصاف اینقدر بندکان خدا برای ماهلاك می‌شوند • بیاتامحار به‌را تعطیل نموده ماهردو باهم مبارزه نمایم • وهرکه ازمازنده ماند حکومت نیزبوی‌عائدکردد • عمرو بن‌العاصی معاویه را کفت علی خوب انصاف کرده است • توهم زود بمیدان درای • معاویه بدو جواب دادکه فی‌الواقع علی انصاف نموده است • اماتو بی انصافی می کنی • بعد ازان معاویه خودرا ازمبارزه باز کشید • واسیران محار به را ازطرفین آزاد کردند وشب همه شب تاهنکام بامداد محاربه ممتد کشته از یکطرف اشتر برمیمنه وابن عباس نیز برمیسرهٔ لشکر شام مانند شیران خون اشام اقتحام وازطرف دیکر علی نیز بهرجانب شتابان شده وعرق شجاعت‌دلاورانرا بحرکت اورده اشتیاق کارزارمیداد • وچون جنکاوران طرفین بفریاد وصدا استعمال سلاح مینمودند لاجرم نامش را (لیلة الهریر)نهاده‌وفرداکه روز جمعه بودسواران اشتر بر لشکر شام‌بشدت تمام حمله‌اورده وعلی هم‌بدوامدادرسانیده

علمدار شام را بیجان کرده قدم لشکر معاویه را از هر طرف متزلزل نمایند که عمرو بن العاصی از مشاهدهٔ آنحال زوال کوکب اقبال معاویه را بیقین دانسته کفت اکنون مصلحت انست که هرچه زودتر عسکر شام مصاحف شریفه را برسر نیزه ها بسته بهوا بردارند ۰ و برای تعطیل حرب باواز بلند بکویند ای برادران بیایید تا این کتاب الله درمیان ما حکم نماید ۰ اکر از طرف علی قبول نمایند ما ازین ورطهٔ هولناك بآسانی رهایی می یابیم ۰ واکر درمیان ایسان اختلاف واقع کردد درانصورت کارما بوجه احسن سرانجام می یابد ۰ معاویه افکار عمرورا پسندیده فرمود تامانند کفتهٔ او اجرا کردند ۰ ازطرف علی بسیاری کسان بمجرد مشاهدهٔ ان دست خودرا از استعمال سلاح بازداشته کفتند مابکتاب الله اطاعت می نماییم ۰ علی بدیشان توجه نمود وکفت ای برادران بدانید که معاویه وعمرو بن العاصی وحبیب وابن ابی سرح وضحاك ازان ذوات نیستند که بکتاب الله اطاعت نمایند ۰ چونکه من ایشانرا ازکودکی تاجوانی می شناسم ۰ درهنکام طفلی اشر اطفال ودرزمان رجولیت هم اشر رجال بودند ۰ اکنون مغلوبیت خودرا محقق دانسته بطریق حیل شمارا فریب می دهند ۰ چون شاهد ظفر رونما شده است باید که ازدیدار آن محروم نمانیم ۰ آیا این نبردما که با ایشان می کنیم برای اجرای احکام اوامر خدا نیست ۰ برین کلام مسعر بن فدك تمیمی وزید بن حصین الطائی ودیکرهم بعض ازقاریان قرأن جواب دادند که ممکن نیست که مادعوت ان کسانرا که مارا بجانب حکم کتاب الله میخوانند قبول نماییم ۰ توهم بکتاب الله اطاعت نمای وکرنه ترا کرفته بدیشان می سپاریم ویا کاریکه باعثمان نموده ایم درحق تونیز بجا می آریم ۰

علی کفت اکر بسخن من کوش میکذارید باید که محاربه نمایید ۰
وکرنه هرچه بخواهید بدان کار کنید ۰ کفتند زود اشتررا خبر
بفرست تا کارزار ترك نماید ۰ اکرچه علی یزید بن هانی را برای
ترك نمودن محاربه بجانب اشتر فرستاده بود ۰ امااشتر جواب
داد که من محاربه را ترك نخواهم کرد ۰ چونکه دامن مقصود
عنقریب بچنك خواهد افتاد ۰ القصه از کفتارورفتار اشتر نامدار
افکار وکردار تارکان کارزار ازطرف شیر پروردکار بکلی برکردیده
واثار ناکوار فتنهٔ جانکسار برناصیهٔ شان آشکاراکشته چنان
حرفهای دلفکار برزبان راندند که زود شخصی کار کذار نزد
اشتر رفت وکفت اکردست خودرا از پیکار برنداری تارکان
کارزار صاحب ذوالفقار را قتل خواهند کرد اکرچه اشتر از
بیم قتل خلیفه دست را ازنبرد برداشته ونزد علی آمده برای دوام
پیکار الحاح واصرار بسیار کرده بود فائده نبخشید ۰ بلکه درمیان
حاضران منازعه ومشاتمه بظهور امده نزدیك بود که اتش هرج
ومرج بدیکران هم سرایت کرده اطراف واکناف را بسوزاند
اما علی زود نعرهٔ براورده حاضرانرا خاموش کرداینده ۰ واشعث
بسخن اغاز نمود وکفت اکر بخواهید من نزد معاویه رفته افکارش
را بدانم ۰ فی الجمله اشعث برضای علی نزد معاویه رفته پرسید
شماچرا مصاحف شریفه را بالا کرده بودید ۰ کفت برای دعوت
نمودن شما باجرای حکم کتاب الله بود ۰ ومیخواهیم که ازطرفین
دونفر حکم نصب شده موافق امر خدا درمیان ماحکم نمایند
اشعث رأی معاویه را پسندیده وزود بازکردیده بعلی تبلیغ نمود
چون همکنان بران راضی شدند ۰ پس ازطرف معاویه عمر

بن العاص انتخاب شده • ازطرف علی نیز قاریان قرآن خواستندکه ابوموسی الاشعری را انتخاب نمایند • اگرچه علی افکار ورفتار مخصوصه ومخالفت سابقهٔ ابوموسی رایکان یکان بیان وعدم امنیت خودرا نیز ازوی تکرار بتکرار نشان داده گفته بودکه برای سرانجام اینکار شخصی دیگر انتخاب واختیار بایدکرد • چونکه ابوموسی درینکار هرگز بکار نخواهد خورد • امار ئیسان وقاریان قرآن که بعدازان باخارجیان ملحق شده بودند چنان بیان کردندکه چون ابوموسی مردیست بیغرض وبیعوض بنابرین انتخابش ازهمه افضل واولیست • وبغیراز وهم دیگر برانمی خواهیم • پس چار وناچار ازطرف علی نیز ابوموسی را انتخاب واختیار نمودند • ولیکن ابتدا عمرو وابوموسی چنان بیان کردندکه اگراز سبب حکم نمودن مابما واهل وعیال ماضرری لاحق نگردد قبول می کنیم • والافلا • بنابرین درینباب ازطرفین عهدومیثاق گرفتند • بتاریخ سی وهفتم سنهٔ هجرت سنید وثیقهٔ حکم بقیدقلم آمده شاهدان طرفین بجز اشتر امضای خودرا بران وضع نمودند • اگرچه اشعث اشتر رابرای امضا اصرار والحاح کرده بود • باانهمه اشتر اشعث راتهدید شدید نموده درعزیمت خود ثابت قدم ماند • فی الجمله حکمین برای حکم تاماه رمضان واگر اقتضا نماید بجهت تأخیرمدت نیز مرخص شده موقع دومة الجندل راکه درمیان کوفه وعراق درخطهٔ اذرح بوداز سبب وسط بودنش حکمگاه قرارداده مبارزان طرفین دست خودرا ازکارزار باز کشیدند اگرچه بعدازان هم بعض کسان نزد علی کرم الله تعالی وجهه رفته برای اعادهٔ محاربه مصلحت داده بودند • اماعلی درعهد خود ثابت قدم

مانده جواب داد که بعداز اظهار رضا واقرار رجوع نمودن جائز نیست • وکسانیکه ازقریهٔ حرورا امده بودند تحکیم حکمین راتصدیق نکرده بجای خود بازگشتند • ومبارزان طرفین هم ازهم مفارقت ورزیده وعلی بجانب کوفه رفته برقبر حباب که درغیابش وفات نموده بود ایستاده ترحم نمود • بعدازان درکوفه در امده واز فریاد وفغان گریه کنندگان وارثان مقتولان تأثیری تمام حاصل کرده تارسیدن قصر امارت نام جناب یزدان را بر زبان رانده الله الله میگفت •

(مقتولان نامدار درکارزار صفین)

ازطرف علی یکی حدب بن زهیر الازدی است که ازاصحاب بود دوم حزیمه بن ثابت است که درابتدای کاربمیدان کارزار نه در امده بود ولیکن بعد از وفات عمار بن یاسر حدیث شریف رسول الله علیه السلام راکه درحق عمار فرموده بودندکه عماررا اصحاب بغی قتل خواهند کرد • بیادآورده شمشیر برکشید وتامقتول شدنش همراه معاویه بجنگ مشغول گردید • سوم سهیل بن عمرو استکه از بدریان واصحاب کرام بود • چهارم حالد بن ولید استکه هم ازمهاجرین وهم از اصحاب کرام بود • درحق اویس قرنی اختلاف واقع شده است • ازطرف معاویه نیز حابس بن سعد الطایی بقتل رسیده است •

جون بقدر دوازده هزار نفر محاربهٔ مذکوررا تقبیح نموده وازعلی جد اشده درقریهٔ حرورا نام فرودامده شبث بن عمرورا امیر حرب وعبیدالله الکوا را پیشوای نماز ساخته گفتند بیعت بخدای تعالی است • وطریق حق امر بالمعروف ونهی عن المنکر وادارهٔ مملکت

هم شوراست وخلافت وامامت را انکار کرده وحکم کردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی که ریختن خون مسلمانرا مباح کرده بود کناه عظیم میشمردند ۰ پس اسلام بسه فرقه متفرق کشته وعلی ازتفرقهٔ اسلام بغایت دلتنك شده بعبدالله بن عباس کفت بایدکه بده حرورارفته اهل خروج‌را بکوکه تمادرضلالت‌هستید ۰ اماتاامدن من با ایشان مباحثه مکن ۰ عبدالله بن عباس بقریهٔ حرور ارفته باخوارج ملاقات کرد اما از بی صبری درمیدان‌مباحثه‌و مناظره نیز درآمده بیان نمودکه سماجرا نصب حکم‌راجایز ندیده‌ازما جداشدید ۰ وایهٔ کریمه‌راخواند وکفت چون جناب خدادر قرآن شریف رای نصب حکم درمیان زوجین امر نموده است ۰ لاجرم در اختلاف امت نصب حکم بطریق‌اولی‌جایزمی نماید ۰ کفتند فی‌الواقع خدای تعالی در میان زوجین واختلاف حرث وصید بنصب حکم امر نموده است ۰ ولیکن در چنین امر عظیم یعنی بریختن خون مسلمین حکم دونفر نفر موده و بغیر ازان‌حکم کردانیدن شخصی‌مانندعمرو بن‌العاصی هرکزجایزنیست ۰ چونکه حکم‌را بایدکه عدل باشد ۰ اکرعمروعادل میبود دس‌ماجرا باوی‌جنك میکردیم ۰ ایامحاربهٔ صفین برای دراوردن چنین‌کسان دردائرهٔ حکم کتاب‌الله‌نبوده است ۰ اکنون شما درمیان‌خود سند موادعه را نیزکه مخالف حکم کتاب‌الله است نوشته قبول کرده‌اید ۰ هنوز ایشان درین مباحثه بودندکه علی نیز رسیده درمیان مجلس درامد ۰ وازمباحثهٔ عبدالله که مخالف رأیش بود دلتنك شده بحاضران چنان خطاب نمود وکفت ای‌حضرات میدانیدکه نصب حکم بافکار من‌نبوده ۰ بل‌برأی وافکار جمهور

شده‌است بااینهمه‌چون بموجب‌قول کتاب‌الله‌حکم‌شرط‌شده‌است ۰
پس این رجال را که می‌بینید من‌حکم نساختم ۰ بل‌حکم کتاب‌را
قبول کرده ام‌زیرا که کتاب خود بخود حرف نمی‌زند بلکه رجال
باوی نطق می کنند ۰ بااینهمه باتباع حکمی که مخالف امر خداباشد
مجبورهم نیستیم ۰ سند موادعه نیز محض برای صیانت خون
مسلمین‌قبول شده‌است ۰ واگردرمیان مدت‌مذکور مخالفت‌بمسالمت
مبدل گرددچه زیان دارد ۰ اکنون باید که ماباهم‌بکوفه برویم ۰
چون کلام‌شیر یزدان‌باتمام رسید همکنان‌بنطقش حیران‌شده ازمخالفت
سابقه ندامت‌را اظهار کرده عزیمت‌را بجانب کوفه باهم قرار داده
بانقضای مدت معین منتظر کشتند ۰

(صورت حکم حکمین)

بعدازمرورمدت موادعه که‌عبارت ازمدت‌شش‌ماه‌بود علی‌رضی‌الله
تعالی عنه برای فرستادن همراه ابوموسی بدومة الجندل عبدالله
بن‌عباس رابجای خود پیشوای نماز وشریح بن‌هانی را برچهار
صدنفر سردار ساخت وکفت درهنکام ملاقات بعمرو بن‌العاصی
ازطرف من‌بدین‌وجه بیان کن که ای‌عمرو حق‌رادیده ودانسته پنهان
مدارو برای‌حطام دنیا ازجادهٔ عدل‌عدول منمای تادرهنکام مفارقت
ازدنیاز بانکار وشرمسارنشوی ۰ و بدان‌که برداشتن‌چنین‌بارمسؤلیت
هرکز جائز نیست ۰ ازطرف معاویه نیز عمرو بن‌العاصی برچهار
صدنفررئیس شده‌بجانب دومة الجندل عزیمت‌نمود ۰ چون‌شریح
حرفهای علی را یکان یکان بدو بیان نمود ۰ عمرو بسخن آغاز کرد
وکفت من‌کی بامشورت علی حرکت کرده ام‌که امروز هم‌سخنش
راکوش نمایم ۰ شریح ازکلامش برنجید وکفت ای‌فرزند نابغه

چون ابو بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما باعلی استشاره کرده برأی اوعمل می نمودند • پس تو کیستی که نفس خودرا چنین مزیت می دهی • اکرچه بعدازان هم بعضی دشنامهایش داده بودولیکن عمروجواب نداده جداشد • اورده اندکه عبدالله بن عمر وعبدالرحمن بن ابی بکر وعبدالله بن زبیر وعبدالرحمن بن الحرث وعبدالرحمن بن عبد یغوث وابوجهم بن حذیفه ومغیره بن شعبه و بموجب بعضی روایات سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیزدرانجاحاضر بودند چون عمرو بن العاصی در پنهانی نیت آن داشت که فرزند خودرا بحیلهٔ خلیفه کرداند بنابرین درهر بارکه اجتماع میکردند در تعظیم وتکریم ابوموسی بدرجهٔ مبالغه می نمود که تاابوموسی سخن نمی کفت یك حرف هم برزبان نمی راند وهمچنین آهسته آهسته ابوموسی راجسارت سخن کفتن داده ودراخر اجتماع خودش بسخن آغاز کرد وکفت ای ابوموسی می دانی که عثمان بن عفان بظلم قتل شده است ومعاویه وقومش ولی اوهستند • وچون معاویه درمیان قوم عرب صاحب حسب ونسب است • ودرحسن سیاست هم مهارت تام دارد • اکرچه دراسلام قدم ندارد امااز سبب مصاهرت وکتابت رسول الله حق تقدم هم پیدا کرده است • پس چرادرخلافتش تردد می نمایی • ابوموسی کفت آری می دانم اما اکر خلافت بنسب می بود ابرهه بن صباح مستحق ترمی شد ولکن دراسلام خلافت برسوخ وقدم ودرامردین بفضل وقدم حاصل میشود • واینهمه صفات در علی جمع شده اند • بغیر ازین درباب شریف النسب بودنش نیزشبهۀ ندارد • مکرچه فائده که اکنون درمیان اسلام اختلاف فراوان واقع شده است ورفع آن هم بجز عزل علی ومعاویه صورت نمی بندد •

لاجرم مصلحت آنست که عبدالله بن عمر بن الخطاب بجهت خلافت انتخاب کردد ۰ عمر و کفت عبدالله بن عمر باداره چنین امر عظیم استعداد کافی ندارد ۰ آیادرحق فرزندم چه می فرماید ۰ ابوموسی کفت برای فرزند توچیزی نمی کویم ۰ می‌دانم که صادق و فهیم‌ست ۰ اماچه فائده که تواوراهم دردریای فتنه انداخته لیاقتش را سلب کرده هستی ۰ بنابرین آنهم استحقاق خلافت ندارد ۰ چون عمرو ازکار فرزند خود نا امید شد ۰ پس دامن معاویه را باز چست کرفته وحسن سیاست ودرجهٔ کفایت ودرایتش را بمبالغهٔ تمام بیان و بجهت انتخاب خلافتش التزام برالتزام می نمودکه ابوموسی بدو متوجه شد وکفت ای عمرو چون عرب بعد ازکار زار چنین خونخوار تکیه برتو زدند ۰ پس ایشانرا بازدرکرداب بلاانداختن انصاف نیست ۰ عمرو کفت شما بفرمایید تاانرابجا آریم ۰ ابو موسی کفت اکنون مصلحت آنست که ماهردو علی ومعاویه‌را از مسند خلافت عزل نماییم ۰ و بعد ازان اسلام بتأمل فراوان باهم مشورت کرده ذاتی‌راکه درحق همکنان نیکخواه ودراجرای امور منافع جمهور ید طولی داشته باشد برای خلافت انتخاب نمایند ۰ عمرو ابن العاصی کویا ازروی حق شناسی بر رأی ابوموسی افرین خواندوکفت آری رأی‌رزین و فکرمتین نیز همین است ۰ بایدکه زود درمجمع ناس درآییم ۰ واین‌رأی صوابرابحاضران‌اعلان‌نماییم القصه بعد ازحصول اتفاق‌واتحاد طرفین ابو موسی بمجمع درامده بسخن کفتن حاضر شده بود که عبد الله بن‌عباس بپهلو یش نزدیك شد وکفت چنان می نمایدکه این حریف ترا فریب داده است ۰ بنابرین مصلحت آنست‌که نخستین فتح کلامرا بدوتکلیف نمای‌و بعد

ازان انچه مقتضای رأی صائب و ساسب فکر ثاقب باشد اظهار فرمای ۰ ابوموسی بسخن عبدالله کوش نداده بجانب حضار متوجه شد و کفت ای ناس بدانیدکه ماهردو دررای وافکاری که درحق ملت انفع واصلح باشد اتفاق نمودیم ۰ یعنی علی ومعاویه‌را خلع کرده امت را مخیرومختار میکر دانیم تا یکذات ستوده صفاترا که افضل واولی باشد برای خلافت انتخاب نمایند بعد ازان عمرو دهن پرمکر را باز و زبان حیله وغدر را دراز کرد وکفت ای ناس چنانچه ابوموسی دوست خود علی راخلع کرده است من نیز اوراخلع کردم ومعاویه‌را که ولی عثمانست وعثمان هم بظلم شهیدشده است ابقانمودم ۰ وچون معاویه در باب حسن سیاست مهارت تمام دارد بنابرین ازهمکنان برای این مقام احق والیقست ۰ برین کلام ابن‌عباس باابوموسی ملامت کردن کرفت ۰ ابوموسی کفت چه بدانم که این‌غدار مکار مرابازی می‌دهد ۰ بعدازان روی بسوی عمرو کردانیده بعض حرفهای سخت برزبان آورد وکفت چون تودرحق من غدر کردی پس جناب روردکار تراهم درکارو باروافکار ناسازکارت موفق نکرداند ۰ بعدازان چنانچه ابن‌شریح ازجای خود برجسته عمرورا باتازیانه‌زده بودعبدالله ابن‌عمر رضی الله تعالی عنه نیز بروحمله آورده دست بردمی نمودکه بعض کسان درمیان‌شان درآمده از یکدیکر جدا کردند ۰ پس ابوموسی بجانب بیت‌الله وابن‌عباس وابن‌شریح نیز نزدعلی رفته حقیقت‌حال را ازسرتا پایان نمودند ۰ علی کرم‌الله تعالی وجهه ازغدر ومکر معاویه وعمرو بغایت محزون ومکدر کشته هر بامداد بعداز نمازدست نیاز بدرکاه خالق بی‌انباز برداشته‌درحق معاویه و یاورانش بدعا وکاه و بی‌کاه بادل حزین برطبع پرکین‌شان

نفرین کردن کرفت • واین معامله علی‌را شیعه هاکو یامیراث محبت ایراث یافته رافضی شدند • معاویه نیزا نراشنیده بمقابلهٔ بالمثل برپا شده واکرچه علی تنها درحق اهل بغی وفساد طعن وتشنیع می‌نمود • ولیکن شیعه هاکو یا بسنت علی پیروی می‌کنند • العیاذبالله درحق شیخین مقدسین نیز که ایشانرا ازآتش پرستی رهانیده دردین حق درآورده بودند زبان‌درازی میکنند • اکران ذوات بزرکوارایشانرادر دائرهٔ دین‌اسلام داخل نمی کردندآیا فضیحتی چنین‌درخاطرشان خطورمی‌نمود نه‌نه • پس‌این‌چه غفلت‌وحماقت وچه‌عنادوجهالت‌است • خدای‌تعالی‌جمیع‌اقوام اسلامیه‌را ازچنین چیزهای نامعقول نکاه داشته توفیق اتفاق واتحاد دهاد • بحرمت سیدالمرسلین وآله الامجاد

(جلد نخستین‌تاریخ اسلام‌ختام یافت)

انشاءالله تعالی بعدازین درجلددومین اختلاف خارجیان وامتناع ورزیدن‌اهل‌کوفه‌ودیکرطوایف‌عرب‌بنصرت‌علی‌رضی‌الله‌تعالی‌عنه برای ترتیب عسکر بجنك معاویه که خلافت را غصب کرده بود • وکیفیت اختلاف درمیان اسلام وایراث ضعف بخلافت صادقه • واتفاق‌نمودن سه شخص‌بقتل علی‌ومعاویه وعمرو بن‌العاصی برای رفع اختلاف اسلام • وشهادت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌تعالی‌وجهه وکذاشتن امام حسن رضی‌الله تعالی عنه خلافت را بمعاویه • وبرخاستن حسین رضی‌الله تعالی عنه برای خواستن حق‌وشهید شدنش • وظهوراختلاف عظیم‌درمیان اسلام واستنکاف‌ورزیدن معاویهٔ خورداز خلافت وضعیف‌شدن بنیهٔ اسلام ازسبب اختلاف ایشان ونشستن مروان بن‌الحکم باتفاق آرای‌صنادید بنی‌امیه‌برمسند

خلافت وفراهم آوردنش رأی متشتت اسلامیه را و حیات تازه یافتن اسلام از سبب دفع اختلاف ۰ وخدمات برکزیدهٔ امیر المؤمنین عبد الملك بن المروان در باب توسیع دائرهٔ اسلام وتقویت بنیان دین اسلام ۰ وتفصیل حال واحوال اخلافش وسبب ترقی وتدنیٔ بنی امیه ۰ وصورت تشکیل حکومت خفیهٔ بنی عباسیه درممالك عراق وایران ونشو ونمأ یافتن وظاهر شدنش دراندك زمان ۰ وعاجز ماندن بنی امیه ازمقاومت بنی عباسیه وانقراض شان وظهور فرعی ازفروع شان در دیار اندلس وترقیٔ معارف ومدنیت تادرجهٔ اعلا در زمان ایشان ۰ وظهور اختلاف درمیان عائلهٔ بنی عباسیه وتشبث ورزیدن شان باسباب نامعقول برای دفع اختلاف ۰ وانقراض دولت شان نیز بدلائل یقینیه ذکر و بیان خواهد شد ۰ والله الموفق بالمراد

(فیاد هر ساعد علی بغیتی)
(ویا عمر کن بعض اسبابها)

﴿ خاتمه ﴾

چون جلد نخستین ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام که مقبول خواص وعوام ومنظور یکانه کویان سعادت فرجام است باستحسان ارباب معارف واستصواب اصحاب عوارف ختام پزیرفت ۰ پس هرکه که مؤلف انکتاب مستطاب یعنی جناب دولتمآب صبحی پاشا ازکثرت اشتغال فارغبال کشته جلد ثانیش را بحد کمال خواهد رسانید ۰ انشاءالله تعالی مانیز آنرادر اندك زمان بانظار مشتاقان ذوی الافهام جلوه کری سازیم ۰ اکرچه ادهم فهم وفراست فارسان میدان فصاحت و بلاغت بسبب حرف اندازی مربیان کمبضاعت ازتکاپوی قرائت بازمی ایستد ۰ با اینهمه بجهت نقطه سنجان کین آکین وکج بینان سخن چین بعضی خطاهارا نیز در پایین باصواب مبدل می کردانیم

صحیفه	سطر	خطا	صواب
۰۰۷	۰۰۳	کبرای	کبریای
۰۰۸	۰۰٤	پیدایش	و پیدایش
۰۱۵	۰۲۱	النان	الناس
۰۲۷	۰۰٦	مالکیدونیا	خالکیدونیا
۰۳۰	۰۰۹	کذا	کذا
۰٦۹	۰۲۳	انداز	انذار
۱۰۸	۰۱۱	اندوهیکن	اندوهکین
۱۰۹	۰۰۸	جناب	حباب
۱۱۲	۰۰۸	نعبد	تعبد
۱۲۱	۰۱۸	کنا کنید	کنائید
۱۲۸	۰۲۳	بزدجرد	یزدجرد
کذا	۰۱۹	تیسقو	تیسفو
۱۳۸	۰۰۲	زبان	زدبان
۱۷۲	۰۱٦	امداه	امده
۱۷٦	۰۲۲	اهمال	اجمال

صحیفه	فهرست جلد اول	صحیفه	